ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

واقعات شاه شجاع

سنه ۱۲۵۸

در مطبع مجمع البحرین باهتمام سید اصغر حسین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیقیاس و سپاس بیحد و شکر بی انتها و ستایش بیعد در هر زمان و هر آوان از ازل تا ابد
از هر حامدی و شاکری که جلوهٔ صدور یافته باشد یا خواهد یافت مر خالقی راست که عالم گوناگون را
از نهانخانهٔ بطون به بارگاه ظهور برآورده و صلوات زاکیات و تسلیمات بلا نهایات بر روح
پرفتوح جناب مستطاب معلی القاب حضرت رسالت مآب سرور کائنات خلاصهٔ موجودات
افضل الکل خاتم الرسل احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که خلعت لولاک لما خلقت
الافلاک پوشیده و بر رفعت مکان قاب قوسین او ادنی رسیده و تحیات نامیات بر آل و اصحاب
تابعین و اولیاء اولین و آخرین و علماء متقدمین و متاخرین که هادیان طریقت و شریعت و شفیعان
روز قیامت اند. و صل یا رب. اما بعد بر دانشوران ذی بصیرت و تحقیق و موشکافان صاحب
خبرت و تدقیق منکشف و هویداست که سلاطین با تمکین و پادشاهان نیک آئین پیوسته واقعات
خود را که در تعیان معرکه آرائی و زمان کشورکشائی صورت وقوع یافته بعضی بملکه کمالات صوری و معنوی

وقوت استعداد ذاتی و جبلی بذات خود در قید تحریر و ترقیم آورده اند و جمعی از علما متبحرین و فضلاء مورخین
عصر خود اهتمام نموده که هر یک آن را دُرر وار بسلک تالیف و تنظیم درکشیده اند تا بر صفحهٔ روزگار یادگاری
در دفتر لیل و نهار طوماری مثبت و برقرار بوده هوش افزای دیده وران باشد لهذا بر خاطر فیض مظاهر این
نیازمند درگاه الٰهی **سلطان شجاع الملک شاه درانی** نیز چنان خطور نمود که تمامهٔ محاربات
و همگی واقعات خود را از آغاز جلوس بر اورنگ فرمان روائی در سنهٔ ۱۲۱۶ هجری یکهزار و دو صد و
شانزده بعنفوان جوانی یعنی هفده سالگی الی یومنا هذا که سال یکهزار و دو صد و چهل و یک ۱۲۴۱ سمت وقوع
یافته بقید قلم درآرد تا مورخان خراسان و تاریخ جویان آن اوطان را اطلاع بواقعی حاصل شود و
اهل دانش را موجب اکتساب عبرت و باعث حصول خبرت گردد و وقایع محاربات بندگان ما
تا سی و پنج بظهور پیوسته چنانچه در بعضی ازان فتح و فیروزی و در بعضی شکست و سرگردانی بوقوع
آمده با وجود آنکه اموال و جواهرات و نقود و مبالغ کثیره که در خزانهٔ عامرهٔ ما موجود بود و
بعضی ازان جهت تهیه و آراستگی سپاه و جان نثاران بارگاه بمصرف رسیده و اکثری ازان
بتاراج و فنا رفته لیکن بندگان ما در همه حال مضمون صداقت مشحون وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ را
با آنچه لازمهٔ سعی و تدبیر بشری بوده در هر واقعه و هر محاربه هرگز اندیشه از سر خود نکرده بلکه
بنفس خود بمعه لشکر آراسته و اسباب پیراسته با مخالفان مقابله و مجادله مینمودیم چون
اعانت فتح و فیروزی و اعطای سلطنت و سروری بید قدرت ایزد است نه بزور آزمائی
و اساس شوکت و پادشاهی چنانکه بر اکثری از طبقات سلاطین سابقین و پادشاهان با تاج و نگین
بارادات ازلی و تقدیرات لم یزلی فتح و شکست بلکه تاراج تاج و تخت نیز بوقوع انجامیده
ازانجمله از متاخرین یکی امیر تیمور گورگانیست که دوازده مرتبه از سپاه قند و خوارزم و بدخشان
شکست یافته و از متقدمین افراسیاب که با کیخسرو هفتاد دفعه مقابله نموده و هزیمت خورده

ودست برد از گذشته و همایون شاه نواسهٔ امیر تیمور گورگان با آنکه اکثر ولایت هندوستان بقبضهٔ
تصرفش در آمده بود از شیرشاه و سلیم شاه قوم لودی شکست خورده و فرار کرده التجا و استمداد
بایران نزد شاه عباس صفوی برده چنانچه مورخین صداقت تبیین انواع معاونت و مهمانداری
شاه عباس صفوی مر همایون شاه را در کتب خود تحریر نموده اند الحق که تا مشیت ایزدی نباشد
هیچ کار صورت انتظام نمی پذیرد چنانکه مضمون صدق مشحون قُل لَن یُصیبَنا اِلّا ما کَتَبَ اللهُ
لَنا و بمصداق اَلاُمورُ مَرهُونَةٌ بِاَوقاتِها مؤید حال و گواه این مقال است ؎ تا در نرسد وعده
هر کار که هست * سودی نکند یاری هر یار که هست * چون وقت حصول آمال رسد و عنایت الهی
شامل حال گردد البته مقصود خود بوقوع خواهد انجامید ثم رجعنا الی بیان ما قصدنا سنه هجری
یکهزار و دو صد و شانزده بود که ناگاه در الکای پشاور بسمع اشرف رسانیدند که بندگان
سکندرنشان شاه زمان که بعزم مقابلهٔ شاه محمود از دار السلطنهٔ کابل بسمت قندهار تشریف فرما
شده بودند و احمد خان نورزائی را پیش قراول مقرر کرده دو منزل پیشتر فرستادند نامبرده بنابر
خبث باطن با مخالفان ساخته هم از آنجا رو بفرار نهاده با مخالفان قرار نمود از این معنی هزیمت
فاحش در لشکر شاه ممدوح افتاد و بندگان شاه موصوف درین صورت ناچار و پریشان حال گشته
از منزل گرعنان عزیمت را بسمت کابل معطوف فرمودند از آنجا که مردم کابل را هراس شاه محمود
در خاطر مستولی بود در خدمت بندگان سکندرنشان شاه زمان اهمال و تکاسل ورزیدند لهذا
صلاح دولت در قیام آنجا ندیده همچنان از شهر کابل نیز مجبور شده عنان عزیمت را بسوی
الکای پشاور معطوف ساخته بحسب ضرورت و انسردگی راه در قلعهٔ عاشق نام شنواری که قریب
جلال آباد واقع است با وزیر وفادار خان و زمان خان درانی بامیزائی و پانزده سوار غلامان
گردیده نزول اجلال فرمودند عاشق نام نمک حرام بد طینت بسر انجام اول بندگان والا را

در قلعهٔ

در قلعه خود جا داده و بخدمت و جانفشانی سر بقدم ملازمان اقدس نهاده آخر هنگام نصف شب
قریب دو صد نفر قوم شنواری را طلبانیده بمقتضای منافقت و خباثت باطنی دروازهٔ قلعه را
مسدود ساخته و چون آنجا بنا بر استحکام قلعه تفنگچیان نشانیده پسر بدگهر خود را در همانشب بجهت
اطلاع بخدمت شاه محمود بسبیل استعجال بسمت کابل فرستاد هرگاه بندگان شاهزمان از این معنی اطلاع
یافتند هرچند سعی و تردد در تخلیص خود نمودند فایده پذیر نگردید و آن سنگدل هیچ اثر نکرد
چون این خبر وحشت اثر ببندگان ما رسید فی الفور قریب صد سوار جرار بمعهٔ عبد الکریم خان اسحاق زائی
سردار جهة تخلیص بندگان شاه ممدوح بسرعت تمام از راه خیبر مرخص فرمودیم از آن طرف شاه محمود
نیز جهة بردن بندگان شاهزمان بسمت کابل اسد خان برادر فتح خان بارکزائی را بمعه بسیاره سواران
فرستاده بود از آنجا که تدبیر معارض تقدیر حضرت قدیر نمیتواند شد در حالیکه عبد الکریم خان از
عبور مینمود خبر باو رسید که اسد خان مذکور سبقت جسته بندگان دارا دربان شاهزمان را از قلعه
عاشق برداشته بکابل برد درینصورت عبد الکریم خان چاره را بغیر برگشتن منحصر دیده کیفیت حال
بحضور اشرف ما عرضداشت نمود که الحال غلام را چه حکم است چون مقصود از دست رفته و تقدیر
چنین بمضا پذیرفته بود بندگان اشرف ما ناچار خان مذکور را بمعه سواران بحضور انور طلبانید
و چون در آنوقت عرصهٔ روزگار از غم و الم بسیار و بیرنگ زمانه ناهنجار بر بندگان ما تنگ آمده بود
و ننگ و غیرت گریبانگیر حال شده در استدعای انتقام اعدا تائید و تقویت از جناب ایزدی
مسالت نموده و امداد دعا از بزرگان دین خواسته هم در بلده پشاور داعیه سلطنت قدیم
و در آنحال همگی دو صد نفر رکاب نصرت انتساب ما حاضر بودند لیکن عنایت صمدی و الطاف
سرمدی پیش نهاد خاطر همت گزین و بنیت حق طویت معدلت آئین این نیازمند درگاه
چنین شد که از ابتدای جلوس همایون بر اورنگ شاهنشاهی و آغاز تمشیت [illegible] الهی جمیع سکنه و رعایا

وسائر خلائق و برایا که بدائع و ودائع خالق عالم ایجاد و تکوین اند در ظلال عدل و انصاف و
سایه رافت و الطاف بندگان خود در آورده مرفه الحال و فارغ البال بوده پیوسته در اداء
وظائف شکرگزاری و ستایش و ثنای حضرت باری که موجب ازدیاد نعمت و استدامت سعادت
مهذب البیان و رطب اللسان احسان ما باشند زیرا که مقصود از سلطنت و حکمروائی پاسبانی خلائق
و انجای مظلوم از دست ظالم و اجرای احکام شریعت نبوی و قلع و قمع اهل بدعت و تقویت و اعانت
علمای دین است از انجا که حصول این مطالب ارجمند و وصول این مناصب بلند بغیر عساکر نصرت مآثر
صورت پذیر نبود بنابران بندگان ما اول متوجه تجمیع آوری لشکر شدند بهمدرین اثنا ناگاه بسمع ما
رسانیدند که زرداد خان درانی نوفلزائی که سابق ازین در عهد بندگان سکندرشان شاه زمان فراری
شده در حدود یوسف زائی منزوی بود حالا از استماع خبر ظهور سلطنت شاه محمود با چند نفر افغنه
یوسف زائی در قلعه اتک آمده و از انجا باتفاق چهارصد نفر سوار و پیاده قوم ختک جمعیت نموده
باغوای شاه محمود در قریه بده بیر که [illegible] و پنج کروهی شهر پشاور است فرود آمده و سنگر
باطراف خود زده مستعد جنگ میباشد و مطلب او ازین حرکت این است که دستگیر بندگان ما
شده خدمت خود را بشاه محمود هویدا سازد

وقائع اول جنگ کردن زرداد خان و دستگیر شدن و شکست یافتن او

شرح این وقائع چنان است که بندگان ما بعالیجاه
[illegible] محمد خان و فیض طلب خان [illegible] زائی و عالیجاه محمد خان نسقچی باشی امر نمودند که با دوصد سوار
مکمل یراق و چند نفر پیاده از حضور مرخص شده بمقابله زرداد خان بپردازند و او را بهم
زده دستگیر نموده بحضور سعادت ظهور حاضر سازند بعد تعمیل امر اشرف چون عالیجاهان مسطور
در موضع مذکور رسیدند فیمابین جنگ واقع شد هر گاه چند نفر از رفیقان زرداد خان بقتل
رسیدند نامبرده تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و عالیجاهان مذکور با فتح و فیروزی

وقائع اول

مشرف حضور گشته کوائف را بمعرض عرض رسانید بندگان اشرف ما همچنان در فکر جمعیت لشکر بودند
هرچند قوم درانی و غلام خانه از خوف شاه محمود که تازه کار سلطنت باو قرار یافته بود جرأت
برآمدن از کابل نمینمودند امّا بندگان اشرف ما بامداد نقود کثیره زر سرخ و سفید و اعطا بخششها و
خلعتهای فاخره اکثر آن مردم را ممنون و مرهون احسان بیکران ساخته تا خود رجوع به بندگان اشرف
نمودند حتّی که مهرعلیخان میرآخورباشی که از رکاب بندگان شاهزمان فرار نموده در جلال آباد توقف
داشت از استماع جلوس همایون ما بمعه پنجاه شصت سوار باستان بوسی مشرف گردید و عالیجاه
محمد اکرم خان با میرزائی امین الملک که در نزد شاه محمود بود نیز از آنجا فرار کرده بمعه پنجاه شصت سوار
برکاب خاقانی رسید بعد از آن عالیجاه خانمحمد خان نسقچی باشی بحضور اشرف حاضر گشت علی هذا
القیاس مردم درانی از کابل روزمره سوار و پیاده حاضر شده جمع آوری نموده میشد و حرم
خاص جناب اقدس ما که صبیه وفادار خان وزیر بود بمعه برادرش محمد صدیق خان از راه یوسفزائی
بسمت لاهور پنڈی دختر فرستاده شد تا از حوادث مأمون و ازین معرکه بیرون باشند و نواب
عفت ایاب یعنی جناب والده ماجده مقدسه مطهره بمعه اهالی حرم محترم شاهزمان با چند نفر از خواص
و ملازمان معتبر در پشاور گذاشتیم بجهة آنکه بندگان شاهزمان در کابل گرفتار اند اگر حق سبحانه و تعالی
فضل کرد و شاهد مقصود رخ نمود البتّه همه یکجا فراهم خواهند شد و الّا وابستگان ایشان
باو شان خواهند رسید چون خاطر بندگان ما از طرف اهالی حرم محترم تسلّی و تشفّی کلّی یافت در آنجا
عنان رایات عالیات با لشکر فراهم آورده بسمت کابل معطوف داشته عالیجاه مهرعلیخان میرآخور
باشی را با پانصد سوار پیش قراول مقرر نموده مرخص فرموده شد وقائع دو محاربه نمودن
عبدالواحد خان و عطاءالله خان و بلوچ خان و هزیمت یافتن آنان
چون عنان عزیمت موکب نصرت آیات بسمت کابل معطوف گشت منزل بمنزل کوچیده در قریه

باستول نزول اجلال نموده بیم از طرف شاه محمود نیز عبدالواحد خان بارکزائی و عطاء الله خان علیزائی
و بلوچ خان اچکزائی پیش قراول مقرر شده در جلال آباد رسیده بودند لهذا در آن موضع فیما بین فریقین
جنگ برپا شد چنانکه قراولان مخالف تاب مقاومت نیاورده فرار بسمت کابل اختیار نمودند
و بعضی از آنها بتقبیل رکاب نصرت انتساب بندگان همایون حاضر شدند عالیجاه مهر علیخان [illegible]
عریضه محتوی بر نوید فتح و ظفر و برهم خوردن لشکر مخالفان بدان حضرت بحضور لامع النور ارسال کرده
عرض نموده که حالا تعاقب مخالفان نموده آید یا در همین جا بانتظار قدوم اقدس لزوم اقامت کرده
شود از حضور لامع النور حکم صادر گردید که تا ورود موکب دولت اجلال در همانجا توقف
ورزد بعد از آن نواب همایون کوچ فرموده بدون [illegible] منزل [illegible] شدند و از آنجا در منزل
اشپان نزول اجلال فرمودند

وقایع سوم جنگ بندگان همایون با لشکر شاه محمود و شهزاده کامران

چون از نیاز مندان درگاه الهی در منزل اشپان [illegible]
گردیده و مردم اردوی معلی بعضی در عسکر برپا کردن خیمه‌ها و بعضی تدارک دانه و کاه جابجا
متفرق و بیجا بودند که ناگاه لشکر شاه محمود و شهزاده کامران و فتح خان بطور یلغار نموده آ[illegible]
شدند با وجود آن همه پراکندگی سوار و پیاده لشکر از نیاز مندان درگاه الهی بجلدی صفها آراسته
و علمها برافراشته مستعد جنگ شدند و از طرفین صدای توپ و شاهین و ضرب شمشیر و تیر و [illegible] بر جا
در آن اثنا خوانین غلام خانه و درانی که جان بسته رکاب اشرف بودند از لشکر شاه محمود و شهزاده
کامران گریخته باستیلام عتبه عالیه خاقانی مشرف شدند و صالح محمد خان اسحاق زائی میر آخور
شاه محمود در عین گرمی هنگامه جنگ بتوقع از روی نام و ننگ کنده شکست یافته از رود
سرخ آب گذشته رو بکابل فرار نمود در آن حال شهزاده کامران باتفاق فتح خان خواجه محمد خان
بر پیادگان لشکر بندگان [illegible] که از قوم خلیل و مهمند بودند حمله آوردند چون اتفاقاً دریا بین [illegible]

وقایع سوم

ولشکر مذکور مانع ایشان حائل بود وکومک بآنها رسیدن نتوانست درآنحال محمد خان هشتنگری

والله یار خان باجوری که سرداران طائفه خلیل ومهمند بودند کشته شدند واز وقوع این واقعه سایر

آن دو طائفه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند واز فرار کردن آنها هزیمت در تمامی لشکر

بندگان ما افتاد حتّی که لشکر مخالفان اطراف وجوانب این نیازمند درگاه الٰهی را چون دایره پرگار

محاصره کردند از آنجا که جواهرخانه وصندوقخانه در رکاب حاضر بود لشکر مخالفان را نظر بر اموال و

اسباب افتاده متوجّه غارت شدند وحق سبحانه بندگان ما را بمصداق تلف المال خلف الحیوة

از آن مهلکه نجات بخشید چنانچه با پنجاه سوار از میدان معرکه خود را سالم کشیده بسمت سفید کوه

عازم شدیم واز آنجا تا دو روز سختی وتعب راه کشیده ونشیب وفراز کوهها قطع نموده بروز

سوم در میان درّه که حدّ قوم توری وجاجی بود رونق افروز گردیدیم از آنجا که مردم آنجا رعیت

سرکار اشرف ما بودند ازین واقعه اطلاع یافته هریک موافق استعداد خود مهمانی وجانفشانی

بجا آورده بکمال خدمتگزاری وهوشیاری از حدود خود ما گذرانیده بمحال تیرا که یکی از مواضع

محکمه خیبر است رسانیدند وقریب بیست اسپ درین سفر از صعوبت شوامخ جبال که سیر ومرور

بر آنها بنهایت دشوار وممر عبور بنهایت دشوار گذار بود تاب نیاورده سقط شدند غرضکه

با سوار باقی مانده بمحال مذکور رسیده بخانه سید محمد رضا سکونت ورزیدیم چون تا مبرهن

آنچه لوازم خدمتگزاری ومهمانداری بود بجا می آورد بندگان اشرف ما بجلدوی آن یک دست زین طلا

بایراق مرصّع باو عطا فرمودیم بعد چند روز باغوای بعض مفسدین بخواست که علم مخالفت ونفاق

برافرازد وخود را ملحق باهل عداوت وشقاق سازد بندگان ما از فساد باطن آن بدضمیر مطلع شده

متوجه بدفع آن عناد واصلاح آن فساد بودند که ناگاه عالیجاهان محمد امیر خان خیبری ویار محمد

نسقچی باشی سرکار ودیگر اکابر واصاغر خیبری ورود موکب بندگان ما را در خانه سید مسعود

دریافته با جمعیت خود با هر یک برکاب خاقانی حاضر شدند و آنچه لازم اخلاص و خدمتگاری و متابعت و
جان نثاری بود بدل و جان صدق و ایقان ظاهر ساختند سپس بندگان صورت حال صداقت اشتمال آنها را
ملاحظه نموده آن خیالات فاسده که در باطن داشت ظاهر نساخت بعد ها بندگان از انجا
کوچ نموده در دره خیبر که مکان خاص امیر محمد خان مذکور بود تشریف فرما شدند چون خوانین خیبری
که در جنگ اشپان برکاب والا حاضر بودند و از قدیم الایام نیز بکمال صدق خدمتگاری بندگان را
داشتند مطلع شدند ورود موکب بندگان را شرف و افتخار خود ها دانسته خرد و بزرگ و
خوانین و تابعین امید خود را از طرف شاه محمود منقطع ساخته در خدمتگاری و جان نثاری بندگان را
حاضر بودند و بهمین چند مدت در خیبر گذشت در آن فرصت شهزاده کامران در پشاور وارد گردیده
و چندگاه در انجا مانده بسمت کابل رفت و در حین مراجعت عبد الواحد خان بارکزائی را حکومت
و خواجه محمد خان فوفلزائی را بسرداری پشاور مقرر فرمود در آن حال بندگان با خوانین خیبری مشورت و
مصلحت فرموده و بقدر چهار پنج هزار پیاده خیبری تدارک لشکر نموده عازم تسخیر الکای پشاور
شدند چنانچه منزل اول در قلعه جمرود ثانیا منزل دوم در سنگو سرحد خلیل نزول فرمودیم

وقایع چهارم محاربه نمودن در سنگو با عبد الواحد خان و خواجه محمد خان

سوانح این وقایع چنان است که عبد الواحد خان بارکزائی و خواجه محمد خان فوفلزائی خبر ورود موکب
همایون را شنیده بی توقف با جمعیت سواره لشکر خود مقابل شدند و مجادله و مقاتله از طرفین
بر پا شد بعد از جنگ و جدال بسیار چون مردم پیاده خیبری در میدان تاب مقاومت با لشکر سواره و توپ
شاهین نیاورده روی بهزیمت نهادند بندگان با چار پنج نفر همراه مراجعت نموده باز بجروده خیبر
نزول فرمودند و اکثر مردم فراری بسبب گرمی هوا و کمیابی آب در عرض راه هلاک شدند لیکن چند جمعیت

و آفرین بر وفاداری مردم خیبر که بر کشتگان خود نوحه نمیکردند و غم نمیخوردند بلکه استفسار از
سلامتی جسمانی بندگان ما می نمودند و چون اطلاع می یافتند که بندگان اشرف بسلامت بخیبر رسیدند
شکرانه بدرگاه کارساز بی نیاز بجا آورده میگفتند که الحمد لله پادشاه ما یان بسلامت و
خیریت رونق افزا شدند مقتولان ما همه تصدق قدم بندگان اشرف باد و هر یک بزبان
صدق ترجمان بعرض میرسانیدند که سر جناب اشرف سلامت باشد هیچ کدورتی و ملالتی را بخاطر
مبارک راه ندهند صد بار اگر کشته هزار دفعه اگر خسته شویم باز جنگ خواهیم نمود که بر کار
اشرف خدمت ظل سبحانی کشته شدن خود را حیات ابدی و دولت سرمدی می پنداریم ﴿ تا ز میخانه و
نام و نشان خواهد بود * سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود * بندگان ما اخلاص و خدمتگاری
و اختصاص و جان نثاری آنها را بصدق و صفا و بی روی ریا ملاحظه فرموده عرصه یکسال
در خیبر دوباره استقامت ورزیدند در آن عرصه عرائض خوانین درانیه و غلامخانه و قزلباشیه متواتر
بحضور سعادت ظهور رسید که هرگاه موکب دولت و اقبال نهضت فرماید غلامان و نمک پروردگان
سعادت ابدی خود دانسته از دل و جان خدمتگاری و پرستاری بجا خواهیم آورد لهذا بخاطر
همایون با چنین مصلحت قرار یافت که هر چند خوانین خیبر بخدمت بندگان با اخلاص تام دارند لیکن
در ینجا کاری بخواه حسب المدعا بنمی آید ازینجهت که نه تمیز سوار و ولایت اینجا مسدود و نه تهیه اسباب و
سامان سلطنت معدوم الوجود است بالضرور عنان عزیمت بسمت قندهار معطوف باید نمود چراکه مردم
درانی و الوس افغانی و رعایا و برایا همه هواخواه سرکار ما هستند و باین دولت بیشتر رجوع دارند شاید که
بمشیت ایزدی و اراده صمدی شاهد مقصود بکام مراد بهبود حسب المرام بدست آید و در آنجا کار سلطنت بوجه
دلخواه صورت پذیر گردد بنا علیه از خیبر کوچ فرموده با دو صد سوار و چند نفر پیاده کوه بکوه

وگریوه بگریوه صعوبت صعود و هبوط محال و شوامخ جبال قطع نموده بحد وزیری رسیدیم مردم وزیری
اول بتصور مخالف و چپاو خالف گشته شمشیرها علم کرده از قلعهای خود بمقابله بیرون شدند ثانیاً
که بندگان همایون با کلانهای آنها را طلب فرموده بخشش زر سفید و سرخ بی نیاز نمودند بندگان
اشرف ما را بواقعی شناختند و در خدمتکاری و جانفشانی حاضر شده دروازه قلعجات خود ها را گشاده
عفو تقصیرات خویش خواستند بندگان ما تقصیرات آنها را عفو فرموده محمد خان سرکرده طایفه
وزیری را با چند نفر دیگر از کلانتران شان تا بحد مینه که سرحد ملک طایفه کاکر میباشد بطور
راه بلدی حاضر رکاب والا داشته و از آنجا بخلاع فاخره و انعامات متکاثره سرافراز و ممتاز
نموده مرخص ساختیم ساده لوحی مردمان کاکر بمرتبه معلوم شد که اگر برای عمله سرکار و اسپان
جو و کاه و غله خرج یومیه خواسته میشد اگرچه سه آثار خام آرد را در بدل یکروپیه میدادند مگر درآنجا
زر سفید بسبب کار باقی نمانده بود هرگاه در عوض یک کاسه آرد که سه آثار هند بوده باشد یکدانه مروارید
که قیمت یکصد روپیه میداشت داده میشد از ادائی و ساده لوحی منظور نمیکردند و روپیه سفید میخواستند
غرض بهر نوع تا مدت دوماه در آنجا اقامت نمودن اول جهت تفحص احوال آدمها باطراف و جوانب
فرستاده بعد از آن از راه عولیری بحدود غلزائی نزول دولت فرمودیم **وقایع پنجم**

وارد شدن بندگان ما در حدود غلزائی و وصلت با آنها نمودن

چون خوانین جرارکین [illegible] غلزائی بسبب [illegible] جنگهای متعدده که با سپاه شاه محمود نموده بودند
و اکثر آنها بقتل و تاراج رسیده از اطراف مایوس و آزرده خاطر میبودند ورود موکب دولت
اقبال ما را سعادت خود ها دانسته در خدمتگزاری و جان نثاری خرد و بزرگ از دل و جان حاضر
شدند و مقارن این حال عالیجاه شکرالله خان نواسه اخلاص قلیخان هوتک و عالیجاه فتح خان
بابکرزائی و شهاب الدینخان توخی بخدمت بندگان ما عرض نمودند که اگر حسب [illegible] عالیجاه فتح خان

کاکر نام گروهی از افاغنه اطراف قندهار

وقایع پنجم

مذکور را بندگان والا بخیری پذیرفته بدولت عقد ممتاز فرمایند البته موجب افتخار غلامان و باعث
عزت و اعتبار این خانزادان خواهد بود ازانجا که عرض خوانین مذکور از کمال اخلاص بوده
در آنوقت بحصول مقصود نهایت اختصاص داشت بندگان اشرف ما منظور فرموده پذیرا
نمودند و بعد از وقوع مناکحت عنان عزیمت با دو صد سوار بطرف کوته شال مستنگ که
سرحد ملک بلوچ است معطوف فرمودیم چون ایام زمستان و کثرت برف و باران بشدت بود
بخاطر مبارک چنان گذشت که موسم زمستان و شورش برف و باران را درهمین جا گذرانیده
رجوع بمقصد نمائیم مگر در آنوقت از وجوه نقدیه چیزی در سرکار وجود نداشت بحسب اتفاق
قافلهٔ از شکارپور ورود یافته عازم قندهار میبودند بندگان اشرف ما بقدر ما یحتاج
از مردم تجار بطریقهٔ مساعده چیزی از نقد گرفته وعده فرمودیم که هرگاه عنایت ایزدی
و الطاف سرمدی شامل حال این نیازمند قادر ذوالجلال شود و بر تخت سلطنت کابل
کامیاب گرداند ادای وجه شایان بوجه نیک کرده خواهد شد مردم تجار که همه وقت
خوف زده و ترسیدهٔ شهزاده کامران و فتح خان بودند که اکثر اوقات تمام اموال قافلها
بتاخت و تاراج غارت مینمودند و چیزی در نزد ایشان نمیگذاشتند از سلوک این سلوک
شکرانهٔ الهی بجا آوردند و هرقدر که بندگان ما خواستند بطوع و رضا و خوشدلی و شادی دادند
ع المنة لله تقدس و تعالی که قرض مردم تجار را بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت
و شهریاری مقدم بر همه اعمال مستحسنه رعیت پروری و دادگستری داشته ادا نموده
علاوه بر آن مهربانیهای گوناگون دربارهٔ ایشان مبذول فرمودیم غرض که بعد از گرفتن
وجه تاجران از شال مستنگ عنان عزیمت معطوف ساخته بمحال کوشک رسیده

وقایع ششم

وقایع ششم جنگ نمودن بندگان با در منزل کوجک با صالح محمد خان غلزائی وغیره

نزول اجلال فرمودیم چون این نیازمند درگاه الهی
در منزل کوجک با دو صد سوار نزول نمودیم خوانین مذکور از طرف شاه محمود و شهزاده کامران
با جمعیت هزار سوار بعزم محاربه و مجادله علمها برافراخته و شاهین خانه بجلو انداخته
خود را ساخته و اسپان با تاخته رسیدند درآنوقت بندگان با بحبل متین توکل و عروهٔ وثقای
امید بمالک کل جنگ زده و اتکا بمضمون آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله داشته با دو صد سوار حاضر رکاب مقابله نمودیم هرگاه عرصهٔ جنگ
تنگ آمد این نیازمند بارگاه الهی بیدرنگ خود دست بقبضهٔ شمشیر نصرت آهنگ آورده
برکیسوار که بمقابلهٔ بندگان با شده بود انداخته بند دست او را منقطع ساخته و از آن درگذشته
مشغول بقتال آن گروه بدسگال بودیم که بتوفیق الهی شکست فاحش در لشکر مخالفان
افتاد تا که برهم خورده رخت ادبار بجانب قندهار کشیده ملحق بشهزاده کامران شدند و
بندگان با اولیا با حصول فتح و فیروزی در ارغستان که مسکن و ماوای غلزائی بود بعطف
عنان فرموده بنابر جمع آوری لشکر نزول اجلال فرمودیم چون لشکر شکست خورده در نزد
شهزاده کامران رسید و شهزادهٔ مذکور قبل از وقوع شکست بحاجی فیروز الدین عموی خود
جانب هرات از شدت مشغلی به استدعای کومک فرستاده بود حاجی فیروز الدین شهزاده
ملک قاسم پسر خود را با دو هزار سوار جرار فرستاد شهزاده کامران بعد ورود کومک هرات
و جمعیت لشکر قندهار که جمله پنجهزار سوار بودند مجدداً بداعیهٔ جنگ ناگاه بر دو فرسخی
ارغستان رسید درآن فرصت جمعیت بندگان با قریب پانصد سوار شده بود لیکن

مردم ایلات روزمره می آمدند و قلم جاری بود در آن اثنا از طرف لشکر شهزاده کامران بعضی
خیرخواهان و اخلاصمندان این سرکار عرض رسان شدند که لشکر مخالفان کثیر و جمعیت بندگان
اشرف والا قلیل است مصلحت وقت و بهبود کار در آنست که اینوقت خود را از لشکر مخالفان
برکنار بکشند من بعد ان شاء الله تعالی این خدمت غلامان ظاهر و باهر خواهد شد بندگان با نظر
بآیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نموده و صلاح خیرخواهان را عین مصلحت دانسته
خود را بالضرور ازین معرکه برکران کشیدند که بزرگان گفته اند ع نه هرجای مرکب توان
تاختن ٭ که جاها سپر باید انداختن ٭ یعنی از ارغستان کوچ فرمودیم اگرچه در آن ساعت
شدت باران و سرما بحد کمال بود مگر شب همه شب راه رفته بعد از قطع مسافت بعیده وقت صبح
بحد علاقه ایبان رسیدیم که در آنجا دسترس مخالفان نبود چونکه بسبب باران و سرما مشقت
بسیار بذات والا و رنج و تعب بیشمار بمردمان سپاه رسیده بود لهذا بقدر یک پهر روز
در آنجا توقف نموده رخت و جامه خشک ساخته و اسپان را جوگیری کرده از آنجا بحد عبدالرحیم
هوتکی نزول فرمودیم و از آنجا نیز سه روزه خرج راه تدارک فرموده در مینه که حد کاکرست
نزول نموده شد در آنجا چند یوم توقف فرموده بودیم که ناگاه شهزاده قیصر با مددخان
که سابق شکست یافته بودند خبر ورود بندگان ما را شنیده مشرف حضور ساطع النور شدند
بعده از آنجا کوچ فرموده در لوری که دار السکن مردم کاکرست تشریف فرما شدیم و در آنجا
بصوابدید امرای حضور مصلحت چنان قرار یافت که شهزاده قیصر و مددخان و میرآخور باشی و
شادی خان اچکزائی و باقی خوانین مامور تقید یار شوند و بندگان با عنان عزیمت بسمت کابل
معطوف فرمایند که تا شاهد مقصود بدست آید لیکن بندگان با چند روزه جهت تدارک خرچ

توقف نموده چند دانه جواهر منجمله جواهرات که همراه بود با ملازمان معتبر داده امر فرمودند که بطرف دیرجات رفته معامله کرده قیمت آن را بحضور برسانند و هم در آنفرصت دستخط مبارک برای خوانین درانیه و غلامخانه قزلباشیه و اعزهٔ کابل و کوهستانی در باب مخالفت نمودن با شاه محمود صدور یافت متعاقب آنکه معتمدان بامور حضور سرانجام مهم نموده مشرف حضور پرنور شدند بندگان ما از منزل بوری کوچ نموده بحد زرمت که هم حدود طائفهٔ غلزائیست نزول اجلال ارزانی فرمودیم و بخوانین غلزائی نیز دانه چند از جواهر مرحمت شده که تاکید تهیهٔ جمعیت خود و فراهم آوری لشکر نمایند که عزم بندگان همایون با تسخیر ولایت کابل بالجزم است

وقایع هفتم جنگ مردم کابل با شاه محمود و محصور ساختن او

صورت این وقایع چنانست که چون اعزهٔ مردم کابل و رعیت و خوانین درانی و کوهستانی همگی و تمامی شیوهٔ اعطاف و بنده پروری و روش الطاف و شفقت گستری جبلّی بندگان ما را نیک دریافتند و از ظلم و تعدی قزلباشیه و از عملهای بد و کردارهای زشت اوباشیهٔ خوانین و سپاه شاه محمود جان بلب رسیده بودند ناچار دعوی مذهب را وسیلهٔ مقصود نموده جنگ سنّی و شیعی را پیش آورده چندین مجادلهای خانه جنگی نمودند حتی که مردم بسیار از طرفین کشته و خوار و خسته شدند تا آنکه حکم شاه محمود را از شهر و نواح کابل منسوخ نمودند و در قلعهٔ بالاحصار محصورش کردند بندگان ما نیز در آنفرصت از محال زرمت کوچ کرده در التمور که نزدیک محال لهوگرد است تشریف فرما شدیم اول عالیجاه حاجی رحمت الله خان نوفلزائی بعد آن عالیجاهان گل محمد خان بامیزائی و عطا محمد خان بامیزائی ولد مختار الدوله برکاب اشرف مشرف شده عرض کردند که عالیجاه سردار محمد خان

مختار الدوله نیز قریب است که برکاب بوسی کامیاب گردد چنانچه در همان اثنا مختار الدوله
و بعضی خوانین و اراکین دیگر از شهر کابل از نزد شاه محمود فرار شده برکاب حاضر شدند بعد
ازان مردم کابل بلوای عام نمودند غرضکه هرگاه رایات عالیات رونق افزای نزدیکی
لهوگرد گردید جمعیت سپاه بندگان ما تا سه هزار سوار رسیده بود شکرانهٔ ایزدی بجا
آورده شد درآنحال جمله خوانین بعز عرض رسانیدند که از استماع رونق بخشی بندگان
همایون اعلی در التمور شاه محمود را هراس کلّی دست داده بمشورت و مصلحت جماعهٔ
عرب و حبشی سکنهٔ قلعهٔ بالاحصار دروازهای قلعه را مسدود ساخته توپ و تفنگ از برج
باره بشهر می اندازند از همگی رعیت و ساکنان شهر جان بلب اند از برای خدا پادشاه بزودی
تشریف فرما و رونق افزا بکابل شوند بندگان ما عرض آنها را مقرون قبول فرموده بتوفیق
الهی از انجا کوچ نموده بلهوگرد رونق افزا شدیم شب درانجا گذرانیده روز دوم با جاه و
جلال و دولت و اقبال سوار شده بزیارت بابر پادشاه که مقبره اش متصل شهر کابل است
نزول فرموده فاتحه خوانده دو رکعت نماز شکرانه مؤدی ساختیم البته درآنوقت جمعیت
سپاه نصرت پناه تا یک و نیم لک سوار و پیاده برکاب ظفر انتساب حاضر بودند همانوقت
باز سوار شده داخل شهر کابل شده درباغ عالیجاه سردار مددخان نزول اجلال فرمودیم
چون دولتخانهٔ بالاحصار مسدود و دروازها بدست جماعهٔ عرب و حبشی مضبوط بود
و از بالاحصار هنوز توپ و تفنگ میزدند بنابران بندگان ما روز دیگر سوار شده باطراف
جوانب قلعه سیر کرده و پیادهای کوهستانی را جابجا مقرر نموده برای نگهبانی و محاصرهٔ قلعه
می نشانیدیم تا از اندرون قلعه احدی بیرون نشود و افسران سپاه سلامت کو چهار روز

[illegible]

پیش میبرند تا که نقب بزیر شاه برج قلعه بردند از آنجا که شاه محمود و جماعهٔ عرب و حبشی امید
حمایت و آرزوی کومک برای نجات و مخلصی خودها از طرف شهزاده کامران و فتح خان داشتند
بعد از چند روز بسمع اشرف رسید که فتح خان با جمعیت فراوان برای تخلیص شاه محمود بمجال
میدان رسیده بندگان ما نیز از شهر کابل بتوفیقات ایزدی با جاه و جلال عنان عزیمت را
بسمت قلعهٔ قاضی بمقابلهٔ آنها معطوف فرمودند ❊ **وقایع هشتم بجنگ آمدن
فتح خان که از قندهار بجهت تخلیص شاه محمود آمده بود و واقع شدن
محاربه در قلعهٔ قاضی و شکست خوردن فتح خان و فرار نمودن
بسمت قندهار و تسلط یافتن بندگان ما بشهر کابل باستقلال و**
جاه و جلال کیفیت این مقدمه چنانست که چون بهمین توکل بر عنایت ایزدی و
توسل بتوفیق سرمدی نواب همایون ما بفر و جاه بقلعهٔ قاضی رسیدند و عساکر فیروزی
مآثر از سوار و پیاده آراسته و علمهای جنگ برافراخته و طبلهای محاربه نواخته آماده
جدال و قتال بودند که از آن طرف علمهای سواران فتح خان نیز نمایان شده بمعرکهٔ میدان
رسیدند و بازار گیر و دار دلاوران جلادت شعار گرم گردید بتفضلات ایزدی و عنایات
صمدی اکثر مردان کاری مخالفان مقتول تیغ یلان عسکر نصرت بنیان گشتند و هنگامهٔ
زد و خورد و آورد و برد از صبح تا نماز عصر گرم ماند عاقبة الامر بوقت آخر نماز عصر فتح خان
شکست خورده روی فرار بدشت ادبار آورده رهگرای بسمت قندهار گردید الحق
در عالم اسباب بسبب ظاهری در برهمی سلطنت شاه محمود همین بود که مردم اوباش قزلباش
خمرخواری و بدکرداری دست اصحاب و کارهای ناصواب برملا میکردند و طایفهٔ علما

وقایع هشتم

رسیدن بمعرکه

صلحا و اهل شریعت و طریقت را احکام وقتا و ذلیل و بی وقار میداشتند و اهل عیث
طرار و تیز گفتار شده بودند و شاه محمود بقدر این امور نمیرسید و بپرورش اهل علم و فضل
نمی پرداخت ~~بیت~~ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد * تا دل صاحبدلی نامد بدرد * پس بمصداق
صداقت نطاق آیهٔ کریمهٔ اِنَّ اللّٰهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ و
بفحوای هدایت ایمای حدیث شریف اَعْمالُکُمْ عُمّالُکُمْ حق تعالی عزت و نعمت این گروه
مخذول بذلت و نقمت تغییر داده عمل زشت آنها صورت عامل ساخته بر آنها مسلط گردانید
تا اهل دانش و بینش پند گیرند و بدیدهٔ انسان کوتاه نظر عبرت گیرند ثُمَّ رَجَعْنا اِلَی الْمَقْصَد غرض
نواب همایون ما با حصول فتح و نصرت و شمول بسطت و بهجت داخل کابل شدند شاه محمود
و جماعهٔ عرب و حبشی که متحصّنان بالاحصار و مستحفظان دولتخانه بودند ازین حال مطلع گردیده
بغایت مایوس گشته حضرت کلام الهی را شفیع و وسیلهٔ عفو جرائم خود ها نموده بعرض همایون
رسانیدند که الحال بندگان ظل الهی از تقصیرات ما درگذرند و لشکرانهٔ دولت پادشاهی
موهبت نامتناهی گناه غلامان را عفو فرمایند چنانچه تقصیرات آنها را عفو فرموده مقربان
حضور را با دستجات خوانین مامور ساختیم که تا دروازهای قلعهٔ بالاحصار را بگشایند
و شاه محمود را بعزت و احترام تمام در بالاحصار بالا ببرند فی الفور تعمیل این امور بظهور
پیوست روز دوم که آفتاب عالمتاب از افق مشرق ساطع و لامع گردید بندگان همایون ما
بدولت و اقبال و حشمت و اجلال داخل دولتخانهٔ بالاحصار گشته در ساعت سعد بتخت
سلطنت و شهریاری و بر اورنگ خلافت و کامگاری رونق افزا گردیدیم نعم من قال
اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ حمداً لله علی نعمائه

فی الجمله چون فتح خان شکست خورده و فرار کرده بنزد شهزاده کامران بطرف قندهار رفت
بخاطر خطیر رسید که ارجمندی شهزاده حیدر را بمعه احمد خان نورزائی و شش هزار سوار رکابی
مقرر و مامور قندهار نموده مرخص نمائیم تا شهزاده کامران را دلآسائی و دلجمعی داده امیدوار
الطاف شاهنشاهی نموده بحضور آورند و اگر سرکشی نموده مخالفت ورزد از قندهار خارج سازند

وقائع نهم فرستادن شهزاده حیدر و سردار احمد خان نورزائی را بسمت

قندهار شرح این مقدمه چنانست که چون بعنایت سرمدی و توفیقات ایزدی بعد از
جلوس بر اورنگ سلطنت و شهریاری ارجمندی شهزاده حیدر و سردار احمد خان نورزائی و
عطا محمد خان ولد مختار الدوله و سید ال خان را بخلعتهای فاخره و سامان متوافره سرافراز
و ممتاز فرموده و مبلغی هم از برای مصارف انعام و بخشش از خزانه عامره مرحمت نموده چهار هزار سوار
رکابی از غلامخانه و درانی بدون مردم ایلجاری با ایشان از حضور انور مقرر کرده رخصت فرمودیم
نامبردگان بعد از قطع منازل و طی مراحل با جبه‌کش دیرزی تا قریه منزل جنجان که دو منزل از
قندهار مفاصله دارد ورود نمودند شهزاده کامران بمجرد استماع ورود جنود مسعود تاب مقاومت
نیاورده قندهار را گذاشته رو بفرار نهاده در دار الرفاه قراه رفته استقرار نمود و فتح خان
نیز زندگانی خود را غنیمت شمرده از شهزاده کامران جدا گشته بمحال معروف ملحق گردیده
و شهزاده حیدر داخل و قابض قندهار شده و شهزاده قیصر برادر او که بجوانب اطراف قندهار رفته
ورود شهزاده حیدر را بقندهار شنیده عریضه انکسار و افتقار بخدمت اشرف معروض داشته
التماس نمود که غلام مدتیست که آواره و دربدر خانه بدوش میگردم امیدوارم که بنظر
بنده پروری و عطوفت گستری ریاست و حکومت قندهار بغلام عطا و ارزانی شود بندگان

اشرف عرض او را مقرون بانجاح فرموده شهزاده حیدر را بحضور طلب داشته رقم نیابت آنجا
بنام شهزاده قیصر موصوف شرف اصدار یافت و چندی از خوانین حضور را نیز جهت نظم آن
مملکت آنجا سرافراز ساختیم درین اثنا مختار الدوله و جمله خوانین دربار جهانمدار از راه عجز و
انکسار بعرض رسانیدند که فتح خان دربدر و آواره میگردد و درحقیقت او هم غلام خانه زاد
دولت ابد مدت خاقانی میباشد اگر بتصدق فرق مبارک تقصیرات او را عفو فرموده در حضور
انور طلب داشته از خوان احسان خداوندی پاره نان درباره او عطا فرمایند موجب امیدواری
غلامان خواهد بود. همدرین اثنا عریضه نیاز فتح خان نیز بمضمون التماس مشحون فوق از نظر انور
گذشت لهذا عرض مختار الدوله و خوانین صداقت آئین را درباره فتح خان مقرون بانجاح
فرموده در استحضار او بعالیجاه گل محمد خان نظام الملک از مسند رفعت و جاه امر واجب شد
که نامبرده را بدربار معدلت آثار حاضر و مشرف سازد عالیجاه مذکور در عرصه یکماه فتح خان
و خواجه محمد خان پوپلزائی را در حضور همایون حاضر ساخته باستلام عتبه عالیه خاقانی
مشرف و ممتاز گردانید چنانچه از اشفاق و الطاف خدیوانه بهره اندوز گردیده هر یک
بمناصب خدمات آبای خود سرافراز شدند درین اثنا نمک حرامی عاشق نام شنواری که نسبت
بندگان سکندر شان حضرت شاه زمان نموده بود بخاطر مبارک رسید سواران را جهت دستگیر کردن
عاشق شنواری و تنبیه و تعذیب اقوام آن بد سرانجام از پیشگاه جاه و جلال خاقانی مقرر
و مامور فرمودیم چنانچه فرستادگان خونخوار هشیار وارد قلعجات او گردیده عاشق مذکور را
دستگیر و باقی اقوام او را اسیر ساخته و خانه و املاک و قلعه های آنها خراب و تراب نموده مال و
اموال آن مقهوران را بتاخت و تاراج فنا داده بدربار معدلت مدار خاقانی حاضر ساختند

بندگان همایون بنابر سیاست و جزای عمل آن بدکردار امر نمودند که بدهن خمپاره نشانیده آتش دهند
تا پارچهای بدنش منتشر گشته موجب عبرت خاص و عام گردد و باقی اقوام آن گمنام را که در همراهی
معاون و مددگارش بوده‌اند بقدر تقصیرات آنها سزا داده محبوس دارند چون عزم رایات عالیات
بجهت حفظ و حراست ولایت کشمیر و دیره جات منظور نظر خورشید اثر بود بناءً علیه بعد از
این مقدمات پیشخانهٔ مبارکه را بطرف پشاور منصوب فرمودن بعد چند روز بندگان همایون
نیز کوچ کرده منزل اول بچمن بگرامی مقرر نموده نزول اجلال فرمودند در آنجا عالیجاه فتح خان
بعرض اشرف رسانید که غلام تدارک و تهیهٔ اسباب سفر را هنوز بواجبی نساخته و بندگان
پادشاه عزم پشاور دارند اگر چند یوم غلام را مرخص فرمایند که در شهر مانده تدارک اسباب
کرده بر رکاب نصرت انتساب حاضر شود عین ذره پروری خواهد بود بندگان اشرف عرض او را
منظور داشته مرخص فرمودند بعد از آنکه موکب ظفر کوکب بمنزل جگدلک رونق افزا شد بعرض
اشرف رسانیدند که فتح خان از خباثت فطرتی و بداندیشی بل از شومی طالع خود فراری شده
رفت بندگان امر فرمودند که دستخطهای مبارک بجهت خوانین و ولایات صادر شود که این
ناکس را بهر طرف که بیاید دستگیر نموده بحضور لامع النور حاضر سازند بعده از منزل جگدلک
کوچ فرموده منزل بمنزل پیش از یکشب پیماسوده رونق افزای چهارباغ جلال آباد گردیده
چند یوم در آنجا استقامت کرده بآب و هوای خرم و خوش و سبزه و سبزه‌کار باغ و راغ دلکش تفریح
مزاج باحسن وجه حاصل نموده کوچ فرمودیم و بعد از طی مراحل رونق افزای پشاور شدیم
اول بندگان همایون یکی از ملازمان حضور را جهت دریافت احوال عبدالله خان ناظم کشمیر
و تحصیل مالیات بنابر امتحان و استعلام صدق و ایقان او فرستادند ناظم مذکور بمجرد رسیدن

ملازم حضور و مطالعهٔ فرمان قضا جریان دستور حلقهٔ غلامی در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر دوش گذاشته مالیهٔ واجبی سرکار را با پیشکشهای گوناگون و نذرانههای از حد و عد افزون نیاز و افتقار مضمون بحضور انور فرستاد چون عقیدت و پرستاری و اطاعت و فرمانبرداری متیقن و مبرهن خاطر اشرف شد نامبرده را مجدداً بدستور بدریّه اصدار رقم جهان مطاع و اعطای خلاع خورشید شعاع بحکومت و سرداری خطهٔ کشمیر سرافراز و ممتاز فرمودیم بعد از ایام حکام دیرجات نیز آنچه مالیهٔ مقرری بود تمام و کمال بسرکار اشرف رسانیدند چون حکام مذکور از غلامان قدیمی و خانزادان صمیمی این دولت فلک احتشام بودند لهذا هر یک را بحکومت و سرداری تعلقات خود بدستور سابق برقرار و بحال گذاشتیم که بخدمات مرجوعهٔ خود مشغول باشند

وقایع دهم

وقایع دهم فرار کردن فتح خان از کابل بقندهار نزد شهزاده قیصر و باغی ساختن او را

بتوضیح این وقایع چنانست که درین اثنا بعرض اشرف رسید که فتح خان در حینیکه از کابل فرار شده بود در قندهار نزد شهزاده قیصر رفته او را از جادهٔ مستقیم اطاعت و فرمانبری منحرف ساخته باغی نموده مستعد تسخیر کابل گردانیده چون چند روز از نوروز گذشته و آغاز فصل بهار بود لهذا بندگان ما امر فرمودند که رایات عالیات و پیشخانهٔ ظفر کاشانه را بطرف کابل بیرون نمایند بعد از آن بندگان همایون ما از پشاور کوچ فرما گردیده منزل بمنزل بی توقف مقام کوچیده وارد دار السلطنهٔ کابل شده و در شهر منزل اقامت نفرموده ببیدهٔ فرنگ که بر راه قندهار واقع است نزول اجلال نمودیم چراکه شهزاده قیصر و فتح خان نیز قریب رسیده بودند از آنجهت بندگان ما رونق افزای شهر کابل نشده رجوع بمقصد فرمودیم از آنجا که نواب همایون ما قبل از وقت

درچنین هنگام از پیشاور برای خوانین قندهار که باین دولت خداداد رجوع داشتند دستخطهای مبارک در باب اظهار خدمت و صداقت شرف اصدار فرموده بودند و عرایض نیاز طراز ایشان بحضور انور رسیده بود که عند المقابله خدمتگاری و وفاداری غلامان بظهور خواهد پیوست هرگاه بندگان با ارده فرهنگ کوچ نموده در منزل قلعه قاضی نزول فرمودند و شهزاده قیصر و فتح خان نیز در منزل میدان رسیدند سه ساعت از شب گذشته بود که عالیجاه فیض الله خان توپقلرآقاسی با دسته سوار خود و سائر دراتی دیگر از طرف شهزاده قیصر و فتح خان فراری شده پناه باین بارگاه فلک اشتباه آورده با آستان بوسی مشرف شده از نوازش و الطاف خسروی سرافراز و در بین الاقران مفتخر و ممتاز گردید شهزاده قیصر و فتح خان از وقوع این واقعه مضطر گشته و طاقت مقاومت بخود ندیده رو بفرار نهاده بقندهار رفتند بندگان با حصول فتح و فیروزی و وصول دولت و بهروزی از سیاه چاه مراجعت نموده رونق افزای دار السلطنه کابل جنت تقابل شدیم

وقائع یازدهم آمدن ایلچیان از ترکستان از نزد حیدر شاه والی بخارا و از نزد قلیچ علیخان والی خلم

سانحات این واقعه چنانست که در سنه دوم جلوس براورنگ خلافت شهریاری که سنه هجریه نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و تحیه یکهزار و دوصد و بیست بود ایلچی حیدر شاه والی بخارا و ایلچی قلیچ علیخان والی خلم با هفت قطار شتران نر و با بیست راس اسپان با یراق طلا و نقره و باز سفید شکاری و اجناس و اقمشه چینی و روسی و تاتاری و اسپان یرغه یارکندی و پوستین و خرقهای سمور و غیرها معه نامجات مبنی از اظهار رابطه خلت و وداد و اذکار شیوه

محبت واتحاد والتماس واستدعای حیدر شاه مشعر بر قبول قرابت و وصلت همشیره دوشیزه
خود بنام نامی واسم گرامی بندگان ما وارد و مشرف حضور مباهات دستور گردیده
هر یک را از نظر مبارک گذرانیدند چون ملتمس وصلت همشیره او موجب استحکام ضوابط
مواخدت و مثبت شرائط قرابت والفت بود بزیور قبول تحلی ساخته ایلچیان را بانعام تام
بخشش خلاع مالاکلام سرافراز فرموده در جواب نامجات اتحاد آیات شان ارقام
مبارک باختتام شکایت تفقد و الفت شرف ارتسام و اصدار پذیرفته با سعادت آن
فیض گنجور رخصت انصراف ارزانی داشته بمعیت ... رایات عالیات بسمت
قندهار بالجزم مقرر گردید

وقایع دوازدهم

سرکار ... و کناره کردن شهزاده قیصر و فرار نمودن فتح خان

سوانح این واقعات چنانست که چون بتائیدات ایزدی و توفیقات سرمدی فوج ظفر موج
عنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودند منزل بمنزل کوچیده رونق افزای منزل
نوشتگردیدیم از استماع خبر ورود موکب دولت واقبال شهزاده قیصر ... و
گشته قندهار را گذاشته بسمت دهله فرار نمود و فتح خان بیز آواره دشت ادبار گردیده
هرات و فراه نزد شهزاده کامران رفت و باقی امرا و خوانین و تابعین که قربان گزین دولت
ابد قرین بودند در ظلال الطاعت و انقیاد در آمده در انصرام اوامر و نواهی و انتظام
خدمات سرکار خورشید اشتهار پادشاهی ساعی و سرگرم شدند لله الحمد که آنچه در نگاه
ضمیر حق گزین میافت از تفضلات الهی بروجه اتم محترم گشته بر توظهور میافت لهذا
پیوسته زبان وحی ترجمان باداء شکر نعمت باری جل ذکره عذب البیان می بود مالجمله

الهام ۱۲ ترجمه کننده ۱۲ ترزبان گفتار ۱۲

چند مدت دائرهٔ دولت در احمد شاهی ظلال اقامت بر مفارق خواتین و رعیت بکمال رفاه
و امنیت ارزانی میداشت که بندگان سکندرشان شاهزمان باعث شده و عالیجاه سیر محمد خان
مختارالدوله متعهد گشته بعرض اشرف رسانیدند که شهزاده قیصر از سبب خردسالی و
تقاضای نادانی خود و اغوای فتح خان محرک سلسلهٔ فتنه و فساد و داعی غلغلهٔ بغی و عناد
گردیده بود امید که پادشاه نظر بر شفقت و عنایت خود نموده تقصیرات و جرائم ناشایسته
او را عفو نموده و غبار آن را از مرآت ضمیر آفتاب نظیر بصیقل مرحمت محو فرموده بخصوص
معدلت دستور خاقانی بطلبا خند ؏ پیشانی عفو ترا پرچین نسازد جرم ما ؛
آئینه کی برهم خورد از زشتی تمثالها ؛ و علاوه ما دولتخواهان ذمه دار و ضامنیم
که من بعد تا دم حیات اینچنین حرکات ناشایسته و افعال ناپایسته از شهزادهٔ مذکور
بظهور نرسد هرگاه بار دیگر مرتکب امری ناشایان شود حضور والامالک و مختار اند
بهر سزائی که مناسب دانند متنبه فرمایند چون پاس خاطر بندگان سکندرشان شاهزمان
بر خاطر مبارک عزیز بود بالضرور محو تقصیرات نامبرده منظور خاطر اشرف گشت
لهذا بندگان شاهزمان و مختارالدوله رفته مشارالیه را از مقام بحضور انور حاضر
کرده و بپای بوسی مشرف و منور گردانیدند ... تکمیل قبول شفاعت ایشان
این است که از راه عنایت و فیض گستری و شفقت پدری شهزادهٔ مذکور را سرافراز
نموده نیابت قندهار را باو ارزانی داشتند ؏ باین امیدهای شاخ در شاخ ای گرفتارها
تو باری اگر گستاخ ؛ آنچه نیز برعایت خاطر عزیز گرامی ممدوح منظور نظر آفتاب
منظر گشته بندگان شاه موصوف نیز بقندهار برای نصیحت و فهمایش شهزاده مسطور

مقرر فرموده عنان عزیمت را بسمت سند معطوف گردانیدیم زیرا که مالیات چند ساله
سرکار فیضدار در نزد والیان آن ممالک باقی مانده بود باقتضای آنکه مالیه واجبی را
تحصیل فرموده وسیر ممالک سند کرده و تا انقضای ایام زمستان نواحی کچی و دیرجات را
هم از نظر فیض اثر گذرانیده در اوائل ایام نوروز رونق افروز الکای پشاور خواهیم
بود الحمد که نتیجه که قرار داد خاطر مبارک شده بود بعنایات ایزدی و توفیقات سرمدی
تماما بوقوع انجامید هرگاه خبر نهضت رایات عالیات بدانسمت اشتها یافت
والی نصیر خان بلوچ و ملا فتح محمد صاحبکار نامبرده در احمد شاهی بآستان بوسی مشرف
بعرض رسانیدند که موافق معمول قدیم خاقان فردوس آشیان سلطان خلد آرامگاه
انار الله برهانهم غلام با جمعیت دوازده هزار سوار و پیاده در رکاب نصرت انتساب
حاضر میباشم و قرابت و صلت صبیه محمود خان برادر کلان غلام بنام نامی و اسم سامی
سلاله دودمان دولت و اقبال ولینعمت والا گهر شهزاده محمد تیمور میرزا ملتمس غلام فدوی
انتظام یافت اگر براه لطف و کرم پادشاه جمجاه استدعای این غلام هواخواه را قبول
فرموده غلام را سرافراز فرمایند موجب افتخار غلام و آبای این عقیدت انجام تواند بود
چون عرض عالیجاه مذکور سراسر مملو از ارادت و متضمن بصداقت بود جناب همایون ما
آنها را پذیرا فرموده بخلعتهای فاخره سرافراز بین الاقران و ممتاز بین الامثال فرمودیم
و چنانکه آیین دولت و رسم بلوچیه بود شیرینی خوری و فاتحه خوانی نیز معمول ...
جلال حشمت و اقبال روز اول در چمن شیره نزول اجلال فرمودیم همانجا وکلای
میران سند بحضور انور رسیده عرض نمودند که مبلغ هشت لک روپیه سرکار فیضدار

عوض مالواجبی داخل کرده میشود حضور اقدس عزم آنطرف نفرمایند چراکه ملک و مال غلامان
پایمال لشکر ظفر مآل خواهد شد چون مالیهٔ چندین ساله بر ذمهٔ آنها بود این وجه قلیل را مساوی
معادل آن منظور نگشته عرض آنها پذیرا نفرموده از منزل شیرسرخ عنان عزیمت را بطرف
سند و شکارپور معطوف داشته منزل بمنزل قطع مسافت فرموده در منزل کوچک نزول
اجلال نمودیم و چون بمنزل شال مستنگ رسیده شد ثانیاً وکلای میران سند بعذر و
التماس حاضر شده عرض نمودند که الحال مبلغ دوازده لک روپیه بسرکار ذوالاقتدار رسانیده
میشود امید که منظور نظر فیض اثر گردیده عزیمت آنطرف موقوف گردد چراکه هرگاه افواج
بحر امواج وارد آنملک گردد البته تمام املاک پامال عساکر نصرت مآثر خواهد شد چونکه
اینمبالغ نیز مساوی مالواجبی چندین ساله نبود و عذرات آنها همه از راه فریب و حیله
مینمود لهذا در انحال نیز عرض آنها منظور خاطر اشرف نگردیده رایات عالیات همچنان
منزل بمنزل کوچ فرما و رونق افزا شده زینت بخش کندابه که ملک نصیرخان بلوچ است
گردید عالیجاه محمود خان ولد نصیرخان سابق الذکر با جمیع خوانین بلوچیه دوازده هزار
سوار همراه متفرقه و پیاده های نبرد آزمای حاضر شده از نظر فیض منظر گذشته داخل
شامل اردوی معلی گردیدند و بوقت نماز عصر عالیجاه مزبور با تمامی خوانین و معتبرین طایفه
بلوچیه بدربار جهاندار بعتبه بوسی مکرر حاضر شده شرف استلام پایهٔ سریر خلافت
دریافته پیشکشها و اسپان بمعه زین و یراق طلا و نقره و شتران بادی بمعه هودج های
عجیب و اجناس زرین و پشمین وغیره حسب معمول آبا و اجداد کرام والامقام خود از نظر
کیمیا اثر گذرانیده استدعای مرخصی برای سه چهار یوم نمودند که تدارک سواره و پیاده

خود را دیده بشرف رکاب نصرت انتساب خاقانی ملتصق و با لشکر فیروزی اثر ملحق
خواهیم شد عرض آنها بذروهٔ قبول موصول شده خلعتهای فاخره بمعه یک زنجیر فیل با عماری
زرین بعالیجاه محمود خان مرحمت گردید و باقی خوانین بلوچیه بخلعتهای فاخره سرافراز
فرموده مرخص ساختیم بعده از انجا کوچ نموده شد چنانچه بمنزل نزدیک دشت پت که قریب
بیست و پنج کروه آب و آبادی ندارد رسیده شد عالیجاه محمود خان نیز با جمعیت سوار و
پیاده معموله متعینه رسیده ملحق بعساکر نصرت مآثر گردید از انجا وقت ظهر کوچ نموده
تمام شب قطع دشت بی آب کرده وقت صبح بمنزلیکه آب داشت رسیده همچنان کوچ
در کوچ بعد چهار یوم رایات عالیات رونق افزای الکای شکارپور گردید چنانچه بعد
چهار روز وکلای میران سند و خوانین تالپور سادات و پیرزادگان را با حضرت
کلام الله شریف شفیع و وسیلهٔ خود ها ساخته التماس و عذرخواهی بسیار نمودند که ما غلامان
رعیت سرکار و نمک پرورده و سبزکرده همین دولت ابد اقتدار میباشیم تصدق فرق
مبارک قدری از مالیهٔ مقرری بصیغهٔ خیرات در وجه غلامان بخشش فرمایند که ما از ملکیه
خود بیجا و برباد نشده باقی را بلا عذر و اهمال بخزانهٔ عامرهٔ شاهی برسانیم بندگان ما
نظر بر کلام الهی و سادات عالیه درجات که شفیع آورده بودند نموده مبلغ یک لک
مال واجبی مبلغ ده لک روپیه بصیغهٔ تخفیف بخشیدیم و مبلغ بیست لک روپیه باقی را
نامبردگان زر سرخ و سفید بخزانهٔ عامرهٔ شاهی رسانیدند و پیشکشها موازی ده راس
اسپان با زین و یراق طلا و نقره و تفنگهای سند و بار طلا و مینا و شمشیر و تلوارهای قبضه
مرصع و اقمشهٔ زرین و اجناس اعلی و شتران بادی با ساز و غیر آن اسباب که معمول انجا بود

هم از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و آلبته بقدر شش لک روپیه بمقربان و خادمان حضور مباهات دستور
نیز بطور ضیافت خدمت نمودند بعد ازان فرصت وکلای مرتبه با عرائض و پیشکشیهای
سه زنجیر فیل بمعه اسباب و اسپان عربی بمعه زین و یراق مرصع و هارهای مروارید و کمخواب و
بادله و کناره زری و دوپته‌های دکهنی وغیره اجناس و اقمشهٔ ابریشمی بحضور پر نور
سعادت ظهور گذرانیدند بعد از منظوری وکلای مزبور را بخلعتهای فاخره سرافراز
فرموده بجواب عرائض آنها از قلم مبارک بسرافرازی آنها بمعه خلعت فاخره شرف نفاذ
یافته رخصت انصراف عنایت و ارزانی گردید بعد آن عنان عزیمت بطرف دیرجات
معطوف گشت هرگاه موکب دولت و اقبال رونق افزای کوت متهن شد عالیجاه
بهاول خان عباسی ورود موکب دولت پادشاهی را روشنی بخت و سعادت خود تصور نمود
یک زنجیر فیل و چند راس اسپ بمعه زین و یراق طلا و نقره و مبلغی زر سفید و سرخ و چند دست باز
و چندی شتران بادی و اقمشه و اجناس زری و ریشمی که رویهٔ مستمرهٔ آبا و اجداد آن صداقت
بنیاد بود بذریعه وکلای قاعده دان و معتمدان عبودیت سامان بحضور لامع النور گذرانیدند
بندگان همایون با نیز وکیلان را بخلعتهای فاخره سرافراز فرموده رخصت انصراف
ارزانی فرمودند دران اثنا بعرض اشرف اقدس رسانیدند که در مابین دوآب محدود
ملک بهاول خان و کچی و لیه قطاع الطریقان بسبب فور راهزنی و ظهور دست درازی
رعیت آن نواحی را بغایت متاذی میدارند فی الفور از مصدر عز و جاه خاقانی امر صادر
گردید که عالیجاهان سردار احمد خان نورزائی و غفور خان پوپلزائی بمعه نه هزار سوار جرار
خونخوار جریده در مابین دوآب و ریگستان رفته مردم شرارت پیشه را تنبیه و تعدی نمود

از همان راه خود را بقلعهٔ اتک رسانند در ثانی آنچه امر شود بعمل آرند بعد آنکه بندگان اشرف اعلی
با سپاه نصرت پناه بدیرهٔ غازیخان نزول اجلال فرمودند عالیجاه بهاولخان بعرض اشرف
رسانید که از عبور لشکر فیروزی اثر در مابین دو آب خرابی بسیار واقع گردیده حتی که
متوطنان آنجا رو بفرار نهادند و قوم شرارت پیشه و قطاع الطریق بالکل نابود و معدوم
شدند من بعد ذمه دار عدم وقوع راهزنی و ظهور فتنه و فساد مفسدان این غلام میباشد
اگر بندگان حضرت خاقان معدلت بنیان عفو جرائم آن مردم بشفاعت کمترین غلامان فرمایند
موجب سربلندی فدوی خواهد بود چراکه رعیت سرکار فیض مدار اند لهذا بنا بر قبول التماس
و عرض بهاولخان فرمان قضا جریان صادر گردید که سرداران مشار الیهم معهٔ لشکر ظفر پیکر
از دیرهٔ غازیخان عبور نموده مشرف حضور انور گردند و بندگان اشرف تا هشت روز
بدیرهٔ غازیخان برای امضای [گذرانیدن] ایام شریف عید قربان توقف فرموده بعده عنان عزیمت را
بسمت دیرهٔ اسمعیل خان معطوف فرمودند در آنجا وکلای عالیجاه محمد خان سدوزائی حاکم و
سردار کچهی ولیه باستلام عتبهٔ فلک رتبهٔ خاقانی مشرف شده پیشکشها و نذرانهٔ معهٔ مالیات
نیز از نظر اشرف گذرانیدند و بخلعتهای فاخره سرافراز و ممتاز گردیدند و از آنجا نیز موکب
دولت و اقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای منزل کرک ولاجی شد سیادت پناه فضیلت و دستگاه
سید عطا قاضی دار السلطنه کابل که برکاب نصرت مآب اشرف حاضر بود برای سیر و تماشای
کان نمک از حضور انور رخصت خواسته دستوری [اجازت] یافت اتفاقا در آنجا طائفهٔ قطاع الطریق بان
ملاقی شده آن نیکبخت را بشهادت رسانیدند چون بندگان اشرف ما بعد نماز ظهر بدولتخانهٔ
مبارکه تشریف فرما شدند واقعهٔ شهادت قاضی موصوف را بسمع اشرف رسانیدند

بندگان اشرف ما بلا تأمل فرمودند ع هر که در کان نمک رفت نمک شد آخر ۞ همانوقت عالیجاه
محمد شریف خان ضبط بیگی امر شد که یکهزار سوار همراه برده اطراف و جوانب دزدان را احاطه
نموده دستگیر و اسیر ساخته بحضور اشرف حاضر سازند عالیجاه موصوف حسب الامر
واجب الاذعان تردد و اهتمام مالاکلام نموده و با وجود آنکه طایفه وزیری نیز با قطاع
الطریقان متفق شده آماده جنگ گردیدند مگر عالیجاه مذکور از روی هوشیاری و کاردانی
اکثر قطاع الطریقان را بقتل رسانیده و سرهای آنها را بریده و بعضی اسیر و دستگیر کرده بحضور
انور حاضر آورد ناگهان در سرهای مقتولان نظر بندگان اشرف ما بر سر محمد خان نامی که سابق
ازین جهت ایلچی گری راه از وزیری همرکاب بندگان ما شده بود افتاده شناخته ما تأسف بسیار
فرمودیم بنابران سرش را در شال پیچانیده بمعه مبلغی زر سرخ بخانه او فرستاده و پسر او را
طلبانیده بعواطف جلیله خسروانی مستمال ساخته خلعت جهانگیر شمری عنایت کرده شد چونکه
قطاع الطریقان که بانی مبانی شر و فساد بودند بسزای اعمال خود رسیدند باقی اسیران را خبر
و تقصیر فرموده کوکبه دولت و اقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای پیشاور شدیم
مقارن این حال اکثر مردمان خطه کشمیر بحضور بندگان اسکندرنشان رسیده بیداوی و
تعدیهای حکام آنجا بمسامع قدسیه رسانیدند از آنجا که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی
و آغاز نشست بر سریر کشورستانی بر مرآت ضمیر مهر نظیر انور و خاطر خطیر ضیا گستر که
انطباع پذیر اشراقات عالم قدس و آینه قابضه گیر الهامات متعالیه الهی است منطبع
و منقش است که مطلوب از سلطنت و حکمروایی و ابهت و کشورکشایی آنست که هیچ وقت
اغراض نفسانی خود را منظور نداشته همواره در انتظام جهان و التیام جهانیان کوشند

و پیوسته در تقدیم مراسم شبانی و لوازم پاسبانی پردازند زیرا که متفق علیه علما و حکمات
که مقصود از سلطنت پرورش رعیت و حصول خشنودی حضرت داور متعال است نه
جمع آوری مال و منال و مراد از ریاست حراست خلق است و وصول بدولت عنایات
ربانی نه تحصیل حظوظ فانی و لذات جسمانی ع سلطنت خیمه ایست بس موزون ❊
کش بود راستی و عدل ستون ❊ گر نباشد ستون خیمه بجای ❊ چون بود خیمه بی ستون
برپای ❊ یارب این خیمهٔ سعادتمند ❊ زین ستون تا بحشر باد بلند ❊ فی الجمله چون
عبدالله خان حاکم کشمیر شیوهٔ انصاف با زیردستان آن دیار مرعی نمیداشت و
مالیات چندساله بسرکار بندگان اشرف نیز نرسانیده بود لهذا در مرآت خاطر حق پسند
چنان جلوهٔ ظهور نمود که نخستین رقم مبارک هوش افزا که محتوی بر هدایت آن گمراه و
مشتمل بر نصیحت آن خودخواه باشد صورت اصدار و سمت انتشار پذیرد اگر براهنمونی
عقل سلیم و بخت راستی تقویم آئین اطاعت و فرمان برداری را پیش نهاد همت خود ساخته
دست ظلم و جور از رعایا و برایا کوتاه نموده مالیه واجبی را بحضور سعادت ظهور
رساند بهتر و موجب ابقای نیابت او خواهد گردید و اگر از نامساعدی بخت نافرجام
گوش بهر نصیحت نیوش نداشت آن ولایت را بیکی از غلامان فرمان پذیر عنایت خواهیم
فرمود غرض آنچه از لطائف حقائق رحمانی و شرائف دقائق یزدانی بر خاطر عاطر
بندگان اشرف پرتو ظهور یافته بود در فرمان قضا جریان زیب رقم پذیرفته باتصال
سرکار فیضمدار بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت آن ناانجام گوش راستی شنو و چشم
حق بین او را تقدیر حضرت جهان آفرین کر و کور گردانیده ورود فرمان هدایت نشان

و غلامان جلادت بنیان را سهل پنداشته و داستان طلب مالیه را افسانه انگاشته
از مستی شراب خودکامی سررشته هوشمندی از دست داده بدار و مدار ظاهری پرداخته
در رسانیدن مالیه اهمال و تساهل ورزید درآنحال عالیجاه مقرب الخاقان شیر محمد خان مختار الدوله که
بحضور پرنور عرض پیرا گردید که اگر غلام را امر شود البته بتائیدات الهی و باقبال عدو مال
پادشاهی ولایت کشمیر را باسهل الوجوه در حیطهٔ تصرف بندگان همایون آورده عبدالله خان
بدگمان را دستگیر نموده بحضور پرنور خواهیم آورد تعهد نوعیکه اقتضای خاطر اقدس
باشد تجویز سزا در حق آن ناسزا بفرمایند تا عبرت دیگران و نصیحت پیر و جوان گردد بندگان
اشرف معروضهٔ او را مقرون باجابت فرموده امر نمودیم که بعد از رونق بخشی دار السلطنه
کابل بندوبست این امر کرده خواهد شد چون از نوروز یکماه گذشته بود و هوای پشاور
روز بروز در گرمی رو بترقی بود بنابران ارادهٔ کوچ نموده در ساعت سعید سمت
دار السلطنه کابل نهضت فرما گردیده منزل بمنزل طی مراحل فرموده رونق افزای دار السلطنه
مذکور شدیم لشکر ایلات و طائفهٔ درانی و غلزائی و غیره که از مدت یکسال تعب راه
رنج سفر کشیده بودند بموجب فرمان قضا نفاذ [illegible] رخصت حاصل نمودند بمنازل [illegible] سپاه
و ایام بهار را بمکانهای خود رفته آرام کرده بعد از انقضای مدت مذکور بحضور پرنور
حاضر گردند و بندگان ما هم بعضی از مقربان بساط انبساط برای حصول تفریح مزاج و تقویت
طبع راحت امتزاج که اندک ناخوشی هم داشت سیر شکر دره تربیت پرورده کابل که جای
خوب با آب و هوای مرغوب و کوه پایهای خوش هوا و مکانهای دلکشا و نهرهای روان
بهر طرف و هر جا داشت تشریف فرما شده بر مظاهر قدرت کاملهٔ ایزدی چشم عبرت بگشاد

[illegible]

و دیده دوربین میکشودیم غرضکه ایام شدت گرما را در آنجا بخوشی و خرمی گذرانیده شد الحمد لله ناخوشی گرانی که در طبیعت بود بعنایات بیغایات ایزدی زائل و صحت و عافیت مزاج بکمال حاصل شد بعد از ان عنان موکب دولت و اقبال بفضل و افضال قادر ذو الجلال نهضت فرمای دار الخلافه کابل گردید چون مقدمه تسخیر کشمیر پیشنهاد خاطر خطیر بود لهذا بنساقچی باشی امر و مقرر شد که محصلان و نساقچیان بدستور از حضور جهت جمع آوری لشکر درانی و غلزائی و ایلات نواحی احمد شاهی و غلام خانه قندهار مامور شده باستعجال بحضور اقدس حاضر سازند و بجهت لشکر پشاور و تیرکلائی و باجوری و ختک و امراء الوس پشاور نیز ارقام مبارک شرف نفاذ یافت که جمع آوری لشکر خود ها نموده حاضر حضور گردند

وقایع سیزدهم فرستاده شدن عالیجاه مختار الدوله جهت تسخیر خطه کشمیر از حضور پر نور

صورت این وقایع چنانست که عالیجاه شیر محمد خان بامیزائی مختار الدوله را خلعت فاخره نیابت کشمیر مرحمت نموده سرافراز ساخته هشت هزار سوار پای رکابی و هشت هزار مردم ایلات نواحی را نیز باو مامور نموده بمهم کشمیر مرخص فرمودیم متقارن آنحال بخاطر مبارک مصمم شد که اگر موسم زمستان در پشاور گذرانیده شود از ورود موکب دولت و اقبال در آن ناحیه البته تقویت و اعانت مختار الدوله نزدیکتر و آسانتر بود و کوائف و اخبارات کشمیر نیز زودی بحضور سعادت ظهور خواهد رسید چنانچه بعنایات ایزدی آنچه پیشنهاد خاطر مبارک شده بود بعادت بوقوع انجامید لهذا لوای همایون را از کابل کوچ فرموده طی منازل و قطع مراحل نموده رونق افزای پشاور شدند

هرگاه مختار الدوله بمظفرآباد رسید عبدالله خان حاکم کشمیر از روی بغی و عناد سنگرها در کناره
دریای مظفرآباد بسته و پیاده های تفنگچی جابجا نشانیده بند و بست حفاظت و حراست
چنان مستحکم نموده که از دریای مذکور احدی را امکان عبور نگذاشته بود مختار الدوله بورود
آنجا هیچ اندیشه از تلاطم امواج دریا نموده و باران گلوله را که از سنگرها میبارید همه را
گلریزی ایام بهار تصور دیده دست بحبل المتین عنایات الهی زده با جمله افواج ظفر امواج
بدریا درآمد کسی را که اجل فرا رسیده بود کشته و خسته شده بدریا رفت و باقی بهمت
و سلامت از دریا عبور نموده و نجات یافته بفضل الهی و اقبال عدو مال پادشاهی بسنگرهای
مخالفان رسیده دست بشمشیر کردند پیاده های سنگر از وقوع اینمقدمه چاره کار را بر خود
معدوم و منحصر دیده خود را بکوهسار کشیده فرار اختیار نمودند و اکثری کشته و خسته
شمشیر دلاوران تهمتن توان و نبرد آزمایان معرکه نام و نشان گردیدند چنانچه بفضل داور
بیهمال و یمن اقبال عدو مال مظفرآباد در تصرف اولیای دولت ابد اتصال درآمد عالیجاه
مختار الدوله کوائف برکت این فتح و فیروزی و دلائل این نصرت و بهروزی را بحضور اشرف
معروض داشته خود جلو انداز روانه کشمیر شد اگرچه شدت سرمای زمستان و طغیان برف
باران بود و از مظفرآباد تا کشمیر همه کریوه و کوه و راهها ناساخته و پرخلل میبود لهذا همه
شداید و صعوبات را با وجود گرانی و کمیابی غله دیده و کشیده بکمال استقامت و استقلال
داخل پرگنه سوپر شده دو روز آنجا مقام نمودند عبدالله با لشکر سوار و پیاده خود آراسته
و پیراسته گشته بمقابله رسید و فیما بین عسکرین معرکه جنگ و جدال و قتل و قتال برپا شد
حتی که غلامان جان نثار و سپاهیان نصرت شعار دست بشمشیر کرده داد مردانگی و دلاوری

داوند چنانکه در لشکر عبدالله خان شکست فاحش افتاد در آنحال عبدالله خان
افواج خود را برهم شکسته و بخت برگشته یافته از میدان فرار نموده در
دیگر که قلعهٔ مستحکم برای چنین روز ساخته بود داخل شده خود را محصور ساخت عالیجاه
مختار الدوله بسامان استوار و اتواب و عمباره‌های آتشبار اطراف قلعهٔ مذکور را
مانند نگین انگشتری محاصره کرده مکانات و آبادی آنرا بضرب گلوله اندازی مسمار و
قلعگیان را از تاب و طاقت ناچار کرد لهذا در عرصهٔ چند روز بعارضهٔ درد گلو
هلاک گردید مختار الدوله عریضهٔ بشارت ترجمهٔ فتح کشمیر و هلاک عبدالله خان اسیر سرپنجهٔ
تقدیر را مشروحاً بخدمت همایون عرضه داشت نمود که بندگان اقدس مالک و مختار اند
الحال ریاست و حکومت خطهٔ کشمیر را بهر یک از غلامان حضور که ارشاد شود تسلیم نموده غلام
بقدمبوسی مشرف میگردد بندگان همایون با نظر بالطاف و اعطاف خدیوانه که جبلی ذات خدیو ما
فدویانه دربارهٔ مختار الدوله منظور نظر فیض اثر بود امر فرمودند که رقم مبارک با
بمعهٔ خلعت سرافرازی بنام عالیجاه عطا محمد خان ولد مختار الدوله صادر گردد که نامبرده را
کشمیر سرافراز نموده خود مختار الدوله برکاب نصرت انتساب حاضر شود که نهضت رایات عالیات
بسمت قندهار جهت اندفاع و انهزام شهزاده کامران مصمم و بالجزم است **وقایع چهاردهم**
آمدن شهزاده کامران باغوای بعضی مفسدین مثل فتح خان از فراه
عازم قندهار گردیده و با شهزاده قیصر جنگ نمودن و شکست
خوردن شهزاده قیصر سوانح این وقایع چنانست که چون شهزاده کامران
باغوا و امداد بعضی مفسدان مثل فتح خان وغیره خوانین درانی از فراه عزم تسخیر قندهار

نموده و عند المقابله بر افواج شهزاده قیصر که متعین قندهار بود غالب آمده انهزام شکست
داده خود داخل قندهار گردید و این خبر بسمع همایون ما رسید لهذا از پشاور عنان رایات
عالیات را بسمت دار السلطنه کابل معطوف گردانیده کوچ فرمودیم منزل اول
در توپ نزول اجلال یافته چند یوم اقامت آن منزل اختیار فرموده برای مختار الدوله
علی التواتر دستخطهای مبارک شرف صدور یافت که باستعجال بحضور پر نور مشرف گردد
که عزم نهضت دار القرار قندهار مصمم و بالجزم است بعد از ان منزل بمنزل کوچ نموده
رونق افزای جلال آباد و باغ نمله شدیم از آنجا که مختار الدوله بخیال باطل از شورش
شهزاده کامران بهی سلطنت خداداد تصور نموده درین تساهل ابواب تمنای لقای
ریاست کشمیر بروی خاطر فاتر خود میکشود که با وجود اصدار دستخطها و ارقام متواتره
در شرفیابی حضور تاخیر مینمود بندگان ما متحمل آن نشده صرف بامید نصرت الهی کوچ
فرموده رونق افزای دار السلطنه کابل گردیدند و چند روز توقف فرموده بلا تامل بسمت
قندهار کوچ فرما شدیم منزل اول در ده خزنگ واقع شد چنانچه چند یوم نیز در آنجا بجهت
جمع آوری لشکر توقف اختیار فرموده هم از آنجا سردار احمد خان درانی نورزانی را با جمعیت
قاهره سرافراز فرموده با دسته جات سواران پیش قراول عساکر نصرت مآثر مقرر نمودیم
که بمسافت دو منزل از اردوی معلی پیش پیش برود بعد از ان بندگان اشرف ما از ده خزنگ
کوچ کرده بعد از انقطاع منازل و مراحل وارد الکای غزنین شدند در آنجا هم برای
حصول فیوض و برکات زیارات متبرکه اولیای کرام و استمداد از ارواح کرام علیهم
آن مقربان حضرت ذو الجلال و الاکرام ده یوم دیگر اتفاق قیام موکب سعادت کوکب

انجم احتشام چون عالیجاه سردار احمدخان نیز در منزل قره باغ متوقف بود لهذا بنابر
تقویت و کومک او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و سردار غفور خان فوفلزائی را
از حضور ساطع النور با پنجهزار سوار دیگر مرخص و مامور فرمودیم هرگاه خوانین مذکور
بسردار احمدخان ملحق شدند و خبر جمعیت اثر این اجتماع بقندهار رسید شهزاده کامران
تاب اقامت و توانائی را بخود ندیده ناچار رو بفرار نهاده بقلعه فراه قرار اختیار کرد
متصل ظهور اینحال خجسته مآل نصرت اتصال عرائض مقرب الخاقان سردار احمدخان و
محمد اکرم خان امین الملک نیز بحضور پرنور گذرانیدند عرضداشت نموده بودند که شهزاده
کامران بمجرد استماع خبر نهضت رایات عالیات تاب اقامت بمقابله سپاه نصرت پناه
بخود ندیده و فرار را رونق کار و غنیمت روزگار پنداشته گریخته در فراه قرار گرفته است
نواب همایون ما بعد از استبشار این فتح و فیروزی چون منزل بمنزل کوچ فرموده داخل
شهر صفا گردیدند عریضه شهزاده قیصر را بحضور فیض دستور بدین مضمون گذرانیدند که مخبر
بتخویف بعضی مخالفین متوهم شده پناه بجز از فیض آثار ملا نور محمد آورده امیدوار عفو گستری
که بندگان اشرف از برای خدا و تصدق فرق مبارک تقصیر و خطیات گذشته غلام را عفو
فرمایند بندگان ما نظر بذره پروری و ترحم گستری عالیجاهان محمد اکرم خان و سردار
احمد خان را فرستاده مقرر فرمودند که شهزاده قیصر را بحضور انور حاضر سازند چون بندگان
اشرف ما رونق افزای قندهار شدند سرداران مامورین شهزاده قیصر را بحضور باهر النور
حاضر آوردند بعد از عفو جرائم و تسلی و تشفی عنایت تمام مقرر چنان شد که همیشه در رکاب
نصرت انتساب حاضر بوده مورد تلطفات باشد اگرچه جناب نواب عالیه والده ماجده

وبرادر بجان برابر سکندر نشان شاهزمان پیوسته باصرار التجا والتماس مینمودند که شهزاده مذکور را بحکومت قندهار سرافراز فرمایند مگر بملاحظه آنکه قندهار ملک درانی است و شهزاده مذکور خورد سال میباشد مبادا باغوا او را از جاده صواب منحرف ساخته مستعد بغی و فساد و مرتکب سرکشی و عناد سازند لهذا درآنحال اقبال عذرات آنحضرت منافی مصلحت و صواب دیده مامور دار السلطنه کابل فرموده شد دران اثنا عالیجاه محمد اکرم خان وغیره خوانین درانی بعرض اشرف رسانیدند که از هنگامیکه فتح خان از کابل از خدمت اشرف همایون باغوای سوء قسمت و شومی طالع روگردان گشته و فرار شده الی حال از شامت افعال نکحرامی و خودکامی دربدر و آواره بحر و بر میگردد و بمکافات تقصیرات و جرایم خود سرگشته بادیه غربت و کربت میباشد و نقوش ندامت این غرامت چون حروف سرنوشت و داغ ملامت از ناصیه احوال و صورت حال او پیدا و هویدا گشته لهذا التجا بعفو و انعام عام و اعتصام بعروه وثقای عاطفت بندگان بارگاه فلک احتشام نموده امیدوار فضل و احسان بیکران میباشد چراکه در ظل رافت پادشاهی خاص و عام چه دشمن ناکام و چه دوست خجسته انجام ماه و سال و صبح و شام بهره اندوز و شادکام اند

ادیم زمین سفره عام اوست + برین خوان یغما چه دشمن چه دوست +

هرگاه از عنایت بیغایت شاهنشاهی تقصیرات او صورت پذیر عفو باشد غلامان او را بحضور حاضر میسازند عریضه فتح خان را نیز دران اثنا متضمن بالوف افتقار و زاری و مشتمل بصنوف انکسار و خاکساری بملاحظه اقدس اشرف

در آورند که این غلام خانه زاد دولت ابد مدت بندگان ظل الهی است اگر عفو تقصیر
کمترین منظور نظر تفقد اثر گشته طلب حضور شود من بعد حرکتی بیجا ازین روسیاه پر گناه
بظهور نخواهد پیوست و در صورت خلاف سر و ناموس و اموال و الوس غلام باختیار بندگان
پادشاه است از آنجا که پاس خاطر امین الملک و خدمتهای او بغایت منظور نظر سعادت ظهور
بندگان والا بود بنابر وفور التماس او عفو تقصیرات فتح خان فرموده باستحضار او امر شد
چون نامبرده در حدود دیرشک میبود لهذا امین الملک برای عرصه چند یوم شرف حضور
حاصل نموده نامبرده را باستسلام عتبه فلک رتبه خاقانی مشرف گردانید چنانچه نامبرده
بعد از حصول دولت خاکبوسی عتبه فلک دستور و عفو خطیات و قصور باعطای
مناصب آبا و اجداد خود از حضور مباهات ظهور مفتخر و مسرور گردید بعده بندگان اشرف
چندگاه دیگر در قندهار اقامت داشته برای انتظام امور مالی و ملکی و بند و بست رعایای
قوم درانی و غلجائی سلاله دودمان سعادت و خجسته اختری ارجمندی شهزاده محمد یونس را
حاکم و سردار میر علم خان نورزائی را بنیابت آن سعادتمند در قندهار گذاشته عنان عزیمت
بسمت سند و شکارپور معطوف فرمودند درین اثنا قاصد از سمت کابل بحضور رسیده عرض
خوانین آنجا را بدین مضمون از نظر اشرف گذرانید که بندگان شاه محمود و باقی شهزادگان محبوس قلعه
بالاحصار بالاجان نشان خان مستحفظ بالاحصار را باغوای میر واعظ بهانه کاری در نزد خود
طلبانیده در حالت غفلت بقتل رسانیدند و دروازها کشوده هریک باطراف و اکناف منتشر
شدند بلکه شاه محمود مدت سه روز و سه شب در شهر کابل متواری بوده آخر الامر بصوابدید
بعضی از راه هزاره جات بطرف دار الرفاه فراه رفت مگر باقی شهزادگان را

دولتخواهان سرکار فیضمدار باحسن اطوار گرفتار نموده باز در بالاحصار محبوس نمودند بندگان
اشرف بعد دریافت این سوانح اعظم خان پیشخدمت را از حضور تفاخر ظهور بعهدهٔ تحفظی
شهزادگان و قلعه داری بالاحصار سرافراز و مامور کابل نموده عنان رایات عالیات را
بطرف سند و شکارپور معطوف فرمودند هرگاه موکب دولت و اقبال بحد بلوچستان
رونق افروز شد عالیجاهان میر محمود خان و میر مصطفی خان ولدان میر نصیر خان مرحوم و
عصمت پناهی بانی بمعه افواج بلوچیه بدستور قدیم و آئین قویم از سوار و پیاده جرار
بتقبیل رکاب نصرت انتساب سرکار ذوالاقتدار حاضر شده پیشکشهای معموله
مستمره خویش را از نظر مبارک گذرانیدند بندگان همایون مانیز الطاف و اشفاق خسروانه
دربارهٔ آنها مبذول داشته هریک را بخلعتهای فاخره و عنایات متواتره سرافراز و ممتاز
فرمودند چون الکای شکارپور مخیم بارگاه سپهر اشتباه گردید خوانین سندیه نیز بجهة
بندوبست و ادای مالیات مقرری بمعه پیشکشهای معمول و هدایای مستمری بحضور پرنور
رسیده مصروف ادای مالیات واجبی گردیدند **وقایع پانزدهم سرافراز فرمودن بندگان همایون بادشاهی شهزاده قیصر را بنیابت دارالسلطنه کابل و آمدن مختارالدوله از کشمیر و شهزاده قیصر را یاغی نمودن** وقایع پانزدهم ۱۵
سوانح این وقایع چنانست که بندگان سکندرشان شاه زمان در حق شهزاده قیصر
سفارش نیابت قندهار فرموده بودند و بنابر مصلحت وقت امر بهم رکاب بودنش
نفاذ یافته بود آخر بپاس خاطر بندگان موصوف شهزادهٔ مذکور را مشمول عواطف
اشفاق فرموده درین سفر نصرت اثر او را بنیابت دارالسلطنه کابل سرافراز نمودن

بدان سمت مرخص فرموده بودیم چون شهزاده مذکور وارد کابل گردید مختار الدوله عطا محمد خان ولد خود را بحکومت کشمیر منصوب داشته خود عازم رکاب نصرت انتساب [تعالی] گردیده نیز وارد کابل شد و بنابر تخم حسدی که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در مزرعهٔ دل [برپا کرده] کشته [مکشت] و بهم بهوای نفس خبیث و اغوای تلبیس ابلیس مصلاح بعضی فتنه جویان عرصهٔ سلطنت بدخواهان [بیت بهت] [نمر] دولت ابد مدت که هر یک بادعای باطل تمناهای لاطائل خویش را ازین حرکات معدوم البرکات عائد و حاصل می‌پنداشتند شهزاده قیصر را باغی ساخته بنای مخالفت بر پا نمود خواجه محمد خان درانی فوفلزائی را با بعضی خوانین و لشکر قلمی سرکاری بنابر تصرف الکای پشاور روانه ساخت چون بندگان ما در هنگام نهضت فرمائی دار السلطنهٔ کابل اهالی حرم محترم را با چند نفر خواص معتبر در پشاور گذاشته و عالیجاه گلستان خان اچکزائی را بحکومت و نیابت آنجا سرافراز فرموده بودیم لهذا هرگاه خبر عزیمت شهزاده قیصر و فساد مختار الدوله برگشته اختر و آمدن خواجه محمد خان با خوانین دیگر بگلستان خان و غیره خیر [خواهان] دولت ابد بنیان رسید مصلحت چنان دیدند که خوانان خیبری را که متعهد و دولتخواه سرکار پادشاهی میباشند طلب داشته بصوابدید و اتفاق آنها اهالی حرم محترم را بجوع خیبر [نقیر] نشیم بسیار بجا و بهتر است که ناموس پادشاه از نشیب و فراز در امن باشد چنانچه موافق اندیشهٔ صواب پیشه خود سرانجام تمامی مرام نموده کوائف آنجالی را مشروحاً بحضور اشرف اقدس عرضه داشت نمودند در آنهنگام بندگان اشرف ما از شکارپور و سند با آنها واجبی را از میران تا پیه تحصیل نموده رونق افزای دیره غازیخان بودند که قاصد سرکاری معه عرائض عالیجاه گلستان خان اچکزائی و باقی معتبرین بخدمت مبارک رسیده

کوائف معروضهٔ آنها را مفصلاً حالی رای عالم آرای گردانید فتح خان بدنهاد بمجرد استماع
اینواقعهٔ بی بنیاد باز از خباثت فطرتی و دنائت ذاتی بتقاضای بدکیشی و هوای
کوته اندیشی خود با دسته سوار بار گرانی از اردوی معلی گریخت با وجود اینهمه اشفاق
والطاف که بندگان اشرف ما درباره آن ناسزا منظور و گوارا داشتند یعنی با وجودیکه
از احمد شاهی تا ورود دیره غازیخان مبلغ سه لک روپیه در وجه او بطریق امداد عنایت و
ارزانی فرموده و مناصب که آبا و اجداد او داشتند همگی و تمامی را باو عطا و مرحمت کرده بودند
بعادت اصلی و شیوهٔ جبلی او هیچ صورت صلاح و سیرت فلاح مترتب نگردیده فرار نمود
الحق که پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است * تربیت نااهل را چون گردگان
بر گنبد است * از آنجا که عنایت ایزدی و تفضلات سرمدی پیوسته شامل حال و کار
احوال بندگان ما بوده در وقوع این مکروهات هرگز غبار اندیشه پیرامون خاطر خطیر و
ضمیر آفتاب تنویر نگردید بلکه فی الفور از دیره غازی خان دو منزل را یکی شمرده بعرصه
قریب رونق افزای کوهات گردیده یکشب در آنجا اقامت ورزیده روز دوم بهنگام نماز
ظهر بجاه و جلال و حشمت و اقبال عدو مال در قریهٔ متنی که ده کروهی پشاور و حد طا
مهمند است زینت افروز شدیم از استماع خبر نزول موکب دولت و اقبال خواجه محمد خان
و یحیی خان بامیزائی و فیض الله خان که وارد الکای پشاور شده بودند تاب اقامت نیاورده
چون ادبار اقبال نحوست بار خود رو بفرار نهاده ملحق بمختار شدند تا مبرده که همرکاب شهزاده
قیصر از کابل بسرعت تمام جلو انداز عزم تسخیر پشاور بود در منزل شب قدر که حدود دوابه است
رسیده میخواست که از دوآبه عبور کرده داخل پشاور شوند ولیکن بجلدی نتوانستند لهذا

ذوالفقار

در شب قدر اقامت داشتند که خواجه محمد خان و یحیی خان و دیگر فراریان شان چون فال زوال
باستقبال رسیدند علاوه بر همه بد اقبالی شان بوقت پاس آخر شب عالیجاه صحبت خان فوفلزائی
با غلام خانه پشاور و اربابان خلیل و مهمند وغیره از لشکر خواجه محمد خان مغرور جدا شده با شتاب روی
در بار فیض مدار خاقانی ملحق گردیده کیفیت فرار شدن خواجه محمد خان و باقی خوانین و رو داد
آمدن مختار الدوله و رسیدن بمنزل شب قدر و باقی مواد مشروحاً بعرض اشرف رسانیدند
در پیشگاه دولت جاوید بنیان عالیجاه صحبت خان و همراهیانش بالطاف و اشفاق خسروی
سرافراز و بگوناگون نوازش و خلاع فاخره ممتاز گردیدند روز دوم بندگان با نماز بامداد را
بدرگاه ایزد یکتا ادا ساخته و توفیق و اعانت از جناب قاضی الحاجات الحاح و استدعا نموده
دیده رکاب را بنور اقدام نصرت انجام منور ساخته بتجمل تام و شکوه مالا کلام در هنگام
نصف النهار داخل الکای پشاور گردیده و برسر سواری از شهر گذشته در کنار دریای گذر
شاه عالم که بفاصله سه چهار کروه از شهر واقع است نزول اجلال فرمودیم چون فیمابین
عسکرین دو دریا حائل بودند و دریای دوآبه بباعث طغیان آب پایاب نداشت چراکه
از فصل نوروز یکماه گذشته بود لهذا بندگان تا شش روز در آنجا توقف فرموده بجهت اینکه
مختار الدوله غلام و خدمتگار سرکار است و خدمتهای او پیوسته منظور نظر تفقد منظر بندگان
اشرف بود از آنکه درین حال بوسوسه شیطانی از شاهراه عقیدت منحرف گشته جاده بغاوت و
گمراهی پیموده اغماض نظر نموده دخاطر مبارک رنجه نفرموده در آن فرصت بوعظ و نصیحت
و صلاح و هدایت مکرر پرداخته شد که شاید از کردار و رفتار نابکار خود پشیمان و نادم شده
بحضور لامع النور رجوع نماید مگر از باعث کم نصیبی کم شنیده بر گرفتاری بیشتر افزود

الحق اذا جاء القضاء عمی البصر و اذا جاء القضاء ضاق الفضاء چون حکم قضا براو
مبرم بود اعمی و اصم گشت و فضای روح افزای عفو و عنایت بندگان ما براو تنگ نمود
روز جمعه بوقت عصر باگروه بدگهر و جماعهٔ پر فتنه و شر از گذر شب قدر عبور نموده بجد طایفهٔ
خلیل منزل گزید بندگان اشرف ما نیز از گذر شاه عالم کوچ نموده متصل کوت جعفرخان
نزول اجلال فرمودند چون روز دوم آفتاب عالمتاب علم جهانگیری برافراخت صفوف
جدال و قتال عسکرین از جانبین آراسته و دلاوران طرفین باداء مراتب خصم افگنی و
دشمن کشی پرداخته بمعرکهٔ میدان رسیده هریک داد دلیری و مراد جوانمردی داده صفحهٔ
عرصهٔ کارزار را از ضرب شمشیر آبدار رشک تختهٔ گلزار میساختند از آن طرف خواجه محمد خان
سردار لشکر مخالف با چند نفر خوانین یکدل و موافق بهر طرف که رو می آورد لشکر اسلامی
ساخته از کشتها پشتها می انداخت بعضی افواج بندگان ما که از قوم خلیل و مهمند و غلجای
پشاور بودند تاب مقابلهٔ آنها نیاورده رو بفرار نهادند حتی که در میدان معرکه احدی
نمایان نماند سوای مردم درانی مثل مددخان اسحاق زائی و اعظم خان نسقچی باشی و اکرم خان
امین الملک و غفور خان نورزائی که پای ثبات دلهای خود را استوار و پایدار در رکاب
اشرف حاضر بودند این نیازمند بارگاه الهی اتکال بعنایت ایزدی نموده با چند نفر پیشخدمت
و غلامان صادق العقیدت بکمال استقامت در مقابلهٔ آن نمک حرامان استاده منتظر عنایت
ایزدی میبودیم که ناگاه خواجه محمد خان بدسرانجام بحیای نمک حرام چون صید اجل گرفته بمقابل
بندگان اشرف ما حمله نموده خواست تا پیشدستی نماید بندگان ما شیر دولت را چابک دو
تیر ساختند و شمشیر بر فرق فتنه خیزش انداختند از آنجا که آن نمک حرام بر سینه زره و چارآئینه

در برداشت ضربت شمشیر یاد اثر نکرده بار دیگر حمله آورده بمقابل تیر اجل رسیده
مگر بتفضلات الهی و هیبت جلال پادشاهی شرمنده و منفعل گشته از زیر تیغ جانستان
بندگان با جان بسلامت برد مقارن آن بر پشتیخدمتان خاص که منتظر حکم قدر اختصاص
بودند امر شد که این بدفرجام بد فرجام را بزنید غلامان عبودیت آهنگ بی تحاشی در رنگ
آتش باشه چندین تفنگ دادند ناگاه گوله قهر الهی بسینه پر کینه اش رسیده همین که
چند قدم برگشته بود که از پشت زین بر روی زمین افتاده هلاک شد عالیجاه نیکو خان
خواجه سرای قولر اقاسی حضور رفته اسپ یراق او را کشیده سر پر شور و شرش را بریده
بحضور معدلت دستور آورد از گوشه دیگر که مختار الدوله با برادران و اقوام نافرجام
خود مقابل بسردار مددخان و اعظم خان نسقچی باشی شده بود غلامان بندگان بتوفیق الهی
چاره کار هر یک را ساختند و سر بریده بخاک مذلت انداختند و حاجی میر احمد خان برادر
مختار الدوله اسیر گشته بزخم شمشیر مقتول گردید زهی کلام صدق انتظام یعنی حدیث شریف حضرت
سید الانام علیه الصلوة و السلام من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه للّه الحمد که همگی
نمکحرامان و جملگی مفسدان بعقوبت اعمال خود گرفتار شده هلاک گردیدند و بدخواهان دولت
دوران عدت را از بغی و مخالفت جز ذخیره ذلت و خواری حاصلی نبوده و جز مایه ندامت
ولی اعتباری چیزی نیفزوده فی الجمله شهزاده قیصر از مشاهده این کارزار تاب طاقت
قرار نیافته بسمت کابل فرار اختیار نمود و بندگان اشرف با تائیدات الهی با حصول
فتح و فیروزی و وصول انواع بهجت و بهروزی مراجعت نموده داخل دولتخانه بالاحصار
پشاور شدند چند یوم در آنجا اقامت فرموده اگرچه بخاطر خطیر مصلحت چنین بود ولیکن

مقدم بود دیگر بملاحظهٔ آنکه شهزاده قیصر شکست خورده بسمت کابل رفته نشود که باغوای مفسدان

فتنه و خلل دیگر برپا نماید اصلح آنکه عنان رایات دولت بالفعل بسمت کابل معطوف

فرمائیم بنابران مقدمهٔ کشمیر را موقوف داشته عنان عزیمت بسمت کابل معطوف گردید

وقایع شانزدهم رسیدن رایات عالیات بکابل و آوردن شهزاده قیصر را

چون موکب دولت و اقبال با جاه و جلال رونق افزای کابل شد بعرض اشرف رسانیدند

که شهزاده قیصر از دور و اهمهٔ مواخذهٔ بدکرداریهای خود یکشب در کابل مانده و میر اعظم را

دیده مصلحت از بسمت کوهستان فرار شده رفت بندگان اشرف ما بعضی خوانین را

از حضور مقرر کردند که شهزاده قیصر را دلاسا نمودن بحضور آرند حاصل المرام آنکه تا میر ... را

دلاسا نموده بحضور فیض گنجور حاضر کردند بندگان با کثرت تقصیرات او را معاف فرموده

مقرر فرمودند که پیوسته بهمراه اوقات شهزادهٔ مذکور در رکاب نصرت انتساب حاضر

بوده باشد و من بعد حکومت و نیابت هیچ کدام جا تنها باو سپرده و قرار نگیرد

تا عبرت او و دیگر شهزادگان باشد شاه محمود که از بالا حصار کابل فرار شده از راه

هزارجات بفراه رفته بود مدت یکسال در آنجا اقامت داشت فتح خان که از خدمت

بندگان همایون با او در میره غازیخان فرار نموده در چند روز قندهار رفت چون که نزدیک

بقندهار رسید میر علم خان جهت خیر خواهی سرکار قیصر دار نامبرده را دلاسا نموده در نزد

خود نگاه داشت تا باطراف واکناف ولایت و جوانب دیگر رفته موجب خلل و باعث فساد

نباشد نامبرده چند روز برین منوال گذرانیده عاقبة الامر در پردهٔ شهزاده پوشش یافته

و افسون در غلانیده از میر علم خان روگردان ساخته و محرمیت و صداقت نمود از راه

خدیعت و حیله گستری بدرجهٔ شهزادهٔ مذکور بثبوت رسانید که در خانهٔ خود برده بعده مخفیاً شاه محمود را طلب داشت هرگاه میر علم خان از این حال پر اختلال مطلع شد صورت کار را معدوم و تدبیر خویش را از مدافعه آزار آن محروم یافته لاچار بجمعیت سواره پیادهٔ خویش بقلعه مالوف روانه گردید و فتح خان میدان را خالی از خلل دیده شاه محمود را داخل قندهار ساخته چندگاه بتاراج و غارت سوداگران و سکنهٔ شهر گریسته ازان وجه چیزی جمع آوری و سامان بی سامانی خود ساخته قصد کابل کردند و میر علم خان بمعه جماعت خود نیز در کابل برکاب نصرت انتساب خاقانی مشرف گردید

وقایع هفدهم خبر رسیدن از ارادهٔ شاه محمود بسمت کابل و نهضت فرمودن رایات بندگان همایون بمحاربهٔ شاه محمود و شکست یافتن او

چون خبر ارادهٔ شاه محمود بسمت کابل بعرض اشرف نواب همایون ما رسید در ساعت سعد از کابل کوچ نموده در ده مزنگ نزول فرمودیم دو روز جهت فراهمی سپاه نصرت پناه در آنجا توقف ورزیده روز سوم کوچ فرما شده منزل بمنزل رونق افروز گردیده وارد الکای غزنین گردیدیم یکروز در آنجا بجهت استفاضه از زیارات بابرکات اولیای کرام و برگزیدگان حضرت ملک علام مقام نموده استمداد از ارواح متبرکهٔ ایشان خواسته کوچ فرما شدیم چون موکب دولت و اقبال در پل سنگین رسید خوانین باتمکین بعرض رسانیدند که شاه محمود در باغ بیرو فرود آمده فیمابین عسکرین ظفر مفاصله سه کروهی میباشد در آن اثنا عالیجاه نور محمد خان بادوزایی با دسته و بیرق خود و دیگر خوانین درانی با دستهای خود از طرف شاه محمود روگردان شده

باردوی معلی بآستان بوسی بندگان اشرف ما مشرف شدند شاه محمود و فتح خان بملاحظه
این معامله تاب مقاومت و مقابله نیاورده چار و ناچار رو بفرار نهاده بازطرف
فراه رفتند بندگان ما بحصول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی داخل قندهار شده چند
مدت در آنجا اقامت فرموده بخاطر خطیر و ضمیر عالمگیر چنان خطور نمود که چون همیشه
این فتنه و فساد از طرف هرات و فراه برپا میشود و مخالفان هر وقت از مقابله
سپاه نصرت پناه شکست یافته هرات و فراه را ملجای مفر و ماوای مقر خود ساخته
بهمان سمت فرار میکنند و قرار میگیرند اولی و انسب آنست که هرات و فراه در تصرف
اولیای دولت ابد مدت در آورده شود تا ملک شاهی از فتنه و فساد و خلل و عنا
صاف و پاک گردد چنانچه حکم محکم نافذ شد که پیشخانهٔ مبارکه را بطرف هرات
بیرون کشند از استماع این خبر برادر عزیز گوشه نشین معتقد قربان گزین شهزاده
حاجی فیروز الدین که متصرف قلعهٔ هرات بود کلام شریف را با تحف و تحائف منیف
و عریضهٔ نیاز تصنیف وسیلهٔ عذر خود ساخته بخدمت بندگان ما ارسال داشته بالوف
عجز و انکسار و صنوف عقیدت و افتقار اظهار نموده بود که اگر مرضی مبارک قبلهٔ
عالم تسخیر هرات و در بدر و خاک بسر نمودن این کمترین فدویت سمات میباشد
قبل از نهضت رایات نصرت نهمت بملازمان سرکار فیض آثار پیشکش مینمایم
و خود هم بشرط ارشاد بقدمبوسی مشرف میگردم و در عدم منظوری که شاه محمود برادرم
پیوسته محرک فتنه و فساد است در بدر و آواره خواهم شد لیکن چون حق تعالی شما را
پادشاه وقت ساخته و سایهٔ رحمت خاص خود را بر فرق مبارک انداخته ظل الهی میباشید

ودر زیر سایهٔ دولت عاطفت پادشاهی عوام وخواص آسوده حال وفارغ البال [illegible]
بالفرض اگر هرات در تصرف اولیای دولت ابد مدت درآید یکی از غلامان خود
خواهند بخشید پس این بنده را نیز اگر بجای خدمتگاران حضور تصور فرموده بنیابت
هرات سرافراز فرمایند چه عجب آنچه شاه جنت مکان خلد آشیان جهت مصارف
بغلامان مقرر ومرحمت میفرمودند آنشاه والاجاه هم که بجا وبمنزلهٔ پدر اند اگر
همچنان نظر شفقت وعطوفت مبذول داشته املاک را بصیغهٔ مددخرج بکمترین
عنایت فرمایند این کمترین هرگز هوای بیجا وخیال ناروا در سر نخواهد داشت
بلکه پیوسته طریقهٔ خدمتگاری وشیوهٔ غلامی بجا خواهد آورد واز طرف شاه محمود که
برادر حقیقی این کمترین میباشد نیز بندهٔ درگاه ذمه دار وضامن خواهد بود که اگر من بعد
از وحرکتی بیجا سر بر زند از ین غلام بازخواست فرمایند الحق که از مطالعهٔ این عذرات
وملاحظهٔ این وجوبات عنایت وشفقت پادشاهی وصلهٔ رحم برادری بی اختیار
بجوش آمد بنا علیه هرات را ببرادر شیرین گفتار دوربین اعنی شهزاده حاجی فیروز الدین
واگذاشتیم ومبلغ لک روپیه جهت اخراجات معیشت آن ذی لیاقت با سعادت
از مالیات آنجا بسند سال بسال مستمر ومقرر فرمودیم بعد ازان چون مقدمهٔ انتزاع کشمیر از
تصرف عطا محمد خان مخطور خاطر خطیر ومنظور ضمیر بیضا نظیر بود لهذا چندگاهی در احمدشاهی
اقامت فرموده شهزاده یوسف را بنیابت آنجا بحال ومحمد اعظم خان نساقچی باشی [illegible]
درانی بمعاضدتش باستقلال مقرر ومامور ساخته عنان نهضت بانصرت بسمت کابل
معطوف فرمودیم ازانجا که مقدمهٔ کشمیر مد نظر انور بود هرگاه موکب دولت واقبال

گردانیده ۱۲

رونق افزای کابل گردید چند یوم توقف فرموده رایات عالیات را بسمت پشاور معطوف
ساخته ارقام جهان مطاع عالم مطیع باسم اربابان طوائف خلیل و مهمند و باجوری و
ختک شرف اصدار یافت که جمعیتهای خود را بطرز معقول و رسم معمول از سوار و
پیاده آراسته و پیراسته باستقبال عتبهٔ عالیه خاقانی در جلال آباد برکاب نصرت انتساب
ملحق و مشرف شوند وقتیکه موکب اقبال با جاه و جلال بچهار باغ نزول اجلال فرمود چند یوم
جهت سیر باغ و استفادهٔ آب و هوای آن روضه دراغ اتفاق توقف افتاده بعد از آن
منزل بمنزل کوچیده رونق افزای پشاور گردیده شد عند الورود سعادت وجود عمر الضر
بهاولخان عباسی از بهاولپور و عریضهٔ مظفرخان سدوزائی از دار الامان ملتان بحضرت
بندگان همایون ما رسید و عرضداشت نموده بودند که عالیجاهان الفنستین بهادر
و استرچی بهادر وغیره سفیران کمپنی انگریز بهادر وارد حدود و علاقان شده اند
و ارادهٔ تحصیل شرف آستان بوسی بارگاه فلک اشتباه دارند آنچه از مصدر جاه و
جلال خاقانی امر صادر گردد از آن قرار بعمل آورده شود نواب همایون ما ارقام تفاخر
نظام سر افرازی هر یک از آنها شرف اصدار فرمودند که هرگاه ایلچیان سرکار گردون
وقار انگریزی ارادهٔ شرفیابی بحضور پرنور نمایند لازم که از حدود خود با کمال حفظ و
نگهبانی و ادای انواع ضیافت و مهمانی بتوقیر و احترام تمام بطریقهٔ شایسته بخدمت تمام
گذرانیده مشرف حضور ساطع النور گردانند **وقائع هژدهم فرستادن شهزاده
منصور را بمعه اکرم خان بجنگ کشمیر و آمدن ایلچیان صاحبان
انگریز بهادر** سوانح این وقائع چنانست که در موسم زمستان چون ایلکای

پشاور مخیم خیام فلک احتشام گردید بعد از چندی بنابر تهنیت علیه و ترتیب خوانین و
افواج ماموره تسخیر کشمیر چمن قریه چمکنی که میدان وسیع و قریب شهر است منظور نظر
اشرف اقدس گشته بعد از انکه مضرب بارگاه سپهر اشتباه شد بندگان اشرف با
جاه و جلال سوار شده رونق افزای انجا گردیده عساکر نصرت مآثر را ملاحظه نموده
شهزاده منصور را معه عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدد خان اسحاق زائی
و غیرهم خوانین و اراکین درانی و غلامخانه قزلباشیه با دوازده هزار سوار جرار
رکابی بامور مهم کشمیر ساخته خود بندگان همایون بدولتخانه بالاحصار پشاور مراجعت
باسعادت فرمودند چند یوم گذشته بود که قاصد از احمد شاهی بحضور رسیده مظهر
گردید که در مابین اعظم خان و میر علم خان مغایرت و مخالفت ظهور یافته حتی که میر علم خان
با مخالفان یعنی ارکان دولت شاه محمود و هواخواهانش ساخته شاه محمود را با فتح خان
بی خلل و زیان داخل قندهار گردانید شهزاده یوسف و اعظم خان نسقچی باشی که از ظهور
این سانحه غریبه متوهم و متلاشی شدند از احمد شاهی کوچ کرده بودند مقارن وصول
اینخبر با مبردگان هم با جمعیت خود از راه دیرجات در پشاور بحضور اشرف رسیدند
همدرین اثنا خبر ورود ایلچیان کمپنی انگریز بهادر بمقام کوهات بسمع اقدس رسانیدند
لهذا بعضی از خدمتگاران سلیقه شعار را باستقبال و مهمانداری آنها مقرر نموده
فرستاده شد تا باحتیاط و اعزاز تمام بسلام مشرف ساختند چنانچه ایلچیان وقت
شرفیابی حضور مباهات دستور پیشکشها و تحائف گوناگون و هدایا و نفائس
عجیبه ربع مسکون مثل دو زنجیر فیل معه عماری و هودج انگریزی طلائی و نقرئی

و بالاپوشهای منقش زردوزی بیش قیمت اعلی زین نقرئی و گلها طلائی و بعضی زین طلائی و گلها نقرئی و بناتهای زردوزی و ساده رنگین و پالکی بمقه سائبان و بالاپوش بمقه اسباب زرین مرصع آئین و طپانچهای قنداغ طلاکار دانه نشان و تفنگها و طپانچهای دو میله و شش میله لاثانی بی نشان و ساعتها و دوربینهای اعلی و کلینهای بوقلمون از رنگ آسا و آئینهای بزرگ جهان نما و اجناس نفیسهٔ هندی و لندنی و اقمشهٔ پشمینه و ابریشمی و مخملهای زری و ظروف آلات بلوری و ظروفات و اوانی رومی و چینی طلاکار و چراغدانها الماس سار و جارهای درخت آثار و دیگر اسباب اشیای بیشمار که تحریر از تقریرش مقصور است و تقریر از رنگ و نقوش بی نظیرش معذور است چون صندوقات ساز نواز خوش آواز که صداها و نواهای عجیبه و غریبه و اصوات و مقامات دلپذیر و مطربه از آن با انواع نغمات و اصناف اصوات برمی آمد از جانب پادشاه کیوان بارگاه انگلستان از نظر اشرف همایون گذرانیدند و از پیشگاه حضور ساطع النور هر یک از سفیران مذکور را بخلاع فاخره و نوازش متکاثره سرافراز و ممتاز ساخته چند نفر از اهلکاران معتبر بجهة خدمتگاری و مهمانداری آنها معین و مقرر فرموده شد که دقیقه از دقائق خدمت و ضیافت سفیران مذکور تعطیل و تاخیر جایز ندارند بعد الفرصت عهدنامهٔ موافقت شمامهٔ مواخات ختامه حسب مأمول و مطلوب صاحبان عالیشان و سفیران خلوص بنیان یعنی عالیجاه مستر الفنستین بهادر و مستر استرچی بهادر و غیرهما از جانبین بقید تحریر درآمده بمواهیر دولتین علیتین مزین و مثبت گردید که نقل عبارتش این است * از آنجا که بسبب ظهور تمهیدات عنوان

نقل عهدنامه شاه ... بهادر

موافقت و مرافقت از طرف قوم فرانسیس با سرکار پادشاه ایران باراده یورش آوری
در ممالک سرکار عظمت مدار پادشاه دُرّ دُرّان و بعد از آن در ممالک سرکار دولتمدار
انگریز بهادر متعلقه کشور هند عالیجاه رفیعجایگاه شهامت و بسالت مرتبت نبالت
و ایالت منزلت امیر الامراء العظام فراست و کیاست ارتسام مستر الفنستن بهادر جهت
انتظام همین که باتفاق و استصواب کارگزاران حضور باهر النور اعلیحضرت فلک رفعت قمر طلعت
ناهید بهجت عطارد فطنت خورشید مرتبت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان منزلت
سکندر حشم جمشید خدم قاآن دربان قیصر پاسبان ظل ظلیل کردگار جلیل محیی مراسم
معدلت ماحی آثار بدعت المؤید بتائیدات الاله پادشاه فلک بارگاه کابل
طرح انداز سررشته حفظ و حراست ممالک هر دو سرکار عالم مدار از آسیب یورش
متخیله قوم فرانسیس و قاجار شوند از طرف جناب عظمت و جلالت و اقبال مآب حشمت و
فخامت و اجلال نصاب اریکه آرای قوت و اقتدار وساده پیرای قدرت و اعتبار
محرم حقائق ملت مسیحیه مشیر خاص دولت انگلیسیه رموزدان احکام سلطانی مقرب بارگاه
جهانبانی اشرف امراء لارد منتو گورنر جنرل بهادر مالک و مختار جمیع امور مالی و ملکی و
عسکری متعلقه ممالک فسیح المسالک سرکار انگریز بهادر واقعه دیار هند بدربار فیض آثار
پادشاه ممدوح متعین و مامور و بسعادت تقبیل عتبه علیه فائز و مستسعد شده مقصود
دوستانه و افادت انتمائی تعینائی خود را بمعرض عرض و اظهار حضور باهر النور پادشاه
ممدوح در آوردند و پادشاه ممدوح نیز فوائد و منافع سررشته موافقت و مرافقت
هر دو دولت دوران عدت را درینباب بنظر حقیقت بین دیده بوجه احسن و ارشد مستحسن

فهمیده بکارپردازان سرکار خود حکم اصدار فرمودند که با سفیر موصوف سوال و جواب
نمایند و لحاظ بر سود و بهبود هر دو سرکار جهاندار داشته عهدنامهٔ دوستی شمامهٔ
یکجهتی ختامه فیمابین شوکتین علیتین موثق گردانند در آنصورت بفضل و عنایت
لم یزلی قطعهٔ عهدنامه مشتمل بر چند دفعات فیمابین کارپردازان موصوف و سفیر سرکار
انگریز بهادر بحسن اتفاق و بمهر خاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح درجهٔ منظوری
یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامهٔ مزبور را العالیحضرت فیض موهبت نواب گورنر
جنرل بهادر معز جهت مهر و دستخط ارسال داشته بودند شرائط مندرجه آن پیش نواب صاحب
معز بلا تغیر و تبدیل مقصد و معنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهدنامهٔ مزبور
بموجب تفصیل الذیل بمهر و دستخط نواب معز و نیز دستخط امرا که در انتظام امور این
ریاست شریک اند مرسل گشت و مستلزم است که ایفای آن چه در حال و چه در مآل
ابد الدهر بر ذمت همت اولیای هر دو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود
محض از روی مضامین و فحوای کلام موانست آگین دفعات مزبوره که در ذیل تحریر
یافت مشخص و مستنبط خواهد گردید اولاً آنکه چون طائفهٔ فرانسیسیه و قاجاریه باهم
در مخالفت دولت ابدآیه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانی
عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سد راه آنها شده حتی المقدور
در ممانعت و مدافعت آنها کوشیده نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقهٔ انگریز
شوند ثانیاً آنکه اگر فرانسیسیان و قاجاریه بمعاهدهٔ خود با عازم ملک پادشاهی
شده لشکرکشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزیده

از اخراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندارند هرگاه قرارداد معاهده فرانس و قاجار هم برقرار نباشد این دو مطلب که مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردید برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد ثالثاً آنکه فیمابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده و حجاب بیگانگی از میان مرتفع بوده بملک یکدیگر هیچگونه مداخلت ننمایند و پادشاه ممدوح از فرانسیسیان احدی را در ملک خود راه ندهند فقط چون خیرخواهان دولتین عهدنامه را بتوجه نمودند از طرفین شرائط رسوخ و ثبات بعمل آمده مراقمهٔ هذا بمهر و دستخط نواب صاحب ممدوح و دستخط دیگر امرار شریک امور انتظام این ریاست بتاریخ هفدهم ماه جون ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول ۱۲۲۴ هجری سمت تحریر یافت

زبده نوئینان عظیم الشان مشیر خاص حضور فیض معمور پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الامرا لارد منتو گورنر جنرل بهادر ناظم ممالک محروسهٔ سرکار کمپنی انگریز متعلقهٔ هندوستان

دستخط انگریزی

دستخط انگریزی

دستخط انگریزی

چون لشکر همایون با از حضور مامور بتسخیر خطه کشمیر شده بودند بکوشش و مردانگی از
دریای مظفرآباد عبور نموده در کوهستانی صعب که سوای کریوه و نشیب و فراز و
چهار طرف حصار جبال صورت راهی نمود الی حد و کتائی و بلیاسه متصرف شده
رسیده بودند و لشکر مخالف بالای کوه که محل عبور لشکر نصرت اثر نیز از همان ممر
میشد سنگرهای محکم بسته مستعد جنگ بودند چنانچه با اینهمه تدارک مخالفین با این
عسکرین جدال واقع گردید تا که سه چهار سنگر آنها را نیز شکست داده متصرف شدند
و از لشکر مخالف اکثری بقتل رسیده و از سنگرها فرار نمودند و سنگرهای آنها همه متصرف
سپاه نصرت پناه در آمده بود که از تقدیرات ایزدی فیمابین اکرم خان و مدد خان
آزردگی خاطر بهم رسید و ملالت باطنی پیدا شد لهذا مدد خان با مخالفان موافقت
نموده در هنگام نصف شب از لشکر فرار کرد چون اکرم خان امین الملک ازین واقعه
آگاه گردید با کسانیکه حاضر بودند بوقت صبح مراجعت نموده مشقت تمام کشیده
از مظفرآباد عبور کرده با لشکر برهم خورده و اکثر سپاه بی اسپ و اسلحه و سامان در پشاور
رسیدند همدران حین بعرض اشرف رسید که شاه محمود داخل کابل شده اراده پشاور
دارد لهذا بندگان با جهت مدافعه مقدمه شاه محمود تدارک اسباب لشکر که در سفر کشمیر
برهم شده بود نموده مبالغ کثیره جهت آراستگی و سامان لشکر و اسلحه و ما یحتاج دیگر
از خزانه عامره عنایت فرموده و اسپ سواری بجوانان و سایر تابعین از اصطبل
خاص مرحمت کرده بامید فضل و اعانت ایزدی کوچ نموده منزل اول در باغ علیمردان
نزول اجلال واقع شد متعاقب آن خبر نهضت شاه محمود را از کابل و رسیدن بمنزل

جنگ لک نیز بعرض اشرف رسانیدند غرض که از وقوع انواع حوادثات و شورش و فتنه
فساد فرصتی و فراغتی که خاطر دریا مقاطر برای ادای مراتب ضابطهٔ مواسات
یکجهتی و رابطهٔ دوستی و یکتادلی لایق شان و مناسب حال خجسته عنوان صاحبان عالیشان
میخواست میسر نگشت ناچار بملاحظهٔ آنهمه تردد و اضطرار مصلحت وقت آن دانسته
شد که صاحبان انگریز بهادر مهمانان عزیز اند و بندگان اشرف با داعیهٔ جنگ مستعد و
آماده اولی و انسب آنست که اولای ایشان را مرخص فرموده بمحل امن که دسترس مخالفان
از اذیت ایشان کوتاه باشد رسانیده شوند هرگاه حق تبارک و تعالی بر تمهید فتح
و ظفر عطا فرمود البته آنچه پیشنهاد و مکنون خاطر مبارکست بشرائط دوستی و یکدلی
نوعیکه لائق شان صاحبان عالیشان باشد بظهور خواهد رسید و در صورت عدم آن احسن و
اولی آنکه مهمانان عزیز از دست مخالفان بدعهد و بی تمیز برکنار باشند لهذا سفیران
مذکور را بعد از توثیق وثیقهٔ یکجهتی جانبین و اعطای خلاع فاخره و تحائف و
سوغات آن اوطان بهمراهی و معیت حرم محترم که ماموری آنها نیز بقلعهٔ اتک منظور
خاطر خطیر بود رخصت انصراف بجانب پنجاب ارزانی گشت چون خبر خیریت ایشان
از جیدرو ببندگان با رسید خاطر دریا مقاطر جمع گردید بعد ازان ازباغ علیمردان کوچ
در منزل تهکال نزول اجلال فرمودیم ⁂

وقائع نوزدهم محاربه نمودن شاه محمود در منزل نمله و آمدن بندگان با بعضی خوانین در شهر

پشاور چون رایات عالیات از تهکال با جاه و جلال در جمرود و از جمرود در
ذکه رونق افزا شد عالیجاهان مددخان و اعظم خان بمعه چهار هزار سوار پیش قراول

مقرر فرموده امر شد که در عرصه سه چهار یوم باستعجال وارد ملّه شوند تا بر مدعی
شده بمدافعه او پرداخته شود ناگاه از منزل علی بُغان اعظم خان نسقچی باشی بعرض
اشرف رسانید که مدد خان از خیانت مقدمه کشمیر هراس بسیار در دل دارد بلکه
بعلام ظاهر نمود که هرگاه مقدمه شاه محمود انفصال یابد ضرور پادشاه از وی انتقام
خواهند گرفت هر چند او را بعهد و پیمان دلاسا و مدارا نموده ایم هرگز فایده
نمیگردد بلکه مکرر از محرمان و مقربان او نیز دریافته ام که در خفیه با مخالفان سازش نموده
عهد و میثاق و عهده نفاق را استحکام ساخته بتاکید اکید مینویسید که هر جا هستید
خود را زودی با معدود سپاه برسانید هرگاه مضمون عریضه اعظم خان حالی رای
انور گردید فی الفور دستخط مبارک بنام مدد خان شرف اصدار یافت که در هر مقامیکه
منزل دارند توقف کنند که در عرصه دو یوم رایات عالیات بمعه نواب و شاهین خانه
همرکاب سعادت انتساب ملحق ایشان خواهد گردید بعده آنچه پیشنهاد خاطر اشرف
خواهد بود بصوابدید آنعالیجاه بعمل آورده خواهد شد از آنجا که اصل فساد در بنیاد
او استحکام تمام پذیرفته بود صیقل چنین زنگ هراس و مغایرت او را نزدود بلکه بمجرد
استماع خبر عزیمت رایات عالیات که پس فردا نزول اجلال خواهند فرمود
منزل یا در مقام مله سپرده از آنجا بخفیه معتمد خود بحضور شاه محمود فرستاد که خود را
بر سبیل ایلغار تا فردا بمله برسانید و هیچ خوف و خطر در دل نیارید که لشکر پادشاهی تا
پس فردا خواهد رسید شاه محمود که از باعث قلت لشکر بی سامانی و عدم
بکمال هراس بلکه چون تاب مقابله نداشت هر دم اراده فرار را اساس میداد

سانحه

سانحه

سانحه

از عرائض تسلی فرائض مددخان اطمینان تمام حاصل کرده سردار میر علم خان که در نزدش
دستگیر بود باحتیاط آنکه مبادا در وقت فرصت یعنی هنگام هزیمت خللی رساند او
بقتل رسانیده بعده بجمعی تمام وارد منزل گندمک گردید و فردای آن مددخان از نمله
کوچ نموده در گندمک که مفاصلهٔ سه کروه از نمله دارد نزد شاه محمود رفته ملاقات
بند و بست نموده و ظاهراً جنگ گریز کرده باز در نمله بمنزلگاه خود آمده و بحضور
بندگان ما پیاپی خبر فرستاد که جنگ قراولان در گندمک واقع شده مگر تاب مقاومت
با آنها صورت نبست ناچار غلام جنگ گریز کرده بنمله واپس رسیده مترصد ارشادم
چون درین اثنا بندگان ما از منزل علی بغان کوچ فرموده عازم منزل چهار باغ بودند
بمجرد دریافت حال خدیعت مآل او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و غفور خان را
بمعه دستجات آنها مقرر فرمودیم که بیلغار تمام خود را پیشتر بکومک مددخان برسانند
که خود سرکار اشرف متعاقب بمعه توپخانه و شاهین خانه خواهند رسید چون امین الملک
و غفور خان هنوز وارد جنگ گاه نگردیده بودند که مددخان از آمدن آنها آگاه شده
بمعه چهار هزار سوار رو بهزیمت نهاده داخل لشکر شاه محمود گردیده بود بنابران
عالیجاه محمد اکرم خان از مشاهدهٔ این تزویر و نیرنگ غیرت گریبان گیر شده با صرف
پانصد سوار رکابی خود حمله بر لشکر مخالفان آورده چند نفر معتبر را بقتل رسانیده بود
که از قضای الهی گولهٔ تفنگ بر سینهٔ بی ریو و رنگ آن نمک حلال صداقت و فدویت
آهنگ رسیده از اسپ حیات بر خاک ممات افتاد و بعد آن عالیجاه غفور خان نیز دستگیر شده
بقتل رسید چون بندگان اشرف ما رسیده مقابل شهزاده کامران و فتح خان گردیدند

کار از دست و دست از کار رفته بود یعنی مردم فوج اکثری از کشته شدن خوانین و الکو فرار کرده و پراکنده شده بودند درآنحال عالیجاه اعظم خان نسقچی باشی بمشاهدهٔ این خرابی بعرض اشرف رسانید که الحال وقت توقف نیست بلکه مراجعت فرمایند که تقدیر ایزدی چنین رفته بود با وجود کثرت فوج که بصورت دریا موج در موج میزد و از هر قسم اسباب و سامان شایان موجود است چه چاره و چه علاج که از سردار احسان پرورده و پرورش کردهٔ خود اینچنین نتیجهٔ نمکحرامی بعمل آمد الحق که س٥ با قضا کارزار نتوان کرد ٭ گله از روزگار نتوان کرد ٭ کردگار آن کند که او خواهد ٭ حکم بر کردگار نتوان کرد ٭ آخر الامر بندگان ما چون چارهٔ کار را از هر طرف موقوف و منحصر دیدند ناچار عنان عزیمت را ازان معرکهٔ بلا و ستوه معطوف ساخته متوجه دامنهٔ سفید کوه گردیده در حدود طائفهٔ شنواری رسیده شب درآنجا گذرانیده روز دیگر بجوره که دار الامن کوهستان خیبر است نزول اجلال فرموده پنج یوم درآنجا اقامت ورزیده عازم الکای پشاور گردیدند چند یوم بباعث طغیان حرارت هوا که نهایت گرما بود توقف فرموده بعد ازان بصلاح و اتفاق خوانین عقیدت آئین که درآنحال در خدمت حضور حاضر بودند عنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودیم

وقائع بیستم عزیمت بندگان ما از پشاور بسمت احمد شاهی و تصرف قندهار نمودن

وقائع بیستم

چون بندگان ما از نهله با چندی از خوانین دولتخواه و اراکین فدویت دستگاه مراجعت فرموده داخل پشاور شدند اربابان طائفهٔ مهمند و خلیل و هشتنگر و ختک بعرض اشرف رسانیدند که خوانین و رعیت خیبری درهٔ خیبر را و طوائف مهمند راه

گرپه را مسدود نموده هر یکی بر عمل خود را بحضور پرنور بسپرد که از هر طرف خیانت و
خلاف واقع شود بندگان اشرف بر عمل آنها را بی تأمل و درنگ بقتل رسانند که باقی
افاغنه ملک پشاور سرهای خود را بکف دست گذاشته خدمت پادشاه بدل و جان
خواهند کرد اگرچه بندگان اشرف ما را از توقف عرصه دو سال سابقه که در حوزه خیبر
اتفاق افتاده بود کیفیت صدق و امانت و حقیقت اخلاص و فدویت صغیر و کبیر جوان و
پیر آن طائفه و افاغنه پشاور ذهن نشین و حالی خاطر حق بین آفتاب تمکین گردیده بود لیکن
نظر بپراکندگی و بی سامانی آنها فرموده مناسب و مستحسن وقت آن متصور گشت که عنان عزیمت را
بسمت قندهار معطوف سازیم چرا که طوائف درانی الوس خاص اند و بسرکار گردون وقار بدل و
جان رجوع دارند شاید عنان مقصود بطرز محمود بدست آید و خوانین فدویت آئین که
در رکاب والا حاضر بودند نیز از اندیشه صواب پیشه بندگان ما اطلاع یافته همه تصدیق و
تسلیم نمودند لهذا خوانین اخلاص آئین سکنه خیبر و پشاور وغیره را تحسین وافر فرموده
بامید اکرام و افضال خالق زمان و زمین بروز جمعه بعد از ادای نماز پیشین کوچ فرمای
سمت دار القرار قندهار شدیم از اتفاقات زمانی و تقدیرات آسمانی در آن روز ابر
باران بنهایت کثرت و غایت طغیان و شدت بود حتی نهر یکه فیمابین قریه بڈه بیر و متنی
واقع است از بسیاری سیلاب کوهساری گذر نمیداد مگر بندگان ما توکل بعنایت حافظ
کرده از همه پیشتر اسپ خود را در نهر مذکور انداختند چون از نصف آن هنوز نگذشته بود
که یکایک سیلاب طغیان نموده از قاش زین برگذشت و اسپ بشنا درآمد کوشید
چنانچه بهزار شدت و صعوبت بلکه صرف بفضل و عنایت الهی و الطاف و حفاظت حضرت

کبریائی ازان طوفان پر شر و شور عبور نموده بکنار رسیده حمد و سپاس جناب حیّ
لایموت ادا کرده شد و بخوانین و سواران که در رکاب حاضر بودند منع فرمودیم
که تا طغیان آب رو بزوال نیارد همانطرف باشند غرضکه بندگان اشرف ما آنشب را بتنهائی
گذرانیدند روز دوم که سیلاب رو بکمی آورد خوانین و سواران نیز عبور نموده بخدمت
اشرف مشرف شدند و چند نفری را که اجل فرا رسیده بود غریق بحر رحمت ناپیداکنار
حضرت آفریدگار گردید بعده ازانجا کوچ فرموده بکوهات رسیدیم و یکشب درانجا
اقامت نموده ازراه بنگش و هزار درخت بقریهٔ تکر رونق افزا شده ازانجا عنان
عزیمت را بسمت احمد شاهی معطوف ساختیم چون بندگان ما در منزل آب تازی رونق
افزا و تشریف فرما شدند نور محمد خان که با اعظم خان نقاضت سابقه و عداوت باطنیه
داشت از خباثت فطرتی و تیره بختی درحین انقطاع منزل مذکور در هنگام تاریکی شب
بعنوان دوستی و بنای سرگوشی نزدیک با اعظم رسیده از عقب در مابین هر دو شانهٔ او
زخم خنجر زده درحال هلاکش ساخت و خود فرار شده بخفی کوهسار گشت اگرچه از
وقوع این واقعه تاسف بسیار رو داد اما ازانجا که نصیب او از دیوان قضا چنین
رفته بود چاره نبود ناچار انتقام آن را بر وقت دیگر موقوف گذاشته فردای آن
بردن نعش آن فدوی بیگناه را با اهل و عیال بسمت غزنین تجویز نموده و مبلغ
چهار هزار روپیه جهت تجهیز و تکفین نیز بآنها عنایت کرده مرخص فرمودیم
و خود این نیاز درگاه الهی تکیه بر فضل و عون او سبحانه کرده روانهٔ قندهار شدیم

وقائع بیست و یکم گریختن شهزاده ایوب و اسد خان از مقابله

وقایع بیست و یکم ۲۱

و در آمدن بندگان اشرف ما بدار القرار قندهار صورت این

وقایع چنانست که در حینیکه شاه محمود قندهار را متصرف شده اراده کابل داشت

شهزاده ایوب را بمعه اسد خان بارکزائی بمحافظت و نیابت قندهار گذاشته بود

هرگاه خبر ورود بندگان ما بنواحی قندهار رسید اسد خان بمعه شهزاده ایوب و

شهزاده یونس بداعیهٔ جنگ بیرون شدند عند المقابله شهزاده یونس از آنطرف

فرار شده برکاب بوسی سرکار مشرف شد شهزاده ایوب و اسد خان تاب مقاومت نیاورده

فرار دشت ادبار گردیدند لهذا بندگان اشرف ما بتوفیق و عنایت الهی داخل قندهار شده

در تهیه و جمع آوری لشکر پرداختند چنانچه چیزی نقد و جنس از جماعه تجار هنود و غیرهم

بطریق مساعده گرفته سامان سه هزار سوار نموده بودیم که شاه محمود از کابل کوچ کرده

با فتح خان و جمعیت و سامان بیکران بمقابله این متوکل عنایت پروردگار عازم قندهار گردید

وقایع بیست و دوم جنگ کردن بندگان ما با شاه محمود و فتحخان در منزل جکان و سوانح روداد بعد آن

چون بحسب تقدیر قادر قدیر و تاثیر گردش فلک غدار پر تزویر شاه محمود و فتحخان با شش هزار سوار در منزل جکان

که قریب دار القرار قندهار است وارد شدند و بندگان ما نیز نهضت فرموده با سپاه

نو آراسته و خوانین صداقت پیراسته خود صفها آراسته بمقابله آنها در میدان معرکه

سرگرم جنگ و جدال گردیدند چنانچه دو دفعه لشکر شاه محمود از جرأت نمائی و خصم افکنی

دلاوران موکب مسعود رو بهزیمت نهاده متفرق شدند بلکه چندی از خوانین معتبر

مخالفین از ضرب تیغ و سنان دلاوران خسته و بیجان شدند و از طرف بندگان ما

صرف گلستان خان اچکزائی کشته شده و هنوز جنگ قرار و نبرد آزمائی جوانان عرصه
کارزار پایدار بود که ناگاه صالو خان اسحاق زائی که پناه بدولت ابد مدت ما آورده
و از نوازش بندگان اشرف ما صاحب جاه و مالک منصب و کلاه شده هفتصد سوار
که در تحت خود میداشت و سر تفاخر بر اقران و امثال می افراشت در عین جنگ
قصد بیگراهی نموده از میدان معرکه با دسته و بیرق فرار شده بسمت مخالف پیوست
ناگاه از وقوع این حرکت بیدلی آیت برهمی و هزیمت بلشکر بندگان ما افتاد لاجرم
یکران نهضت را از میدان معرکه بطرف ارغستان معطوف ساخته و یکشب در آنجا
مقام نموده از راه غولری و طائفه وزیری بحدود دیره جات رسیده از دریای اتک
عبور نموده بکچی شمالی دلیه که حدود ریاست محمد خان سدوزائی میباشد نزول فرمودیم
چون عالیجاه مشار الیه وابسته و سرکرده دولت سرکار بود بمجرد اطلاع ورود قدوم
سعادت لزوم یکزنجیر فیل جهت سواری و خیمها بمعه فروش و ظروف و غیر آن اسباب
ضروری و زر سرخ و سفید و اجناس زری و ابریشمی با آنچه لازمهٔ خدمتگاری و جان نثاری
بود موجود و مهیا ساخته اول از نظر همایون گذرانیده بعده خود با آستان بوسی مشرف
شده التماس نمود که اگر مرضی مبارک بوده باشد دیره غازیخان را غلام خلاص ساخته
بتحویل غلامان سرکار اقدس نمائیم چرا که بندگان اشرف ملک خود را گذاشته اهالی حرم
محترم را در ملک بیگان فرستاده اند این نهایت بدنامی و بی سعادتی غلام عقیدت
التیام است بندگان اشرف ما از مشاهدهٔ انواع صداقت او نهایت خرسند گشته
باقسام تفقد و تلطف تحسین و آفرین فرموده فرمودیم که الحال که اهالی حرم محترم ما مقیم راولپندی اند

تاکه بندگان اشرف ما خود رونق افزای انجا نشویم صورت طلبیدن آنها مصمم و منظور نیست
البته بورود آنجا نظر بارادت و اخلاص و صدق آغا ایلچی‌جاه نوعیکه در باب اقامت آنها
منظور و مقتضای رای عالم آرای گردد بذریعهٔ دستخط آفتاب طلعت ارشاد خواهیم فرمود
بنا علی هذا بعد ازان چند گاهی متوقف آنجا شده بعد از قطع مسافت و تحمل تکالیف و کلفت
بلطف و کرامت حضرت واهب بی منت وارد راولپندی گردیدیم تا هر گاه مدت
پانزده یوم اقامت نمودیم از وفور بیکاری و عدم اقبال بیقراری پیشنهاد خاطر خطیر
چنان گردید که اگر بتوفیق حضرت داور متعال تصرف دار الامان ملتان میسر گردد از همه بهتر
و بجا خواهد بود لهذا متوجه تهیهٔ و سامان آن بودیم که ناگاه نوشتهٔ از رنجیت سنگه از
مقام سائی وال بدینمنوال از نظر اشرف گذشت که اگر سرکار پادشاه ازین نواح
عبور منظور فرموده مخلص را مستفیض بملاقات گردانند بسیار بجا خواهد بود بلکه انواع
خیراندیشی و مواخدت کیشی ازینجانب بحضور چهرهٔ ظهور خواهد کشود چون رای صواب
اقتضای بندگان ما هم مقتضی ملاقات او میبود لهذا عنان عزیمت را بطرف سائی وال
معطوف داشتیم بورود انجا رنجیت سنگه در خدمت همایون ما برای ملاقات حاضر
شده تحف و هدایائی که در آنحال شایان حوصلهٔ او بود پیشکش نمود بندگان اشرف ما نیز
باوصف بی اوضاعی چند قطعهٔ جواهر گران قیمت زیب پیرای سر و بر او فرمودند و رنجیت سنگه
و ادای شرائط ملاقات مظهر گشت که مخلص نیز باتفاق پادشاه بملتان میروم و ملک مسخر
کرده و تصرف نموده تفویض قبلهٔ عالم خواهم کرد بندگان ما اندیشیدند که اگر باتفاق
رنجیت سنگه عزم ملتان کرده شود ناظم و رعایای آنجا باستماع خبر نهضت بندگان ما بلا عذر

تحویل قلعه و شهر بملازمان حضور خواهند کرد و اگر بر تقدیر مشارکت رنجیت سنگه با او نوکردان
با اظهار مواد همت و مردانگی مستعد جنگ شوند نیز در باب تفاوت نیاورده مغلوب
خواهند شد و در آنصورت که بقبضهٔ رنجیت سنگه در آید باز ببندگان ما نخواهد داد
بلکه خود متصرف خواهد شد بهتر آنست که ازین عزم بالفعل ابا نموده بر اول پنڈی عنان
عزیمت معطوف نموده شود بنابران عند الملاقات درباب موقوفی عزیمت ملتان
واسطهٔ چند درمیان آورده مراجعت فرمودیم مکرر رونق افروز راولپنڈی شدیم
چون مدتی قیام آنجا اتفاق افتاد بعضی از خوانین که رجوع ببندگان ما داشتند از شاه محمود و
فتح خان آزرده خاطر شده بودند هم یک یک بحضور اشرف مشرف شدند چنانچه
بلوچ خان اچکزائی و یحیی خان بامیزی و دلاسا خان اسحاق زائی و غیرهم خوانین
متفرقه بمعه هزار سوار لغایة ذلک مرتبه حاضر گشتند در نحال ملحوظ و مصمم خاطر دریا مقاطر
آن شد که عنان عزیمت را بسمت دیره جات معطوف فرمائیم در آن اثنا غلام احمد خان
ولد مختار الدوله که از عطا محمد خان ناظم کشمیر برادر حقیقی خود آزرده خاطر شده از چندی در
محال یوسف زائی سکونت میداشت از نهضت بندگان سرکار اشرف بطرف دیره جات
اطلاع یافته بحضور اشرف مشرف شده سر بخاک عجز و انکسار گذاشته عرض نمود که اگر
والد غلام گمراهی اختیار کرد نتیجهٔ آن حاصل نموده بجزای عمل خود رسید کمترین فدویان
غلام و نمک پروردهٔ دولت ابد مدت است قبلهٔ عالم بخشیدن و عفو فرمودن با کرم
مختار اند از آنجا که هر کس بگناه و طاعت خود ماخوذ و ماجور میگردد و لا تزر وازرة
وزر اخری و ان لیس للانسان الا ما سعی غلام امیدوار عفو و احسان است الحق

بحال غلام

چون غلام احمد خان در آن مقدمات بری و بیگناه بود و عذر راست او همه محقق و مقبول شد بندگان اشرف ما عفو جرائم او فرموده و از اشفاق خسروانی سرافراز ساخته از رجوع ناموده نهضت و تسخیر پشاور که در آن وقت حاکم آنجا محمد عظیم خان برادر فتح خان بود اولی و اقدم متصور گشت یعنی بعد از تسخیر پشاور تسخیر دیره جات و عزیمت آن صفحات بعمل خواهد آمد چون غلام احمد خان جمعیت سرکار را دیده بوفور ارادت و امیدواری هزار سوار جنیبی و چیزی پیاده از نزد عطا محمد خان برادر خود از کشمیر طلبانیده همرکاب بندگان اقدس عازم پشاور شد

وقایع بیست و سوم نهضت رایات عالیات بسمت الکای پشاور و وقوع جنگ با محمد عظیم خان و پردل خان

چون بتائیدات الهی بندگان ما از راولپندی نهضت فرموده بحیدرو و چچ رسیدند اراده عبور لشکر از دریای اتک بکشتی مقرر و مد نظر بود ناگاه عنایت صمدی و اعانت ایزدی شامل حال گردیده چند نفر از گذربانان گذر بازارک بحضور حاضر شده عرض نمودند که اگر بندگان پادشاه غلامان را باعطای خلعت و انعام مفتخر بین العشائر و الاقوام فرمایند غلامان بدرقه راه شده بپایاب راه مینمائیم که همگی لشکر از سوار و پیاده بطرفة العینی از دریا عبور کنند بندگان ما فی الفور چیزی وجه از زر سرخ بآنها عطا فرمودند و از گذر مذکور که ببدرقگی خود نمودند بتوکل ایزدی جل شانه سوار و پیاده و لوبنه داخل گشته بسهولت تمام از دریا عبور کرده در ملک ختک نزول اجلال فرمودیم از استماع خبر ورود مشعشعه بوارق اقبال پادشاهی در آن اطراف و نواحی عظیم خان و پردل خان بار گرانی اطلاع یافته

بالاتفاق از پشاور برآمده بحدود چمکنی مستعد جنگ شدند روز دوم که بندگان ما کوچ فرموده در نوشهره منزل نمودند محمد عظیم خان نیز با جمعیت خود و برادران خود در قریه پیرپائی رسیده منزل گزید چنانچه فیمابین دو لشکر بفاصله سه کروه واقع بود بندگان ما چند روز در آنجا توقف فرمودند و هر کسیکه از لشکر محمد عظیم خان فرار شده رجوع بدولت خداداد قوی بنیاد میکرد بندگان ما بخلعت فاخره و عنایت متکاثره هر یک را سربلند و بین الامثال ارجمند میساختیم از استماع این خبر تمامی لشکر محمد عظیم خان فرار شده ملحق بموکب سعادت کوکب گشتند لهذا نامبرده بمشاهده اینحال تاب و توانائی خود را محل زوال دیده وقت شب فرصت وقت را غنیمت یافته رو بفرار نهاده بطرف کابل رفت و نواب همایون ما بدولت و فرو اقبال و ظفر رونق افزای الکای پشاور شدند

وقائع بیست و چهارم بجنگ آمدن محمد عظیم خان بر پشاور

هرگاه محمد عظیم خان شکست یافته فرار نموده بکابل رفت بندگان ما داخل الکای پشاور گردیده مدت چهار ماه بلکه تمامی ایام گرما را گذرانیدند بموسم زمستان که محمد عظیم خان باز جمعیت خود را آراسته بجمعیت خوانین و سایر غلام خانه کابل از طرف شاه محمود بداعیه پشاور وارد جمرود گردید بندگان ما نیز با جمعیتی که فراهم آمده و حاضر بودند بمقابله دشمن رفته در تهکال نزول فرمودند روز دوم که محمد عظیم خان با سوار و پیاده خود صفها آراسته بمیدان معرکه رسید از طرف لشکر بندگان ما نیز صفوف آراسته بمدافعه اش پرداختند از آنجا که بندگان ما اول وقت پیاده های خود را در مغاکها بکمین نشانیده بودند لهذا وقتیکه سواران مخالف حمله آوردند پیاده های مذکور از شلک تفنگ و زنبورک قریب

سه صد سوار مخالف مقهور را بخاک نیستی انداختند و هلاک ساختند از آنجا که جمعیت محمد عظیم خان
بسیار بود با وجود آن پایداری نموده مکرر حمله آوردند در آنحال عالیجاه بهادر خان ختنگری
که از جانب سرکار ما سپهسالار پیادهای لشکر خلیل و مهمند بود در آن حملهٔ مخالف کشته شد
لهذا از سنوح اینواقعه هزیمت در تمامی پیادها افتاد و از هزیمت آنها شکست فاحش در باقی
لشکر این نیازمند درگاه الهی رو داد ناچار رضا بقضا داده از میدان مراجعت نموده
عنان عزیمت را بجانب اتک معطوف فرمودیم در آنجا عرصهٔ چهار یوم توقف فرموده
عازم راولپندی شدیم **وقائع بیست و پنجم نهضت بندگان ما**
از راولپندی باز بسمت پشاور صورت حال اینمعنی چنانست
که در ایام سلطنت شاه محمود برادران فتح خان جبر و تعدی بر ارباب پشاور و
غلام خانه و رعیت سکنهٔ پشاور میکردند و ارباب مهمند و خلیل و رعایای سکنهٔ مذکوره
بخدمت بندگان ما استغاثه و الحاح بسیار نمودند بندگان ما چند یوم در پنڈی آرام
قرار فرموده بالتماس مردم پشاور و در ثانی رسیدن لشکر کشمیر و جهانداد خان برادر عطا محمد خان
حاکم کشمیر و سمندر خان بامیزائی و موسی خان الکوزائی از راولپندی کوچ فرما گردیده در منزل
حسن ابدال رونق افزای شده هرگاه بندگان ما متوجه جمع آوری لشکر شدند جهانداد خان بامیزائی
بمعه خوانین درانی بعرض اشرف رسانید که الحال که غلامان تقریباً تا سه هزار سوار بجانفشانی بر کاب
ظفر انتساب حاضر هستند حاجت نگهداشت دیگر سپاه چیست بلکه امید قویست که بتوفیق
ایزدی و اقبال سرمدی بر مدعی ذلیل مظفر و منصور گردیم بندگان ما نیز بمصداق کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله عرض خوانین بصواب قرین تصور فرموده بلاابهام

بتوکل حضرت ذو الجلال عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف ساخته از دریای اتک عبور نموده
رونق افزای موضع بڈه بیر محال مهمند گردیدند محمد عظیم خان و عطا محمد خان برادر او با لشکر سوار
پیاده آراسته خود از پشاور بیرون شده بمعرکه جنگ رسیدند هرچند که فیما بین عسکرین
آب بردگی عمیق واقع بود با وجود تعذر عبور در کثرت جنگ و جدال معرکه بازار یوم النشور
ظهور یافته حتی که عطا محمد خان برادر محمد عظیم خان گوله تفنگ اجل آهنگ بدامن خورده از
اسپ نخوت بخاک مذلت افتاده روز دوم رخت حیات بدار الممات نهاد و از طرف
بندگان ما نیز موسی خان نام که سپه سالار لشکر بود گوله تفنگ بسینه صدق گنجینه فدویت
آهنگ او رسیده برحمت الهی پیوست غرض از طلوع آفتاب جهانتاب تا نماز عصر بازار
قتال و جدال گرم مانده از سپاه طرفین کشته و زخمی بسیار رونق میدان کارزار گردید
آخر کار چون که لشکر مخالفان از تباهی حال عطا محمد خان زیاده تاب اقامت نیاورده
برگشته بطرف پشاور رفتند خوانین حضور نیز در آنحال بعرض رسانیدند که مقدمه فتح و شکست
پیوسته بید قدرت الهی میباشد حیله ظاهری و وسعت حوصله بشری همین قدر بود که با غلامان
صرف کرده جان نثاریها کردیم و مکین مخالف همین است که با لشکر شکسته سر بد اختر خود
برگشته بسمت پشاور وقت نماز شام قریب است و منزل دور هرگاه مرضی مبارک باشد همراهیان را
از میدان برگشته شب بآبادی رفته گذرانیده شود اگر فضل الهی شامل حال بود باقبال
بی‌زوال پادشاهی وقت دعوی و معرکه آرائی هنوز بسیار است بندگان ما بنابر ملاحظه
صلاح وقت عرض خوانین ناچار از میدان معرکه مراجعت فرموده هنگام نصف شب بزیارت
شیخ رحمکار علیه الرحمه رسیده بقیه شب گذرانیده روز دوم بقلعه اتک نزول اجلال فرموده

و چند یوم در آنجا توقف نموده عنان عزیمت را مکرر بسمت راول پندی معطوف فرموده و نظر
بالامور مرهونه باوقاتها سعی و تردد بشری را بی تائید تقدیر و اراده ازلی خالی از اثر دیده
متوکل بعنایات الهی و متوسل بتفضلات حضرت کبریائی شده تا مدت یکسال در راولپندی
توقف ورزیدیم چنانچه در این فرصت خوانین که از شاه محمود و فتح خان آزرده و منحرف میشدند
و پناه بدولت حضور می آوردند همه را مورد انعام و الطاف خسروی ساخته برکاب
فیض انتساب مشرف میگشتیم حتی که رفته رفته قریب بیکهزار سوار جمعیت بندگان ما شد
و عطا محمد خان ناظم کشمیر نیز چیزی لشکر سوار و پیاده از کشمیر با بندرام معتمد خود بخدمت اشرف
فرستاد و چون همگی جمعیت بقدر دو و نیم هزار سوار و پیاده بقلم در آمد بندگان ما با عنایت و
توفیق ایزدی دست توسل بدامن توکل زده عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف فرمودند
غلام محمد خان برادر عطا محمد خان نیز برکاب نصرت انتساب حاضر بود چون موکب دولت
اقبال رونق افزای میدان پنجه شد محمد عظیم خان با لشکر خود که آماده مقاتله میبود بمیدان جنگ
رسیده مصطفی نام ملازم خود را که با چهارصد سوار جرار بعهده قراولی و پیش جنگی مقرر کرده بود
هرگاه بمقابل سپاه نصرت پناه در آمد بحمله اول مع سواران خود کشته و خسته شد چنانچه
غازیان نصرت نشان سپاه تهور پناه سرهای هریک را بریده و بر سر نیزها کشیده بحضور انور
آوردند محمد عظیم خان از مشاهده اضمحلال ستاره اقبال را در عین زوال یافته زیاده تاب مقاومت
نیاورده روی بفرار نهاد و آواره دشت ادبار گردیده از راه کوهات و بنگش باریکشبه بسمت کابل خزید
بندگان ما با نصرت و اقبال و عظمت و جلال رونق افزای پشاور شدند ۞

وقائع بیست و ششم فرستادن شهزاده حیدر را جهت تسخیر دیره غازیخان

و جنگ کردن با جبّار خان و بازگشتن شهزادهٔ مذکور بی نیل مقصود

چون محمد عظیم خان از پشاور شکست یافته از راه کوهاٹ و بنگش عثمان هزیمت بکابل تافت بندگان ما مدت یکماه در پشاور توقف فرموده بخاطر خطیر محظور و منظور افتاد که شهزاده حیدر را با چیری لشکر مامور دیرهٔ غازیخان فرمائیم تا جبار خان را از دیرهٔ خارج کرده در تصرف اولیای دولت ابد مدت در آرد لهذا عطا محمد خان را با هزار سوار همرکاب شهزادهٔ مذکور مقرر نموده از حضور انور مرخص فرمودیم چون مامورین قطع منازل و طی مراحل کرده متصل دیرهٔ غازیخان رسیدند جبار خان نیز با جمعیت سوار و پیاده و توپخانه خود بمقابل رسیده از جانبین صفوف قتال و جدال آراسته شد هرچند که لشکر شهزاده تعب راه دیده و سختی سفر کشیده بودند لیکن با اینهمه بحملهٔ اول لشکر جبار خان را شکست دادند مگر بواسطهٔ طاقت و استقامتی که مخالفین را از باعث استراحت مدت رفاهیت آنجا بود باز متفق شده بجنگ رجوع کردند ناگاه در لشکر شهزاده نفاق بهم رسیده حتی که چند صد کس سوار بیکمر تبه از معرکهٔ کارزار گریخته بطرف دشمن پیوستند شهزاده حیدر پس از وقوع اینواقعه یعنی شکست لشکر خود و غداری و نفاق سواران خدیعت شعار کیفیت حال مشروح و مفصلوار بخدمت بندگان اشرف معروضداشت این نیازمند درگاه الهی از ملاحظهٔ این شعبده کاریهای فلک دوّار و غداری بیحرامان نابکار مراجعت مامورین را بعقبه فلک رتبه اولی و اصلح تصور فرموده شهزادهٔ مذکور را طلب حضور فرمودیم و در آنفرصت خوانین بعرض اشرف رسانیدند که اسپان لشکر لاغر و کم طاقت اند هرگاه مرضی مبارک باشد بجهت طیاری و فربهی بمحالات و قریه جات مرخص شده بعد طیاری حاضر حضور گردند بهتر خواهد بود چرا که مهم کابل در پیش است

ازآنجاکه معمول آنولایت هم غالب اوقات بهمین وتیره بوده بنابران اسپان سپاه رکابی
لشکری راموافق تقسیم تقریبه جات خلیل و مهمند و دوآبه وغیره پته جات پشاور جهت چر
مقرر نموده مرخص فرمودیم و بعد آن درباب اکثری ازخوانین و سپاه نیز بنابر ملاقات بعد
امور عیال و اطفال شان حکم ترخیص اجرا یافت هرگاه از بدباطنی و خدیعت شعاری بعضی از
آدمی صورتان دیو سیرت انتظام سوار و پیاده و خوانین سپاه باین وسیله و حیله منتشر و
بیجا گردیده بود عطا محمد خان ناظم کشمیر در خفیه بذریعه جهانداد خان برادر خود دنند رام
دیوان و صمند خان بامیزائی و نور محمد خان وغیره منافقان شیطان سیرت با کثری از
سپاه و رعیت وعده و وعید بسیار نوشته متضمن آن شد که حضرت پادشاه بطریقی که
دانند و توانند یعنی بهر خدیعت و فریبی که ممکن شود دستگیر ساخته بقلعه اتک برسانند
چنانچه بسکحرامان بی سامان موجب نوشته آن زشت بنیان بدگمان در تکمیل مادهٔ نفاق
باهم اتفاق نموده مکرر بعرض اشرف میرسانیدند که بندگان اقدس ملاحظه سامان سواران
مامور مراتب نمایند زیراکه مقدمهٔ تسخیر دار السلطنهٔ کابل درپیش است ازآنجاکه بحسب ظاهر
اینمعنی یعنی مقدمهٔ کابل مدنظر و پیشنهاد خاطر انور بود بنابران درباب سان سواران
امر اشرف شرف نفاذ یافت چنانچه یومیه جهانداد خان و صمند خان سان سواران خود را
بحکم حضور ساطع النور میدادند بعد چندی بعرض کردند که سان کل سپاه ملاحظه نمایند
هنوز حکم منظوری این عرض شرف صدور نیافته بود که دفعتهً و غفلتهً با تمامی لشکر
بدگهر خود که مستعد نمکحرامی و منتظر حصول بدسرانجامی بودند بدولتخانه بالاحصار بهانه
ادای سان پیاده و سوار داخل دربار شده دور و کنار این نیازمند درگاه الهی را

بمانند نگین انگشتر محصور کرده بعده جهانداد خان بدپیمان همرکاب بندگان ما شده بقلعهٔ اتک
آوردند از آنجا که بعضی از سپاه خاصهٔ بندگان ما مامور مقدمهٔ غازیخان شده بودند و کسانیکه
حاضر رکاب اقدس بودند بواسطهٔ عدم وجود سواران و تابعین خود که بتتمه جات پشاور
تقسیم یافته بودند تنها و بی دستگاه میبودند لهذا ناگهان اینواقعه در پیش آمد و نمکحرامی
آنها ظهور یافت القصه بعد آن بندگان ما را از قلعهٔ اتک نیز کشیده بکشمیر برده در قلعهٔ
کوه ماران مقیم ساختند عطا محمد خان ناظم کشمیر بنابر زمانه سازی و تزویر گاه گاهی بخدمت
بندگان ما حاضر شده عرض مینمود که اگرچه در مقدمه نمکحرامی از دست غلام بوقوع آمده
که گرد این خجالت و داغ این ملامت تا ظهور قیامت از چهرهٔ ما برنخواهد خاست
مگر در تلافی این نمکحرامی روزی خواهد بود که جانفشانی خواهم کرد همدرین ضمن استدعای کوه نور
از حضور پرنور میکرد که بغلام مرحمت و عنایت فرما چون قضای جناب باری عز اسمه مقتضی انجام
امری از امور بندگان خود میشود بمفاد اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه هر آئینه بتفضلات
عنایات بیغایات خود اسباب او را مهیا ساخته و وسیلهٔ جمیله برانگیخته کار بندهٔ خود را
بانجام و انصرام میرساند مصداق اینمقال آنکه از استماع خبر اینواقعهٔ هائله که عطا محمد خان
و جهانداد خان وغیره با میرزائیان بخدمت بندگان ما بی ادبیها و نمکحرامیها نمودند شاه محمود را
ننگ و غیرت جبلی و حمیت و الفت رحمی برادری گریبان گیر حال شده در محالی اهل و عشیره
که طوائف با میرزائیان مسکن و ماوی داشتند یکهزار سوار جرار بطریق چپاول فرستاده صغیر و کبیر
و جوان و پیر آنها را قتل و تاراج و املاک و مکانات آنها را مسمار و پامال سم ستوران افواج
ساخته بقیة السیف را اسیر و دستگیر نموده بکمال بیحرمتی و ذلت و بی ستری بحضور خود طلبید

چون از تعذیب و تخریب آن طائفه مرکوز خاطر شاه محمود تخلصی این دیار مسند درگاه آلهی بود
و این معنی بدون تسخیر و تصرف خطهٔ کشمیر صورت پذیر نبود لهذا فتح خان را با جمعیت سی هزار لشکر
مامور تسخیر کشمیر نموده مرخص ساخت چون راه مظفرآباد جای عبور نبود بنا بران از راه پنجاب
بگجرات رسیده و با رنجیت سنگه اتفاق نموده از راه بمبر و توشه میدان عازم کشمیر گشته
وارد شپیان که سرحد کشمیر است گردید عطا محمد خان نیز فوج خود را آراسته بمقابل فتح خان
در شپیان رفت چون فیمابین عسکرین جنگ واقع شد لشکر عطا محمد خان هزیمت خورده یکمنزل
واپس گردید بلکه روز مره دو صد صد سوار از لشکرش فرار شده در نزد فتح خان حاضر میگردیدند
از ظهور اینمقدمه عطا محمد خان زیاده تاب اقامت نیاورده از آنجا مراجعت بسمت شهر
نموده در زیر قلعهٔ شیرگره بمیدان بته مالو سنگر مستحکم بسته منزل نمود با وجود این چون چارهٔ
کار خود و تخلصی از چنگ هلاک آهنگ فتح خان بدون ذریعهٔ بندگان اشرف با غیر ممکن
یافت بنا بر غلبهٔ ضرورت بصوابدید خوانین با منزلی مصحف مجید و فرقان حمید را شفیع حال
ساخته سر برهنه و طناب بگردن و شمشیر بکف گرفته بحضور فیض دستور حاضر گشته بعرض
اقدس رسانید که بتصدق همین کلام آلهی قبلهٔ عالم و عالمیان عذرخواهی این خاطی را منظور
نظر فیض گستر فرموده تقصیرات غلام را عفو فرمایند و اگر بکشتن غلام امر شود شمشیر و سر نیز
حاضر است بندگان اشرف با بمصداق آنکه ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست
بنا بر وثوق عظمت و جلالت کلام شریف آلهی و اخلاق و عادات منیف خویش که همیشه
از عقوبت و انتقام مایل و متوجه بترحم و انعام خاص و عام بوده اند و بفحوای الانسان
مرکب من الخطاء و النسیان عذرات او را منظور نظر ترحم منظر فرموده تقصیرات او را

عفو نموده‌ایم تا شاید که آینده از ایشان کار بیجا و آنچه ناسزا است سر نزند چون خوانین درانی و
غلام‌خانه متعینهٔ خطهٔ کشمیر یعنی همراهیان عطا محمد خان از آبا و اجداد نمک پرورده بندگان
اشفاق عنوان ما بودند لهذا همه حاضر و مستعد خدمت شدند از آنجا که مقدمات مقابله و مجادله
افواج متخاصمین به انجام و اختتام رسیده بود یعنی فتح خان داخل کشمیر شده متصرف گردیده بود
و لشکر عطا محمد خان هر روز فرار نموده نزد فتح خان میرفتند دریحال عطا محمد خان و سمندر خان
عرض نمودند که غلامان را حضور اقدس به دست مبارک شمشیر هلاک سازند زیرا که گناهگار
پادشاهی و مجرم ظل الهی هستیم تا بسزای خود برسیم و یا غلامان را به خدمت خود نگاه دارند
که مخلصی غلامان از حضرت فتح خان حاصل گردد لهذا از حضور اشرف ارشاد شد که الحال
که کار از دست و دست از کار رفته است بهتر آنست که شما در قلعهٔ شیرگره متحصن گردیده
چند روز خود را نگاه دارید تا بندگان ما اصلاح طرفین نمایند بنا بر امر سرکار عطا محمد خان
در شیرگره رفته متحصن گردیده بعد چند یوم مصالحه نموده خود نزد فتح خان رفته ملاقات
کرد بعد از انعقاد صلح طرفین و اطمینان از عدم اتصال مضرت جانبین فتح خان همه محکم چند
سردار لشکری رنجیت سنگه که بطریق کومک با فتح خان آمده بود بسلام بندگان ما حاضر شدند
چون در حین ملاقات فتح خان با رنجیت سنگه چنین مقرر گردیده بود که هرگاه مخلصی پادشاه
بعد فتح کشمیر شود از آنجا که وابستگان والا همه پادشاه در لاهور میباشند بهتر آنست که
حضرت پادشاه را تشریف فرمای لاهور سازند تا حصهٔ نیکنامی در مقدمه مخلصی پادشاه
برای ایشان هم باشد لهذا فتح خان و محکم چند هنگام شرفیابی حضور اقدس مامولات رنجیت سنگه
و مقبولات خود را که قبل از تسخیر کشمیر وقت ملاقات ایشان صورت توثیق پذیرفته بود مفصل عرض

نموده و مدارج التماس را از طرف رنجیت سنگه بدرجهٔ اتم رسانیدند اگرچه فتح خان از وثوق
اخلاص خویش نهایت ملتمس آن بود که بندگان پادشاه رونق افزای ملتان و متصرف دیره‌جات
گشته از طرف شاه محمود هیچ واهمه بخاطر اشرف نیارند و غلام را همه وقت نمک پرورده
دانسته متوجه و مستعد غلامی و هواخواهی حضور تصور فرمایند لیکن از آنجا که
تمامی وابستگان در لاهور بودند نهضت ملتان و دیره‌جات منظور طبع اشرف نگشته
چند روز متوقف کشمیر بوده بعده عنان عزیمت بسمت لاهور معطوف فرمودیم لهذا
فتح خان بند و بست کشمیر نموده و نیابت و نظامت محمد عظیم خان برادر حقیقی خود سپرده
خود روانهٔ کابل بخدمت شاه محمود گردید و بندگان با اتفاق محکم چند وغیره سکان از کشمیر
کوچ کرده در منزل باره موله نزول فرمودیم معتبران راجه غلام علیخان و راجه زبردست خان
و راجه سلطان خان وغیره راجهای لگه و معتمدان روح الله خان راجه پونچ و دیوان نندرام
صاحبکار عطا محمد خان بخدمت اشرف حاضر شده بعرض رسانیدند که همگی ایشان در کچه‌ها
منتظر قدوم میمنت لزوم خاقانی میباشند هرگاه مرضی مبارک بوده باشد در اینجا بسلام
تقبیل عتبهٔ فلک مقام بندگان اشرف مشرف شوند از پیشگاه حضور ارشاد شد که در همانجا مقیم باشند
منتظر قدوم مباهات لزوم رونق افزای آنحدود خواهد گردید بعده بندگان با دو یوم دیگر در
باره موله توقف نموده روز سوم رونق افزای منزل کچه‌ها گردیدند راجهای مذکور
نندرام حسب اقتدار خود پیشکشها گذرانیده بشرف سلام مشرف شده بعرض اشرف
رسانیدند که الحال که از خوبی طالع و مساعدت بخت غلامان قدم بندگان اقدس حضرت
پادشاه مع الخیر بجا و مکان با غلامان رونق پیرا گردید غلامان هم در ضمن خود مالک

الوس و صاحب غیرت و ناموس میباشیم و طائفه ککه و همه از آبا و اجداد غلام سرکار دولت
خداداد قوی بنیاد بندگان همایون هستند البته تا مال و جان داریم فدای رکاب سرکار نموده
بفضل الهی و اقبال عدو مال پادشاهی خطه کشمیر را بتصرف خدمتگاران سرکار در آورده
خواهند و اگر تماما بقتل رسیم بعد ازان پادشاه مالک و مختار اند ما غلامان کمتر از طائفه خیبری
نیستیم آنها که بواسطه صداقت و خدمتگزاری بندگان اشرف اعلی نیکنام و خوش سرانجام
عالم و عالمیان گردیدند غلامان نیز امیدوارند که ذخیره اندوز نیکنامیها گردیم اگرچه مستدعا
اظهار راجگان مذکور از صدق باطن بود مگر بخاطر خطیر چنان رسید که شاه محمود ننگ و غیرت ظاهری
در رحم و الفت برادری را حتی الامکان بجا آورد یعنی خاص بجهت تخلیص بندگان ما فتح خان را
با لشکر درانی و قزلباش برای عزل عطا محمد خان روانه نمود تا مخلصی این نیازمند بعنایت الهی
بظهور انجامید و فتح خان نیز در خدمت دقیقه از دقایق فرو نگذاشته است الحق که در باره
تسخیر و تصرف کشمیر شک نیست که ازین هم بسهولت و آسان تر مسخر تواند شد لیکن این معنی
منافی شیوه سلاطین سابقین خصوصا مغایر شیمه قویمه این نیازمند درگاه رب العالمین است
که در عوض نیکی بدی بظهور آید لهذا راجهای مذکور را امر فرمودیم که الحال عزم بندگان ما
بسمت لاهور بجهت ملاقات وابستگان بر ضرور است ان شاء الله تعالی بعد ورود لاهور
و بند و بست امور وابستگان اهالی حرم محترم باز عازم مهم کشمیر خواهیم شد چون ما بندگان را
از مضمون ارشاد مخصوص ساطع النور امیدواری حاصل شد بعد آن عنان عزیمت را بسمت لاهور
معطوف فرمودیم و از آنجا کوچ نموده بزیر کوتل پیر پنچال که کوتل پر پیچ مینا است نزول اجلال
نمودیم و از آنجا قبل از طلوع آفتاب کوچ نموده شد چرا که کوتل بسیار سخت و بلند و راه

نهایت پُر برف و تنگ بود حتّی که بمشقّت بسیار و تعب و رنج بیشمار هنگام نماز عصر کوتل برآمده
و بوقت نماز شام در نشیب آن منزل فرموده شد روز دیگر که از آنجا کوچ نموده وارد پونچ
شدیم وزیر روح الله خان حاکم پونچ نیز پیشکش‌ها و سیورسات از نظر مبارک گذرانید
و از آنجا منزل بمنزل کوچ فرما گردیده بشاهدرهٔ لاهور رسیده شد رنجیت سنگه باستماع خبر قدوم
بندگان ما کهرک سنگه ولد اعظم و ارشد خود را معه رام سنگه و دیگر معتبران خود در شاهدره باستقبال
فرستاده از آنجا داخل شهر لاهور نموده حویلی ساده سنگه نام را جای سکونت سرکار ما مقرر کردند
مگر وابستگان و اهل حرم را در حویلی دیگر جای داده بودند که رفتن و آمدن را مانع میشدند
غرض فردای یوم ورود رام سنگه بحضور آمده از جانب رنجیت سنگه خواهش کوه نور نمود
بندگان ما فرمودند که بالفعل در اینجا حاضر نیست هرگاه رابطهٔ دوستی و یکجهتی فیما بین بندگان
اشرف ما و رنجیت سنگه استحکام و وثوق تمام یافت در دادن کوه نور دریغ نخواهد رفت
چون چند یوم متواتر استدعای کوه نور نمودند و بندگان ما همان جواب اوّل را تکرار فرمودند
لهذا از دون همّتی سختی در ایصال آب و نان مینمودند یعنی گاهی یکی را و گاهی دیگری را مانع
میشدند بلکه ملازمان و خادمان را از حویلی گاهی بشهر و بازار رفتن بکاری میگذاشتند و گاهی
نمیگذاشتند غرض قریب یکماه بهمین صورت باوجود مشاهدهٔ سختی گذشت چون دیدند که
باین خودنمائی و بدسلوکی مطلب بدست نمی آید بنابران رنجیت سنگه یکروز چندی از معتبران
خود را فرستاده اظهار نمود که آنچه وجه نقد و مکانات و محالات بکار بندگان پادشاه
باشد ارشاد فرمایند که حاضر کرده تحویل شود بندگان ما فرمودند که اگر بصورت استحکام
پیمان دوستی و انعقاد عهد یکجهتی فرستاده شود مضایقه نخواهد بود بعد از آن بدفعات

قریب چهل پنجاه هزار روپیه رسانیده باز معتبر انشرآمده استدعای کوه نور نمودند باز
ارشاد شد که تا وقتیکه عهد و میثاق اتفاق بوثوق تجاهد دادن کوه نور صورت ظهور
نخواهد یافت و تصورت وثوق و استحکام آن معنی دریغ داشته نخواهد شد غرض
دولوم بعد ازین جواب رنجیت سنگه خود جهت ملاقات آمده وکلات و دوستی و یکرنگی
بمیان آورده و عهدنامه مشتمل بر وثوق اتحاد و یکجهتی و استحکام دوام الفت و یکرنگی
نوشته آورده و پنجه خود را بخصوص بندگان با زعفران آلوده در عهدنامه مذکور
بندگان سپرده و قسم با گرنت و بابا نانک خود خورده و دست بقبضه شمشیر خود گذاشته
اقرار نمود که تمامی علاقه‌جات کوت کمالیه و جنگ سیال و کلانور را با پادشاه داده هم
حالا و هم مآلاً همیشه باستمرار در تصرف ملازمان و کارگزاران سرکار پادشاه بوده باشد
و هر قدر لشکر که بندگان پادشاه خواسته باشند جهت تسخیر ولایت افغانستان و تنبیه و هدایت
مردم شهر بالاتفاق روانه همراه میکنیم و بهیچ من الوجوه از این قرارداد انصراف و از این
عهد و پیمان سرموی انحراف نمی‌ورزیم و از بندگان ما نیز نوشته بصیغه عهدنامه گرفت
که هرگاه پادشاه متصرف ولایت خود شوند مادام الحیوة در دوستی و یکجهتی و یکرنگی
و اتفاق بقدر یکسر مو تفاوت نشود ازان رنجیت سنگه با ریکال مواصلت و یکرنگی دستار
بدل نموده گفت که اتصال تمامی شهر لاهور شد و الفت و یکجهتی مستحکم گردید و باسر خود را
با پادشاه تسلیم نمودند اتصال بندگان ما هم کوه نور را با و عنایت نمودند بعد ازان چهره
چوکی را که باعث منع رسانیدن آذوقه بود برداشتند چنانچه بعد از دو سوم جهت
ملاقات آقاهای حرم محترم و دوستگان که در مکان دیگر بودند تشریف فرما گردیده بود

جهت استفاضه از زیارات اهل قبور و استفاده از حضرات اهل حضور مثل حضرت شیخ
علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب که بر زبان عوام داتا گنج بخش
لقب ایشان مشهور است قدس الله سره مشرف شده بعد فاتحه و دعا استمداد از جناب
هر یک از آن مقربان بارگاه حضرت کبریا نموده میشد درین اثنا یکروز خود رنجیت سنگه
عرض نموده خواهش کرد که اگر پادشاه بسیر باغ شالامار تشریف فرما شوند باعث افراط دعوت
پردازی مهمانی و موجب خوشنودی خواهد بود چون حسب آرزوی او رونق افزای باغ مذکور شدیم
تمامی ارباب طرب و اهل نشاط را در باغ فرستاده که هریک در زیر پای سروی مانند تذرو
ایستاده نغمهای دلاویز و غزلهای شوق انگیز فراق آمیز خوانده محفل دلربائی را رونق می افزودند
و از نگاه جادوانه چشم آهوانه خویش دلهای نظارگیان میربودند فردای آن روز وقت
نماز ظهر آدم خود را بحضور فرستاد که پادشاه بشهر تشریف فرما شوند که چیزی مصلحت دیده
میشود فرمودیم که فردا در شهر تشریف خواهیم آورد چنانچه فردا حسب وعده روز گذشته
از باغ سوار شده در نزد رنجیت سنگه تشریف بردیم عند الملاقاة معلوم شد که هیچ مصلحتی
و صحبتی نبود بلکه آوردن بندگان اقدس بشهر لاهور منظورش بود و هم مفهوم گشت که از غایت
بدعهدی در شکستن عهد و پیمان رجوع دارد مقصدش آنکه بعد از آن هرگاه که برای
تفریح مزاج بسیر باغات یا باستفاضه زیارات تشریف میبردیم خوب معلوم میشد که بطور اخفا
ملازمان شاه بجان متعاقب سواری شده دور دور همراه میبودند و محافظت مینمودند
مگر بندگان با نظر بر اعمال و اقوال آنجماعت خیال نکرده همچنان دل بسته عهد و پیمان خود
بوده تخلفی را اصلی بخاطر نمی آوردند و بجهت ضبط و ترتیب مواضعات موثقه معهود تا

ملازمان معتبر همراهی کاغذات و پروانجات رنجیت سنگه فرستاده بودیم بلکه بخاطر اشرف
منظور بود که برای ملاحظه مواضعات مزبور سلطنت خود نیز تشریف فرما شویم ناگاه عرایض
ملازمان اقدس از نظر اشرف گذشت که مواضعات را در تصرف ما یان ندادند و عمل و
دخل نگذاشتند با استماع اینمقدمه هرچند که چند مراتب برنجیت سنگه گفته شد که ملازمان
ما را عمل و دخل ندادند بعد از حیله و حواله گوناگون همین جواب داد که امسال هم در اجاره
باشد سال آینده در تصرف ملازمان بادشاه داده خواهد چونکه در حقیقت وفای عهد منظور
آن بدعهد نبود لهذا در بین اثنا فضیلت پناه قاضی ملا شیر محمد پیشنماز سرکار را با تهام این سخن که
کاغذهای جعلی برای محمد عظیم خان ناظم کشمیر نوشته است متهم ساخته و کاغذی چند ساختگی
جعلی خود را بحضور بندگان ما آورد چون از ملا شیر محمد استفسار کرده شد حاشا نمود که
ناکرده ایم هیچ خبر نداریم و سوگند میخوریم بدین و ایمان خود که هرگز آگاه نیستیم صورت
این واقعه بحقیقت این بود که سه نفر از مردم ولایتی که سابق ازین در شهر لاهور سکونت داشتند
و متعلق سرکار ما بودند رنجیت سنگه آنها را بالصورت هرکاره ساخته و کاغذ برای محمد عظیم خان
بشمار این مضمون خود مرقوم نموده مخفیانه بدست آنها داده باز علانیه آنها را گرفتار کرده
و کاغذها را حاصل نموده بود غرضکه از خباثت فطرتی که رنجیت سنگه در دل داشت بیچاره
ملا شیر محمد را به تهمت ناحق گرفته کاغذها را بخدمت بندگان ما فرستاد که این آدمان خود را
خود بسزا برسانید و یا در نزد ما بفرستید بندگان ما از صاف دلی و درستی عهدی بلا تامل
ملا شیر محمد را نزد او فرستادند آن بدعهد بی مروت فی الفور مقید و محبوس ساخته هرچند سختی و عذاب
کرده و جان آن عاجز بیجرم را با تش ستم کباب نمودند و مثوکلان بعذاب بلطف و عتاب بیحد و

حساب میگفتند که اقرار بفرستادن کاغذها بکن تا اخلاص میکنیم بلکه بگو که بگفته پادشاه نوشته ام
چون آن بیگناه شخصی دیانت دار بود انواع عذاب برخود اختیار نمود لیکن باقرار بر دروغ لب
نکشود از آنجا که حقوق پیشکاری او بر ذمهٔ بندگان ما بسیار بود ناچار مبلغ بیست هزار روپیه
در عوض جرم او بر ذمهٔ خود گرفته او را اخلاص فرمودند آخر الامر معلوم نموده شد که ملا جعفر نام
بدگهر بد باطن که با ملا شیر محمد عناد جبلی و عداوت دلی داشت این فتنه را باصلاح رنجیت سنگه
برپا نموده آن بیگناه را به بلا گرفتار کرده بود مفصل این مجمل آنکه در حینیکه بندگان ما از جنگ
اشپان برگشته در چوره خیبر رسیده بودند ملا جعفر مذکور بهمراهی ابو الحسن خان برکاب والا
حاضر شده در خدمت میبودند چون حق سبحانه و تعالی تخت سلطنت کابل عنایت فرمود ابو الحسن را
بحفاظت اسباب صندوقخانه و جواهرخانه و خزانه که آدم معتبر و متدین بود سرافراز ساختیم
که لوازمات این هرسه منصب مفوض و محول بنام برده میبود هرگاه بندگان ما بعد از رخصت نمودن
صاحبان یعنی سفیران انگریز بهادر و فرستادن اهالی حرم محترم بطرف راولپندی بعزم مقابله
شاه محمود عازم پشاور گردیدند اسباب صندوقخانه وغیره را نیز با خدام معتبر همراه ابو الحسن خان
بسمت راولپندی فرستادند از استماع خبر برهم خوردن لشکر بندگان ما در جنگ ملا جعفر
بدگهر که نیز همراه صندوقخانه و متعلق خدمت این کارخانه میبود فرصت یافته در مال سرکار که
بتحویل او بود دست خیانت زده حیف و میل بسیار نموده بود از آنجهت با رنجیت سنگه برای
محافظت روزگار آینده خود سازش نموده سوای ایجاد و افترای این اتهام آنچه احوال ظاهر و
باطنی بندگان ما می بود روزمره هم باو میگفت بلکه در گرفتن کوه نور وغیره هم آن بدسرانجام
محرک رنجیت سنگه بدپیمان ناکسان او میبود چراکه تو با ما قو با ما بملازمان و بندگان ما شده

و بخششها میفرمودند بلکه هر قدر که ارشاد میشد که ما از مطالبات خود گذشتیم و امید امداد بلی [بنیاد] را
گذاشتیم الحال ما را مرخص کنید فائده پذیر نبود عاقبة الامر روزی بعد از گفت و شنید بسیار
رخصت دادند که در باغ شالامار بروید چون از شهر لاهور کوچ کرده در باغ مزبور تشریف
بردیم چوکی و پهره شادیخان آمده دور بدور ما نشستند و مانع پیش رفتن شدند بعد از ینها [اشنا]
رنجیت سنگه از لاهور کوچ کرده عازم راولپندی گردیده از منزل روتاس سواران معتبر خود را
بحضور ما فرستاد که پادشاه نیز بزودی تشریف فرما شوند که فتح خان وارد پشاور شده ما نیز
ارادهٔ پشاور داریم اگرچه دران روز بندگان ما بشدت آزار درد گلو مبتلا بودند لیکن ناچار
اهالی حرم را در باغ گذاشته بهمان حال که توقع حیات نبود روانه شده و طی مراحل کرده
در مقام روتاس برنجیت سنگه ملحق گشتیم و از آنجا بشمول همدیگر وارد پندی گردیدیم چند یوم
در آنجا توقف نموده بعده رنجیت سنگه مراجعت بلاهور نمود و بندگان ما را بهمراهی رام سنگه
در پندی گذاشت که در پشاور خواهید رفت چون فتح خان از پشاور عازم دیره جات گردید
یکشب رام سنگه دزدان را مستعد ساخته جهت سرقهٔ مال و بخیال محال قتال بمکانی که
سکونت سرکار ما بود فرستاد چون بندگان ما بر بستر خواب استراحت داشتند ناگاه دیدهٔ جهان
از خواب غفلت باز گشت و برخاسته مشاهده میشود که سی چهل نفر دزدان با مشعلهای فروزان
و تلوارهای از نیام عریان بر سر ایستاده اند هرگاه دست بتکیای زیر سر دراز کردند بندگان ما
اندیشه فرمودند که این بدبختان گمراه و تاریک درونان روسیاه بهر صورت از مال و جان
دریغ نخواهند کرد لهذا توکل بذات پاک الهی کرده فی الفور بجلد شیرانه و تنبیه خسروانه بجسته
یکنفر دزد را که مشعل در دست داشت از گلو گرفته بزیر قدم خوابانیده بآواز بلند فرمودیم

کمره ۱۰۱۰۱۱

که دزدان را بگیرید پهره داران هندوستانی که نوکر سرکار بودند وقت بیمی کرده از خوف روپوش
شدند مگر از ملازمان ولایتی الهداد خان نام پیشخدمت سرکار خود را از همه پیشتر در عقب دزدان
انداخته یکنفر دزد را از گردن گرفته بزیر قدم خوابانید باقی دزدان جهت مخلصی رفیق خود برگشته
هرچند زخمهای کاری در سر و رو و پشت و پهلوی الهداد خان زدند و کوششها کردند که
رفیق خود را از چنگ شیرآهنگ او باز رها سازند ممکن نگشت تا که خدمتگاران دیگر از مردم
ولایتی رسیده دزد را محکم ببستند و بحضور آوردند درحالیکه از دزد مذکور استفسار
حال کرده شد بیان نمود که مایان را رام سنگه فرستاده بود که سر پادشاه از جا و مال او شان
از شما آریم از استماع و دریافت این لفظ و معنی بغایت حیرت از بیرحمی و بی حمیتی و بدعهدی
بدنیتی آن سگان جاهل حاصل گردید غرضکه همانوقت دزد را معه پیشخدمت حضور (یعنی الهداد خان) در نزد
رام سنگه فرستادیم فردای آن رام سنگه سگ آهنگ چیزی وجه نقد انعام پیشخدمت مسطور
داده و مبلغی افزون تر از آن برای وجه خیرات فرستاده خود هم آمده عذرخواهی نهایت نموده
سوگند ها خورد که ما ازین مقدمه هیچ خبر نداریم و دزدان را ضرور بسزا میرسانیم غرض اگرچه از وفور
وقاحت قبول خیانت و اعتراف آن قباحت نکرده و بانواع الحیل خود را ازین ملامت بسلامت
میدانستند لیکن از بقای دولت سلامتی ذات اشرف ما رد سیاهی و ندامت کمال از وجنات حال
شناعت مآل شان ظاهر و عیان و باهر و نمایان بود بندگان با هر حال خود بحفظ حضرت آفریدگار
سپرده سکوت ورزیدند چون در حینیکه اهالی حرم محترم بسمت لاهور میرفتند و از سبب قلت
بارگیری چیزی اسباب فراشخانه را در همانجا گذاشته بودند بندگان ما ملاحظه نموده بعضی خیمها
حکم برپا کردن دادند که در آن اثنا گرگ سنگه بحضور آمده و آن اثاث شاهانه و بارگاه

خسروانه دیده انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده از خدمت اشرف استدعا نمود که یک خیمه
کمترین عنایت شود بندگان با خیمه کلاباتونی دو منزله مرصع کار را بمعه فروش ایرانی و کارخانه
و ظروف آلات وغیره اسباب که تعلق بآن داشت مرحمت فرمودیم بعد از چند یوم راجه سنگه
و کرن سنگه باتفاق بحضور انور حاضر شده عرض نمودند که مایان عازم لاهور میشویم بندگان
پادشاه هم تشریف فرما شوند که انشاء الله تعالی بوده آنجا کار و بار پادشاه را مایان
بانجام خواهیم رسانید هرگاه بندگان بموجب عرض آنها کوچ نموده هنوز در منزل [illegible]
نرسیده بودند که ناگاه در عرض راه یکهزار سوار آمده دور ملازمان سرکار را احاطه کرد
گاهی راست و گاهی چپ میگردیدند و بهمین دستور تا آخر منزل بودند بوقت نماز شام
که وارد منزل شدند و رسیدیم بعد [illegible] اسباب صندوقخانه و فراشخانه بحضور
رسیده عرض کردند که سواران سکه در عرصه راه دست اندازی نموده یخدانها و مفرشها را
بغلبه تاراج نموده بردند و مایان را خبر نرسید و غرابت ساختند بندگان [illegible]
پرملال متحیر گشته جمیع ملازمان را نزد راجه سنگه و کرن سنگه فرستادیم که این چه معامله
که بطریق خفیه دست اندازی میکنید چرا ظاهرا هر امری که دلخواه شما باشد بجا نمی آرید چون
راجه سنگه باتفاق و مشاهده اسباب یخدانها و مفرشها سرگرم غداری بود لهذا تا هنگام
یکپهر شب متواری گشت بعد از شر و شور بسیار یخدانها و مفرشهای خالی را بحضور آوردند
اینکه آنچه مال و اموال از قسم جواهر سواره و پیاده و صندوقچهای پر از مروارید بیش بها
بلکه لولوی لالا و تفنگهای رومی و دستاری بند و بار طلا و بیش قبضها و شمشیرهای جوهردار
ایرانی اعلی و یراقهای مرصع بچندین قسمها و زر سرخ و سفید و سیلهای طلا و اجناس زری

پشمینه و ابریشمی که در بخچه‌ها بود همه را برداشته بخچه‌ها و مفرشهای خالی را بمعه چند عدد
لباس پوشاکی که بکار آنها نمی‌بود و بمصرف آنها نمیرسید بحضور آوردند و گفتند که هر اسباب
داکه زده بود نهایت ندامت و همت کردیم که از نزد دزدان مال شما را خلاص کرده آوردیم
الحال بندگان حضور ملاحظه بفرمایند که اسباب درست است یا چیزی تلف شده
عیاذاً بالله از مکر و بهانه و افسون و افسانهٔ قوم گمراه دل سیاه که با اینهمه غدر و جفا
اظهار عدل و وفا میکردند ؎ عذر خواهی کندم بعد از قتل ؛ عذر بدتر ز گناه شما
نگردید ؛ بندگان ما چون دانستند که این دست برد از دزدان و راهزنان بعید با مکر
بلکه همه باشارهٔ رنجیت سنگه بدعهد و سرداران نابکار اوست بنا علیه جواب و سوال
در مقدمه با آنجماعهٔ ضال جهال بیحاصل و اعادهٔ اسباب و اموال مغروقه تحمیل باطل
تصور فرموده فرمودیم که شما خود ملاحظه کنید که بخچه‌ها و مفرشهای خالی را کسی محمول
یا بوها و قاطرها نکرده است چون از آنجا کوچ کرده در منزل دیگر رسیدیم رام سنگه بحضور
آمده عرض کرد که راستی حال این است که مهاراجه رنجیت سنگه بسیار چیزها برای ما نوشته
یعنی از رنج دهی و تکلیف رسانی و مال و جان تلفی دشمنان حضرت پادشاه لیکن ما پابوس
عقیدت و ارادت یا باعث ترحم و مروت یکی از آن حکمها بعمل نیاورده ایم الحال بهتر
آنست که بندگان اشرف بار استی بکنند و نوشته بمهر خود بدهند که هرچه مال و اموال در
لاهور دارند از روی راستی و قسم بالمناصفه خود برنجیت سنگه بدهید آنجناب از روی دلجوئی
ما از چند صحبت که با شما کردیم و پادشاه هستید در خفیه اطلاع ما فی الضمیر رنجیت سنگه را بشما
ظاهر نمودم هرگاه برابر سر موئی از مال خود پوشیده خواهید کرد جان شما از دست خواهد رفت

و مال شما نیز هم باقی پادشاه اختیار دارند چون او واسطه پابندی عیال و ناموس تحمل مجبوری و افسوس بود
ناچار بندگان با خواهش او را از روی قسم قبول نموده و نوشته بمهر خود دادیم هرگاه وارد لاهور
گردیده شد بعد دو یوم رام سنگه مذکور در خدمت آمده و اهالی حرم را کناره نموده آنچه اسباب
از اهالی حرم و مال سرکار ما بود تمامی بنام مبرده نموده شد همه آن را در گاڑیها بار کرده در نزد رنجیت سنگه
برد آنچه بکار رنجیت سنگه بود و وابستگان و سرداران او بکار داشتند منتخب کرده برداشتند
مابقی چیزیکه مالیت نبود و قیمتی چندان نداشت در تصرف آن جماعه بدعهد انصاف دشمن نمی درآمد
بر گاڑیها بار کرده واپس آوردند چون از ظهور این حرکات بدعهدی و وقوع این مقدمات
مال و جان تلفی که بکرات و مرات بامتحان رسید امید امداد و وفاق که این نیازمند حضرت
خلاق ازین طائفه مجهول سراپا نفاق در دل بی غل و شقاق داشت بالکل بر داشته شد بنا بران
گفته فرستادیم که الحال چه مطلب دارید بهتر است که مرخص نمائید یا در شهر جای سکونت بدهید
بعد آن مبارک حویلی را برای سکونت ما در شهر لاهور خالی نموده دادند لهذا از باغ شالامار
کوچ کرده در حویلی مذکور تشریف برده شد اگرچه تا مدت پنج ماه هیچ اظهار مدعا کرده نشد
لیکن از نهایت سختی بیدردی چوکی غایت خفگی و دلتنگی رخ نمود حتی که جامه صبر بر تن تاب طاقت
تنگ آمده رشته روح از گرانی بار مصائبات در گسستن آهنگ آورد بلکه هزار روز و وقت
ملالت یک جامه از بر چاک چاک و هر دم پنجه از خفگی بر دل غمناک میزدیم هرگاه عرصه روزگار
از گردش لیل و نهار و از ظلم و ستم فلک کجرفتار تنگ و پای قرار و رفتار از هر طرف و
هر جانب لنگ آمد در نهاده جز فرار هیچ معالجه بخاطر خطیر اختیار نیفتاد که شاید باین وسیله
از دست این کفار اشرار نابکار حق تعالی نجات نصیب گرداند والا دیگر هیچگونه صورت

وا گرنه ۱۲

خلاصی ممکن نیست اگرچه برفتن بندگان ما در همه حال از قید آن گروه بی عهد دون در
حالت تجرد و تنهائی هیچ اشکال نداشت لیکن اهالی حرم و ناموس محترم خود را در چنین
طایفهٔ زبون دژم دون هم گذاشتن و وجود خود را تنها از میان کشیدن منافی آئین غیرت
و ناموس عفت مأنوس خویش و مخالف قوانین سلاطین همت کیش میداشته اینمعنی هرگز مقبول
طبع بندگان اشرف ما نمیگردید بلکه مخطور خاطر انور آن شد که اول صورت نجات اهالی حرم
محترم ساخته بعد آن در تهیهٔ اسباب نجات خود پرداخته شود لهذا اندیشه و فکر بسیار ما اطراف
و دیار ولایت سند و دیرجات نمودیم بهیچ طرف ازین اطراف فکر این نیازمند الهی رسید
و اعتماد نپسندید سوای قصبهٔ لودیانه که خانهٔ دوستان و جای امن و امان و قریب المسافه
و بعید از خوف آفت است لهذا بتقدیم نجات اهالی حرم و ناموس محتشم ملازمان محرم و معتمدان
فدویت شیم و وفا توام را برای تهیهٔ اسباب ارشاد شد چون اکثری از زنان مردم هنود
که مردان آنها بعهدهٔ خدمتگاری و پهره داری در بیرون مقرر بودند خود آنها بباعث وثوق اعتماد
و اعتقادیکه در آن مدت از آنها بوثوق پیوسته بود بحرم سرا برای خدمت اهالی حرم محترم مقرر
بوده رفت و آمد داشتند بنابر ادای حقوق نمکحلالی و اخلاص از راه راستی و صداقت همیشه
متعهد این خدمت میشدند مگر بندگان ما قبول نمیکردند آخر الامر در عالم لاچاری باصلاح و صوابدید
آنها چند ارادهٔ گادی سواری خریده شد لیکن هرگاهی که ارادهٔ برآوردن اهالی حرم محترم میشد
فی الفور رنجیت سنگه واقف میگردید و بنوعی از انواع مستعد و مانع آن میشد غالب بخاطر اشرف
میگذشت که شاید از همین مردم کسی بطمع نفس مخبری مینماید چون نیک تجسس و تفحص نموده شد
محقق و واضح گردید که ملا جعفر مذکور مخبری نموده برنجیت سنگه اطلاع میرساند لهذا بنابر دوری

و اطفای شعله افروز حق آن بدسرشت موذی را از خلوت بحضور انور طلبیده و دلاسائی بسیار
داده و امیدوار بالطاف بیشمار ساخته شد تا من بعد ازین حرکت بی برکت دست بردار شود
و میر ابوالحسن خان که در حقیقت مهتمم کار و منصرم اینمقدمات او بود از ساده دلی و راستی
ملا جعفر را از خود و محرم سر دانسته واقف این حال و قال میگردانید هم بحضور طلبانیده فهمانیده
شد که زنهار مقدمات این راز را بعد ازین از ملا جعفر مخفی دارد بعد ازان متعهدان امور حدیث را
طلبیده گشته ارشاد شد که چهار مرتبه اهل حرم را ده ده نفر بتغییر لباس و تبدیل اوضاع و اساس
بلکه مثل زنان هنود ساخته گاهی بذریعه سیر صحرا و گاهی بوسیله آب بازی دریا که متعارف و
معمول بوده آنطائفه بلی ستر و حیا از شهر لاهور بر آورده و از آنجا در گاودیها نشانیده
رسانیدند یعنی هرگاه خبر رسیده مرتبه اول میرسید مرتبه دوم روانه میشد علی هذا القیاس
بچهارم مرتبه اهالی حرم را بلودیانه رسانیدند نوبت بپنجم که نور چشم سعادت ظهور شهزاده محمد تیمور را
با چند نفر خدمتگاران کشیده روانه لودیانه میشد رنجیت سنگه اطلاع یافته شهزاده مذکور را
در نزد خود برده استفسار حال کرده که راست بگوئید که مادران و خواهران شما همه رفته اند
یا کسی درینجا باقی مانده است و بکدام طرف رفته اند چونکه نطفه خاص و سلیل سلاطین بود
فرزند ارشد ارجمند این نظر کرده رب العالمین بود با وجود خردسالی از باعث شکوه سعادت
و بلند اقبالی ترس و تهدید رنجیت سنگه را هیچ بخیال نیاورده بلفظ فصیح جواب صاف داد
که جمله مادران و خواهران ما رفته اند بجز سه چهار کنیزکان درینجا دیگر کسی نیست رنجیت سنگه
از استماع این مقال گنگ و لال مانده بسیار متحیر شد که آیا اینقدر مستورات را با وجود اینهمه
بیداری و هوشیاری محافظان و پهره داران و مخبران از دروازهای لاهور چگونه بر آورد

خبرکشان نگاهبانان

باشند بلکه اعتماد نکرده چند کس زنان معتبر و شناخته را فرستاد که تا اندرون حرم سرا رفته معلوم کنند که اینمقدمه تحقیق است یا خلاف هرگاه آن زنان اندرون حرم سرا رفته دیدند که بجز طعام پخته و نانهای خشک ریزه ریزه دیگر هیچ چیز نیست و احدی از بیگمها باقی نمانده تعجب نموده صورت حال را بر نجیب سنگه بد عهد اظهار کردند دست تحیر بدندان تحسر گزید غرض هر جا خبر رسید که جمله اهل حرم از اعزه و پرستاران و بیگمات و خدمتگاران در بلده لودیانه رسیدند و بعد از تحقیقات و دریافت نجیب سنگه صورت مقدمه معلوم هر خاص و عام گردید که ناموس پادشاه از چنگ ظالمان گمراه نجات یافت بندگان ما سجدات شکرانه بتضرع و نیاز بجناب ایزد کارساز مؤدی ساختیم که بفضل و امتنان و لطف و احسان خود ناموس این نیازمند خود را در پردهٔ عفت و ستر عصمت نگاه داشته از قید و حبس کفار نابکار و غدار بدکردار نجات داده بجای امان و بخانه دوستان رسانید

وقائع بیست و هفتم مخلصی بندگان بالفضل الهی و الطاف نامتناهی از شهر لاهور و آسودن بکشتوار بعد قطع مسافتهای دور

چون نجیب سنگه را با وجود اینهمه محکمی و قدغن دربانان و مخبری جاسوسان از رفتن اهالی حرم محترم و مستورات دولتخانه محتشم و رسیدن شان بسلامت و امانت در لودیانه بحسن خانه غایت تلهف و نهایت تاسف دست داده شگفت میداشت که از کدام دروازه شهر چگونه بیرون شده اند لهذا از خباثت باطنی و دنائت فطری بدون هیچ حقی و حجتی با وجود آن عهود و مواثیق اتفاق و اتحاد برای تدارک آینده درباب پهره و چوکی و نگهبانی بر بندگان باشدت تاکید نموده حتمی که هفت گردش پاسبانان دور را دور پهره نشانید

بلکه بعد از چهار هزار مردم را موکّل و متعهّد این بدعت و متعیّن این خدمت ساخت چنانکه
در کوچهای شهر و دروازها و در راه و چوکیها مسکونه و در اشخانه و مطبخ و بیت الخلا خصوصاً
در مکان خاص سکونت و خوابگاه بندگان ما برای هر ساعتی بیست و هشت نفر مقرر کرده اند
و سوای آن چهار نفر مشعلدار مشعلها بدست گرفته از سر شب تا دم صبح باتفاق سپاهیان
پلتنی هشت نفر بطرف سر و پشت و دیگر بجانب پای ایستاده میمانند که چندین ماه بهمین شیوه و
طریقه گذشت بلکه هر روز یک کراهی تیل را نیز بطور باتش برای تخویف و تهدید گرم نموده
موکلان حفاظت میگفتند که جواهرات بدهید و الّا باین روغن گرم آتش تاب عذاب کرده
خواهد شد علاوه بر آن در خوردن و آشامیدن نیز تکالیف و رنج عنیف هر روزه میرسانیدند
و خدمتگاران ولایتی را اکثر اوقات بخدمت حضور نمیگذاشتند و همیشه سپاهیان فیمابینهم
مکالمه میکردند بلکه بطرزی بندگان ما میشنوانیدند که مهاراجه برای یک قفس آهنی حکم
طیاری داده اند که پادشاه را در آن انداخته در سفر و حضر همراه بدارند چون از
استماع این مقال و مشاهده آن حال پر ملال و تجربه اقوال آن فرقه سنگ خصال و مقاصد
ارادات آن طائفه بدسگال جان بلب رسیده دائره دنیا و وسعت ارض و سما بر بندگان ما
نهایت تنگ آمد لهذا ختم آیت مبارکه رب نجّنی من القوم الظالمین را شروع کرده
در سحرگاهان بجناب کارساز بهزاران تضرع و نیاز مسألت مینمودیم که یا غیاث
المستغیثین اغثنا و خلّصنا من ایدی الکافرین الفاجرین بحرمة سید المرسلین
و آله الطاهرین چون حضرت مجیب الدعوات بالطاف بی غایات ورد نیم شبی و دعای
سحری ما بندیرا فرموده نیازمند نوازی نمود اینچنین هدایت و کارسازی فرمود که در

جائیکه بندگان ما شب استراحت مینمودند از زیر آن قراولخانه بندگان ما میبرند بذریعه دو نفر امان خاص قدوی ما باختصاص مثل میرزا ابوالحسن خان دیگر پیشخدمتان صداقت شعار وخدمتگاران جان فشان سقف آنرا شکافته و از دیوار قراولخانه تا هشت خانه دیگر جابجا نقبها دوانیده و چندین جا زمین و دیوارها را سوراخ کرده تا راه برآمدن از آنجا بنحوی احسن آماده و مهیا ساخته شد بعد از آن در شب برآمدن یکی از پیشخدمتان معتمد خود یعنی حاجی شاه رجب لوم ریکارا که شخصی با همت و مردی با دیانت است بجای گاه خود مقرر نموده تعلیم و تفهیم فرمودیم که بطوریکه بندگان اشرف ما بهنگام خواب و استراحت همیشه بر سر و رو جامه انداخته و اندام خود را بلباسها پنهان میداشتند معمول داشته از قواعد حرکات و سکنات معتاده ما سر موئی تفاوت و تجاوز نکند و همچنان دو نفر پیشخدمت دیگر را فهمانیده شد که این شخص را مثل بندگان ما دانسته بوضع و آدابی که خوانچه طعام صبح و شام بحضور آورده میگذاشتند بدستور آورده گذاشته باشید و همچنین آفتابه و لگن بقاعده مستمره نیز هر صباح و مسا حاضر ساخته بنوعی سرگرم کار و بار خود باشید که محافظان و کشیکچیان هرگز از عادات گذشته و حال فرق و انفصال نتوانند کرد هرگاه بیقین پیوست که خدمتگاران مذکور تعمیل حکم حضور بی خلل و قصور بمحل ظهور خواهند رسانید دلجمعی و دلیری کامل حاصل شد لهذا بعد از آن بندگان ما تغییر لباس فرموده یعنی بطور و طرز فقرا اول بدن همت و طن را بخاکستر ملون ساخته بعده از موها دستاری ساخته و بر سر پیچیده مهرهای فقیرانه در گردن و تسبیح در دوشانه حمایل شانه و تن عصای تکیه دار در دست چون عصا گرفته و نعلین چوبی چون طائفه جوگی بپا پوشیده با دو نفر معتمدان یعنی میرزا ابوالحسن خان

و میر ابوطالب خان مُشرف که آنها هم بصورت بالکه با خود را از تغیر وضع و لباس اصلی مشابه پیر
مُرشد ساخته بودند از نقبها بدر شده بکوچه و بازار شهر داخل شدند چون سبحانه و تعالی بفضل و
عنایت خویش مستحفظان بداندیش و بهره داران کافرکیش را و دیگر ظالمان که در راه و بیراه
پیش می‌آمدند همه را اعمی و اصم گردانید که احدی برین ماجرا پی نبرد و کسی بندگان اشرف و
دو نفر همراه را هرگز نشناخت بلکه هر کسیکه برابر شد از ارادت حال و اعتقاد کمال که دو دولت
فقر و شاهی در آن آن اقتران و اتصال یافته بود بکورنش و تعظیم بصد عجز و تسلیم می‌پرداخت
تا اینکه رفته رفته متصل بند رود آب قلعه که در آن زمان از آب و خلاب خشک و پاک بود
رسیده قصد برآمدن فرموده یم اگرچه بدر رو مذکور در اصل بنا تاریک و تنگ بود برآمدن
از آن محل نهایت سخت و بغایت دشوار می‌نمود اما بندگان با همه صورت تن بتقدیر داده بکمال
همت توکل بخالق یکتا و توسل بجناب منجی بلی بمتا نموده داخل بدر رو مذکور شده مشقت و
مصیبت کشش و خراش و خون آلودگی بدن را منظور فرموده بیرون شدیم کسانی را که
قبل ازین سامان بدادو دهش بایسته و شایان ملازم ساخته بدهن بدر رو آب مقرر
کرده شده بودند در هر شب منتظر و متهیی خروج بندگان از آنجا می‌بودند یکبار دریایی
رسانیدند و ملاحان را نیز که پیشتر ازین اراده بخشش انعام مطیع و منقاد فرموده بودیم
در لب دریا بعجله کشتی حاضر بود بتی الفور یکیشنی نشسته از دریا عبور فرمودیم هم
یعنی کشتی بانان بدرقه راه شده پیش پیش میرفتند در آنحال بندگان با رنج و صعوبات راه را
هرگز معلوم نفرموده یعنی گاه سوار و گاه پیاده رفته و هیچ خیال خورد و خواب نیز بخاطر نیاورده
بسختیها و رنج تمام در سیالکوت رسیده و از آنجا نیز تا اٹک طی منازل نموده وارد

شده گرمی نصف روز را در خانهٔ زنگریزی گذرانیده میشد که ناگاه شخصی حکیم متوطن آنجا
که سابقاً بخدمت و ملازمت بندگان ما در لاهور شرفیاب میشد بقدمبوسی مشرف شده
از راه خیرخواهی عرض نمود که اینملک هم از رنجیت سنگه است صلاح دولت این است که
حضور والا دربنجا لحظه و لمحه نمانند هر قدر که ممکن و مقدور باشد پیشتر رفته داخل کوهستان
شوند بهتر خواهد بود بندگان ما عرض نامبرده را بکمال دولتخواهی محسوب داشته فی الفور
نماز ظهر را باستعجال ادا کرده و بلدیار را بجلو انداخته سوار شدند چون که چهار طرف
کوههای بلند بود و میدان هموار جائی بنظر نمی آمد بنابران شب تمام شب در دره که آب و هوا
فضای خوش داشت رفته دوپهر روز بجائی رسیدیم که در آنجا دریای چیناب حائل بود
باوجودیکه تعلق آنجا دیوان سنگه نام پسر راجه جمون داشت ناچار دوپهر روز در آنجا گذرانیده
و تبلیغی بمعرفت بلدان بملاحان عنایت شد که برای عبور جاله طیار کنند نامبردگان مبالغ
گرفته بتهیهٔ ساختن جاله مصروف گشته وعدهٔ فردا نمودند چنانچه فردای آنروز وقت
نماز عصر بعنایت الهی بسواری جاله از دریا عبور فرما گشته چون بقدر یک فرسخ راه رفته شده
بود که قلعهٔ بنظر درآمد که آنهم از رنجیت سنگه بود و سکان بی عهد و پیمان بدنشان حاکم
ناظم آنجا بودند هرچند که این نیازمند درگاه اله و ملازمان هواخواه خود را بنوعی نداشته
بودند که کسی واقف و شناسای حال شود مگر از وفور احتیاط توهم و تردد پیرامون
خاطر اقدس میشد که عندالاستفسار مردم آنجا اظهار نمودند که این قلعه در ابتدا از راجه
بهیمبر بود و سکان غصباً متصرف شده بودند الحال لشکر مسلمانان از راجه بهیمبر باز
آمده دور او در قلعه افتاده محاصره کرده مشغول مجادله اند از استماع اینخبر بندگان اثر شا

معطل شده باطنیان تمام عبور فرموده شب بالقریه دیگر منزل نموده روز دیگر از انجا هم پیشتر
روانه شدند خلاصه اینکه از مقام لاهور که بندگان با توفیق الهی بیرون شدند باوجود قطع
مراحل و منازل راه پیچاپیچ و دور و دراز در روز هفتم رونق افزای راجوری گردیدند
راجه آغرخان رئیس آنجا از استماع خبر تشریف فرمائی بندگان اشرف نهایت خرسند گشته
(خلف راجه کرم الله خان بود ۱۲ سیف)
بسلام حاضر شد پس از تأسف بسیار از گردش روزگار خدمت و جان نثاری بسیار که
(غم خوردن ۱۲)
لازمهٔ حال عقیدت منگال او بود نیک ظاهر ساخت آنچه اسباب بکار بود همه حاضر و موجود
نموده خدمتگاری خود را بجا آورد و فردای آن معه برادران و کل اقوام از خرد و کلان
مکرر بشرف استلام و تکمیل مراتب تقبیل عتبهٔ فلک مقام بسلام حاضر شده پیشکشها معه اقمشه و
اسب از نظر حضور گذرانیده شب و روز در خدمتگزاری و جانفشانی ساعی و سرگرم
میبود و در فرصت خدمتگاران و ملازمان سرکار ما که در لاهور بودند استماع خبر تشریف و
ورود بخیر و عافیات بندگان اشرف را در مقام راجوری نموده چند نفر سوار و پیاده معه
نیدان سنگه نامی که از رنجیت سنگه دل آزرده شده بود بعد یکماه برکاب سعادت انتساب
مشرف گردیدند و همچنین آمده آمده جمع گردیدند درانحال بخاطر اشرف رسید که از اینجا
ملک کشمیر قریب است اگر راجه آغرخان از روی صدق و ایقان متفق و متحد بندگان سکندرشان
گردد که خطهٔ بی‌نظیر کشمیر گرفته شود باشد که حضرت پروردگار شاهد مراد را در کنار و
(امیر عظیم خان بارکزائی ۱۲ شاید ۱۲)
آن خطه را بقبضهٔ اختیار اولیای دولت ابد اقتدار درآرد بنابران هرچند در باب انتظام
و سرانجام این مرام از حضور ساطع النور نسبت براجه مسطور مصلحت مذکور بظهور پیوست
از باطن او جز عذر عدم وجود سامان و خرج حرف دیگر و همتی بوقوع نیامد بلکه ظاهر العرض

اشرف رسانید که اگرچه چیزی حضرت پادشاه عنایت سازند چیزی کمترین سرانجام خواهد کرد
بندگان ما که از لاهور جریده و بی سامان هیچ نقد و جنس صرف وجود واحد خود را از آن مهلکه
برآورده در آنجا رسیده بودند باستماع این معنی متردد و متفکر ماندند علاوه بر همه ناظم
کشمیر شرف قدوم بندگان اقدس را در ملک و علاقه راجه مذکور باعث زوال طالع
نحوست مطالع خود تصور کرده بنا بر ترغیب انحراف و انصراف او از جاده صداقت و
خدمت مراسلت و مداهنت [illegible] نشستن آمد اگر راجه مسطور از راه ظاهربینی و دوراندیشی
اظهار این بدکیشی بحضور اشرف نکرده و سررشته زمانه سازی و اطاعت مجازی را از
دست نداده بکمال ارادت و عقیدت اوقات گزاری نموده خدمتگاری میکرد که ناگاه
از لطف و عنایت حضرت پروردگار معتبران راجه تیغ سنگه اعنی راجه کشتوار بحضور
اشرف مشرف گردیده بعرض اشرف رسانیدند که جناب مهاراجه زمین خدمت را بلب ادب
بوسیده و جبین نیاز را بخاک عتبه علیه نورآگین ساخته بعرض اشرف میرسانند که اگر
بندگان قبله عالم بقدوم تفاخر لزوم غریب خانه فدوی را رشک پیرای دولت هفت اقلیم
فرمایند البته آنچه لازمه خدمتگزاری و جان نثاری و حوصله فدویت و هواداری باشد
کمترین فخر و زین خود دانسته در ادای آن از روی صدق و یقین سرمو دریغ و قصور
نخواهد ورزید بندگان اشرف بمجرد استماع این مضمون را از [illegible] و [illegible]
لاریبی تصور دیده فی الفور عنان عزیمت را از راجوری بسمت کشتوار معطوف فرموده
دیدو نام دیوان راجه جمون در عرض راه برکاب والا حاضر شده تا حدود خود همراهی
کرده مرخص شد بعد طی منازل چند در راه رسیده یکروز در آنجا مقام فرموده روز دیگر

کوچ نموده بچند مرحله بکنار دریا که موسوم بگذر چکه است و از چوب گز یافته اند و سرحد کشتوار میباشد نزول فرمودیم راجه کشتوار چند روز پیشتر وزیر و معتمدان خود را با جنپان سواری و اخراجات و اسباب ضروری اینطرف دریا فرستاده منتظر قدوم میمنت لزوم میبود بنده آنها بندگان ما بچکه عبور از دریا عبور نموده شب را برکنار دریا منزل فرمودند علی الصباح کوچ فرماشده روز سوم رونق افزای کشتوار شدند راجه کشتوار راجه بهنگه بهمراهی تمامی معتبران خود استقبال نموده بسلام مشرف شدند نثارها و خیراتهای بیشمار نموده پالکی سواری بندگان اشرف ما را بدوش اخلاص کوش خود بنابر افتخار برداشته الی مکان سکونت خاص خود راجه موصوف که برای آرام و رونق افزائی صباح و شام بندگان اشرف ما پرداخته بودند رسانیدند و هر شی که از جنس بکار آمدنی بود همه را مهیا و موجود ساخته روز و شب خود راجه نیز مانند خدمتگاران بحضور اشرف حاضر و مشرف بود پیشکشهای گوناگون از قبیل اسپ و شمشیر و اسلحه جوهردار و اجناس پشمینه و پشمینه چین و تاتار از نظر والا گذرانید هرچند که بندگان ما نظر بر رسوخ ارادت راجه موصوف روادار اسراف بسیار و بار بار او نمی بودند مگر از ملاحظه نهایت عقیدت و عاجزی بکثرتش که اکثر در حال عدم قبول آثار آزردگی و ناامیدی از صفحه احوالش ملحوظ میگردید بندگان ما ناچار شده قبول میفرمودند مختصر از بیان صدافتها و خدمتگاری و اخلاص جان نثاری او هیچ گفته آید که مرکب قلم از اندراج عشر عشیر آن کاسر و لنگ و صفحه کتاب از احتمال اندک آن قاصر و تنگ است بلکه هر وقت متردد و متمنی آن بود که بچیزی که خرسندی خاطر بندگان ما شود بجا آورده باشد غرضکه تا عرصه دو سه ماه

بدین عنوان گذشت آخر الامر بخاطر خطیر خطور نمود که بیکار نشستن فائده نمی بخشد اولی و انسب
آنکه عنان عزیمت را بسمت کشمیر صرف فرمائیم لهذا درین ماده با راجه موصوف مصلحت نموده شد
نامبرده بمجرد استماع این عزم مانند گل شگفته و شاداب شده باتفاق ارکان و اعیان معتبر
و وابستگان خود تسلیم بجا آورده بعرض رسانیدند که درین مقدمه جز دولت و اقبال
عدو مال حضرت پادشاه دیگر هیچ وجهی و امداد خرجی برای نگهداشت لشکر بکار ما نیست
بلکه آنچه غلام از خود و از عیال و وابستگان و اقوام خود داشته باشم تمام را جمع نموده بخدمت
اشرف همایون حاضر میسازیم بندگان ما از استماع این استقرار و صداقت و جوانمردی
همت راجه موصوف و ارکان با ارادت او کمال جمعی حاصل ساخته شکرانه لطف الهی
بجا آوردند چون در ایام قیام شهر لاهور بندگان اشرف ما بتعداد مبلغ یک لک و پنجاه
هزار روپیه در نزد ساهوان سکارپوری امانت گذاشته بودند بعد از مشاهده رسوخ نیت
و وثوق همت راجه موصوف هم بصوابدید او معتمدی را بطرف پنجاب برای آوردن
مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و از جانب سوار و پیاده سپاهی ماموری لاهور فرمودیم که بقدر
که داند و تواند در پرده مبلغ مذکور را بحضور انور برسانند بعرض عرصه یکماه نگذشته بود که
مردم سپاهی رجوع کرده هر روزه بیست نفر و سی نفر بحضور میرسیدند و بندگان ما ملاحظه فرموده
مقرری تنخواه آنها را میکردند و راجه موصوف تنخواه بهر یک میرسانید تا آنکه قریب بهزار
نفر فراهم گردید ناگاه درین باب عرضی معتمد مذکور از نظر اشرف گذشت که مبلغ پنجاه هزار روپیه را
در کاوهها بار کرده از شهر لاهور بیرون کرده بودند که رنجیت سنگه اطلاع یافته همه را قبض و ضبط
نموده داخل خزانه خود نمود از آنجا که بندگان اشرف ما پیوسته تفویض و تحویل امور خود بجناب ایزدی

داشته اند از اتلاف آن مبالغ متردد و متاسف نشده معتمدی دیگر برای آوردن باقی مبالغ
مذکوره که مراد از لک روپیه باشد فرستاده کمال تقید و تفهیم در اخفا و احتیاط آن نموده شد
هرگاه معتمد مذکور بذریعهٔ دستخط آفتاب طلعت و چتهیهای تمسکی ساهوان مذکور وارد
گردید ساهوان مبلغ لک روپیه باقی را بلا عذر چتهیات تمسکی خود را گرفته و دلجمعی حاصل
کرده سپردند مگر یکی از آنجماعهٔ ضاله که ظاهراً با مانت معروف و باطناً همه بکمال خیانت
موصوف اند بنابر طمع نفسی خبر این مقدمه بر بخت سنگه رسانید آن بدعهد پیمان شکن هم در
ساهوان مبالغ لک روپیه را ضبط نموده بقبض خود در آورد هرگاه این خبر به بندگان والا رسید
قدری تردد پیرامون خاطر گردید زیرا که در آنحال تعداد مردمان نوملازم هم قریب دو هزار
رسیده بود مگر راجه موصوف بهمت و جوانمردی خود همچنان پایدار و برقرار مانده آنچه
زیور از قسم طلا و نقره چه از خود و چه از وابستگان خود داشت همه را گداختند و مسکوک
بنام نامی و اسم گرامی بندگان اشرف ساختند و تمامی سپاه مردم هندوستانی و پنجابی
نوملازم بندگان اشرف که بتعداد دو هزار نفر بودند و ملازمان ملکی خود که بتعداد یک نیم
هزار کس بودند موجودات گرفته تنخواه دادند بعد از آن بهر حال متوکل بحضرت ذوالجلال
گشته عزیمت فرمای تسخیر خطهٔ کشمیر گردیدند

وقایع بیست و هشتم

عزیمت بندگان همایون تسخیر خطهٔ کشمیر بهمراهی فوج و دو تنخواهی راجه تیغ سنگه راجه کشتوار

هرگاه عالیجاه رفیع جایگاه مخلص بارشاد وفا محبت با صدق و صفا ارادت
آهنگ بی‌ریا بود در رنگ راجه تیغ سنگه کشتواری از ادای تنخواه نوملازم و خواص

کوهستانی خود فراغت یافته بپاس قلّت آبادی زراعت کوهستان آذوقهٔ ضروریه
برحسب امکان و کفایت برای سپاه مذکور سرانجام ساخت بندگان اشرف ما عنان
عزیمت را بسمت کشمیر منعطف فرمودند چنانچه پنج یا شش منزل نموده بسرحد کشمیر
نزول اجلال فرمودیم که سنگرهای سپاه محمد عظیم خان ناظم کشمیر که جابجا برای انسداد
دخول غازیان نصرت نشان مقرر نموده بود یک بیک بنظر اشرف درآمدند بندگان
اشرف ما که پیوسته متوکّل بامداد غیبی و متوسّل بتائید حضرت لاریبی بوده اند بمجرد
ورود حکم یورش دادند غازیان جانفشان و دلاوران تهوّر نشان حسب فرمان واجب
الاذعان سنگر اول را که در زیر کوتل بود بحملهٔ اول متصرف شدند سنگر دوم که
متّصل آن بالای کوتل بود و بتعداد یکهزار نفر جزائرانداز متعیّن آن بودند هم
بفضل و عنایت ایزدی بحملهٔ ثانیه در قید تسخیر آورده بل اکثری از جزائرچیان را سر بریده
و اسیر گرفته بحضور انور حاضر ساختند باقی آنها چون تاب اقامت نداشتند سنگر را گذا
و زندگانی را غنیمت انگاشته فرار اختیار نمودند چون محمد عظیم خان از مقدمات این شکست
فاحش و تصرف سنگرها و مقتولی و منکوبی جزائرچیان متعینهٔ خود خبر یافت از غایت تحیّر
بخود و سراسیمگشته از شهر کشمیر با سپاه سوار و پیادهٔ خود برآمده در ساگام که بمفاصلهٔ تا
مقابل شش کروه داشت فرود آمد بندگان ما نیز بعد تسخیر سنگرهای مذکور کوچ فرموده با وجود
کثرت بارش برف و باران که نهایت نداشت بر سر کوتل رسیده نزول فرمودند
سنگر دیگر که در پیش آن بود و هزار نفر نیز متعین آن بود خبر نزول بندگان اشرف ما
اصغا نموده خود بخود فرار کرده رفتند غرض در آنحال بمفاصلهٔ فیما بین سپاه غازیان

نصرت بنیان بندگان با جمعیت محمد عظیم خان لقدر سه گروه میبود و شهر کشمیر تمام خانه بخانه
بنظر در می آمد از قضای الهی و مقدرات سماوی دو روز و دو شب آنچنان شدت
برف و باران پایدار و برقرار ماند که مردم هندوستانی بی طاقت شدند و آذوقه
که هر روزه از عقب می آوردند نیز بباعث انسداد راه نرسید که مردم سپاه تمامی
بفاقه گذرانیدند بلکه از سختی گرسنگی و شدت سردی اکثر سپاه هندوستانی هلاک شدند
چراکه نه راه رفتن و نه جای ماندن بود چون شدائد برف و باران و عدم وجود نان
مکان از حد گذشت و بسیاری از خدمتگاران حضور را نیز دست و پا از برودت برف
باران ریخته و بیجان شد بندگان اشرف با زیاده اقامت آنجا را خالی از فائده و مملو
از هزاران نقصان تصور فرموده ناچار بالوف کلفت و مشقت و صنوف رنج و زحمت
برگشتند اما صد هزار آفرین بر جوانمردی و استقامت و همت و شهامت راجه موصوف
که در وقوع آنچنان شدائد و صعوبات برف پرآفت و گرسنگی و بی آرامی و مخافت
بنفسه و ذاته کمر جوانمردی و همت را بر میان جان بسته بپای پیاده در همچنان وقت که
طاقت رفتن مکسی باقی نمانده بود مانند پیچیدستان سراپا عقیدت و خدمتگاران سر از سر
در جان نثاری و خدمتگاری حاضر و ناظر مانده لحظه و لمحه قرار و آرام را بخود روا
نداشت و سورسات اخراجات جهت ملازمان سرکار و مردم خود که شکست خورده هندوستانی
بدوش سرکاران خود بار کرده منزل بمنزل میرسانید الحق که اینچنین صاحب مروت و فتوت
و جوانمردی جودت و همت در اصناف مردم این روزگار دیده نشد که خامه تحریر و زبان
تقریر از ادای عشر عشیر شرح خدمات و جانفشانی و همت جوانمردی و قدردانی راجه موصوف

بریده زبان و قاصر البیان است حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود بندگان اقدس ما را
بمقصد اصلی برساند که تلافی آن کرده شود آمین ثم آمین غرض بعد از مشاهده چندین
زحمت چون وارد کشتوار گردیده شد راجه موصوف همچنان در لوازم خدمتگاری و
مراسم اخلاص شعاری خود ثابت قدم و راسخ دم بوده بلکه بار بار بعرض اشرف
میرسانید که آنچه نقد و جنس دیگر در خاندان خود دارم نیز تصدق خاک پای جواهر آسای
مبارک میکنم بلکه تا جان دارم بخدمت خدمتگاران آن حضرت بادشاه میسپارم مگر بندگان اقدس
غمگین نشوند که کمترین حیات خود و تمامی خاندان خود را پیوسته بخوشنودی خاطر والا
غرض بعد آن مقدمه بندگان ما عرصه نه ماه دیگر در کشتوار بخانه راجه موصوف رونق افزا
بودند مگر نامبرده از قابلیت جوهری و نجابت فطرتی روز بروز در حسن خدمت جانفشانی
و اظهار صداقت و خدمتگاری می افزود بلکه پیوسته در سعی آن میبود که بنوعی از انواع
تحصیل دولت خوشنودی و خرسندی خاطر اشرف نموده باشد در آنحال بخاطر اشرف
چنان رسید که هر چند که بندگان اشرف در خانه و ملک راجه موصوف تشریف داشته
باشند مقصد اصلی که مراد از آن تسخیر تخت سلطنت ازلی و اجتماع قوم و الوس درانی است
درین کوهستان صورت نخواهد گرفت و راجه موصوف بادای خدمات این نیازمند بارگاه
الهی مال و اموال خود را صرف نموده و خواهد نمود مگر بعد از ین که همه مداخل ما شده و اندوخته
همه بمصرف در آید ضرور فسرده حال و پریشان احوال خواهد گردید بنا بران در ین مقدمه
صلاح براجه موصوف کرده شد که شما در خدمات بندگان ما خود را خراب و بی سرمایه و بی
اسباب ساختید و آنچه لازمه خدمتگاری و جوانمردی که در حوصله مردان عالم نگنجد بود

بتنهائی بجا آورد دید چون مشیت ایزدی و تقدیرات سرمدی بر نیل مرام و حصول کام مرضیه
باشد از سعی و کوشش بنده چه بظهور آید؟ خدا کشتی آنجا که خواهد برد * و گر ناخدا
جامه بر تن درد * ع تدبیر کند بنده تقدیر زند خنده * گفته اند و راضی بودن بقضای
الهی نیز اهم است؟ خداوند از آن بنده خرسند نیست * که راضی بقسم خداوند نیست
و چون وابستگان و اهالی حرم محترم بندگان اشرف با در لودیانه منتظر و پریشان خاطر میباشند
بهتر آنست که بالفعل جهت ملاقات وابستگان عازم لودیانه گردیده و چند گاهی آرام فرموده
بعد آن بنوعیکه مشورت و صلاح و اندیشه بافلاح صاحبان انگریز بهادر که دوستان
قدرشناس و والیان سلطنت اساس اند انعقاد خواهد یافت عنان عزیمت را بطرف
ولایت کابل معطوف خواهیم فرمود شاید که بتوفیقات ایزدی و تفضلات سرمدی گوهر
مقصود بقبضهٔ اقتدار درآید راجه موصوف بمجرد استماع این سخنان بی اختیار بگریه
زاری و تضرع و بیقراری درآمده عرض نمود که بندگان اشرف سایهٔ عاطفت را از سر
فدوی دریغ نفرمایند بلکه درینجا دولت تشریف ارزانی دارند که هرگاه دست فدوی
رو بتنگی آورد کمترین بدل و جان و صدق و ایقان ملک و املاک و خانه و اثاث البیت
خود را هم فروخته بخرج ملازمان سرکار والا میرسانم و سعادت و افتخار خود میدانم زیرا که
قدوم تفاخر لزوم قبلهٔ عالم اعتبار نیست که اجدادم باوجود آرزوی سالهای سال نیافتند
درینوقت که از حسن نصیب بکمترین این دولت بی زوال رسیده چگونه تا جان و
توان باشد از دست بدهم خصوصا درینوقت که راه رفتن بلودیانه از هیچ طرفی
ممکن نیست یعنی آنچه راه میدان هموار است همه متصرف رنجیت سنگه است و راه کوهستان

و تبت نهایت سخت و بمسافت بعید و غیر آباد است که تمر هیچکس در هیچ قرنی از قرون
بدان طرف گاهی نشده پس بندگان اشرف اقدس از کدام راه عازم بود یا نه خواهند شد احسن
و اسعد آنست که بندگان اشرف چندگاه دیگر هم در ینجا سایهٔ هما پایهٔ بمفارق دولتخواهان
این کوهستان ارزانی دارند تا دیده شود که از پردهٔ غیب چه بظهور می انجامد چون عند
الاستفسار و الاستخبار متوطنان آنجا بندگان ما را از کیفیت و کمیت راه چین و
تبت واقف نموده بودند که البته زحمت و مشقت بسیار دارد لیکن دست مخالفان از ایصال
زیان و نقصان از آن راه کوتاه است بنا بران راجهٔ موصوف بعد از تسلی و تشفی بسیار و دلاسا
و دلداری بیشمار امر شد که از راه تبت اراده و عزیمت سرکار بود یا نه مصمم و مقرر است
زیرا که دست تصرف مخالفان در آنجا کوتاه است لازم که تدارک این راه بوجه احسن دیده شود
ان شاء الله تعالی بزودی عزم با جزم خواهد شد هرچند راجهٔ موصوف از مفارقت و عزیمت بندگان
اشرف با غم و الم بسیار و سوز و ماتم بیحد و شمار بخاطر اعتقاد ذخائر داشت که پژمردگی
ظاهر و افسردگی باطن او آناً فآناً گواه حال صداقت مآلش میبود مگر از دور بینی و پاس ادب و
حسن انضباط ارادت عرض کرده نمیتوانست که مبادا بخاطر مبارک سرکار رنجی رسد لهذا
چاره و ناچار برضای بندگان ما رضا داده آنچه از دقه و باربرداری و غیره لوازمات سفری
که بکار بود همه را مهیا کرده با صد نفر از آدمان ملکیه خود بحضور انور حاضر ساخت هرگاه بندگان
اشرف از کشتوار کوچ فرمودند راجهٔ موصوف تا دو منزل بهمراهی سرکار برکاب حاضر ماند
مگر هنگام وداع و مفارقت از گریه‌های زار زار و تضرع بسیار که راجهٔ موصوف کرد حیرت
و رقت بخاطر اشرف بندگان ما و تمامی ملازمان که با هریک چون عزیز و برادر سلوک نموده بود رخ

که تحریر و تقریر نمیگنجد آخر الامر ناچار راجهٔ موصوف با دیده گریان و سینهٔ بریان مرخص گردید

درآن هنگام چیزیکه لائق شان صداقت بنیان او میبایست حاضر نبود مگر حق سبحانه و تعالی

بفضل و کرم خویش بندگان ما را بمطالب دلی و مقاصد اصلی برساند که درعوض خدمتهای

لاتعد و لاتحصای راجهٔ موصوف مرحوم احسانات گوناگون و اکرامات از حد حیله افزون بآولاد او کرده شود افسوس صد افسوس که بخاطر بندگان ما این آرزو هنوز باقیست

فی الجمله راجهٔ موصوف وزیر خود را با یکصد نفر فوق الذکر برکاب سعادت انتساب سپرده

تقید بلیغ نمود که تا هر منزلیکه مرضی مبارک باشد حاضر باشد چنانچه وزیر مذکور را تا شش منزل

برکاب اشرف حاضر داشته بعد خلعت داده از حضور اشرف مرخص فرمودیم یکنفر

معتبر دیگر که همراهی آدمان بار بردار مقرر نموده بود که آذوقه را منزل بمنزل برساند و نیز

تقید نموده بود که از هر منزل و هر جائی که بندگان اشرف مرخص فرمایند مرخص شود و الا

برکاب والا حاضر باشد چنانچه بقدر پانزده منزل دران کهسار بروی برف و یخ که اصلا

گیاهی در آن سرزمین نروئیده بود منزل کرده میشد از غرائب آنکه بعضی جاها یخ از

شدت و شدت برد ترقیده و انتهای عمق او معلوم نمیشد و از زیر آن آب مثل دریا

جاری بود بلکه این دریا که بحدود پنجاب جاریست از سر چشمه آنها عبور نموده شد

هر یک نهایت تا بند پا آب داشت غرض بتوفیق و عنایت الهی ازان کوتلها و درها

و مغاکهای برف که بچندین لون و رنگ بنظر در می آمد صحیح و سالم عبور فرموده وارد

تبت شدیم از آنجا تا لالان راجهٔ موصوف را خلعت و انعام داده مرخص فرمودیم

از آنجا مردمان تبت آذوقه و اسباب بندگان ما را زن و مرد بر دوشهای ارادت

نیوش خود بر داشته منزل بمنزل بکمال عقیدت و اخلاص میرسانید چون بسرحد کلو رسیده شد
مردمان تبّت را خلعت و انعام داده مرخص ساختیم از آنجا که اکثر ملازمان سرکار ما سرخ
بودند متوطنین لاهول که سرحد کلو میباشد متوهم گردیده و قیاس بمردم گورکی نموده صغیر و
کبیر مسلّح و مجتمع شده و مستعد بجنگ گشته سدّ راه گردیدند علاوه بر آن عدم ادراک محاوره
و زبان یکدیگر که هرچند ملازمان اشرف بدلاسا و اشارات میفهمانیدند نمیفهمیدند و از
غایت جهالت راه بازگشتن نیز نمیدادند چونکه بعلت نادانی و ناشناسی و ابهه مضرت
طوائف گورکی که قبل از این بسکنه آنجا رسیده بود معذور بودند و هیچ محل جدال و قتال
نبود لهذا چند یوم بهمین عنوان گذشت عاقبة الامر بدحال اتمام آذوقه که صورت وقوع
مخمصه بود بنابر حصول صلح و صلاح اصلاح فیمابین بهمین قرارداد شد که اگر شما مردم را
بگمان مخالف خوف بسیار است پس بعضی از اسلحه سپاهیان سرکار را برای تسلی خودها
گرفته در نزد خود محفوظ دارید و بهمراهی یکی از ملازمان سرکار والا در نزد راجه خود
رفته بیان حال بکنید آنچه راجه بگوید بر آن عمل کرده خواهد شد مگر تا مراجعت ملازم سرکار
والا غله و دانه و گوسفند قیمت گرفته حاضر بکنید از استماع این قرارداد خشنود شده
گشتند و بعد از ایفای شروط قرارداد غله و گوسفند و دیگر لوازمات اطعمه و اشربه حاضر
قیمت گرفته میدادند چون خبر نزول بندگان با راجه آنها رسید پس از افسوس و قهر بسیار
برادران خود حکم داد که بعد از تنبیه و سرزنش و جبی کسانیکه مرتکب بی ادبی و مانع نزول
و دخول ملازمان حضرت پادشاه شده اند همه را در زیر بار آذوقه و اسباب ملازمان
حضرت پادشاه نموده منزل بمنزل کوچیده بکلو میرسانند چنانچه موکّلان راجه مذکور

بدستور معمول آورده در عرض شش روز بکلو رسانیدند راجه کلو مجرد اطلاع باستقبال قدوم
مباهات لزوم آمده بسلام حاضر شد پیشکشها موازی پنج راس اسپ و مبلغ پنجهزار روپیه
نقد و صد اشرفی نظرانه و چند نافه مشک و چند تان چرم بلغار و دیگر اجناس و اقمشه از نظر
گذرانید و چند روزیکه در آنجا توقف نموده شد آنچه لازمه خدمتگاری بود همه بجا آورده عرض
نمود که غلامزاده از سرکار است و مردم اینملک او را توره نمیدانند اگر بندگان اقدس
پادشاه دائم ظلّه نامبرده را از زبان الهام ترجمان مخاطب بخطاب مستطاب راجگی
نموده بحضور پرنور خود قائم مقام این غلام فرمایند البته موجب حصول افتخار این سراپا
افتقار بوده باعث قبول بعد الیوم در خواص و عوام اهالی این دیار و اقوام این فدویت انجام
خواهد بود بندگان اشرف بانظر تحسین ارادت و اظهار انواع خدمات و فدویت که در الوقت
صورت یافته بود التماس راجه مذکور را منظور نظر اشرف فرموده پسر او را خلعت یکزوج
شال کشمیری و یکقبضه شمشیر جوهردار ارزانی سرافراز فرموده بذریعه رقم آفتاب شیم مهر تزیین
مهر خاص بخطاب راجگی ممتاز فرمودیم ارکان و اعیان راجه مذکور با سپاه و رعیت که در
آنحال حاضر بودند دست بسته و سجدات شکرانه بجا آورده بکمال شگفتگی راجگی او را قبول
نموده همه بحضور اقدس نظرانهای معمولی را از دامن بندگان اشرف متیمن ساخته بنظر
راجه مذکور گذرانیدند چنانچه بعد وفات پدر پسر راجه مذکور بجای پدر خجسته سیر خویش
تا بحال برقرار و باستقلال است بعد ازان راجه مذکور وزیر و آدمان معتمد خود را همراه
که جابجا تا حدود خود خرج و اخراجات سرکار را آماده و مهیا سازند و آنچه لازمه
خدمتگاری باشد بجا آورند غرض تا جائیکه حدود ملک آنها بود بخدمت حاضر ماندند

چون از دریا عبور کرده شد آنها را خلعت عنایت فرموده مرخص نمودیم در جائیکه منزل
آنروز بود چون برای کسب هوا بر پشته که متصل آن منزل بود برآمده شد در بغل کوه آبادی نظر
آمد هرگاه استفسار کرده شد که این خانهای سرخ چیست بعرض رسانیدند که این حد لشکر است
و درینجا چاونی صاحبان انگریز بهادر میباشد از استماع این خبر فرحت اثر بندگان ما را [illegible]
چنان فرحت و خوشدلی رخ داد که گویا بخانهٔ خود رسیدیم بلکه آنچه تعب و رنج سفر و خوف و واهمهٔ
ضرر که در آن دو سه ماه کشیده بودیم بالکل رفع شد یعنی حق سبحانه و تعالی از آنهمه نجات بخشید
الحق که در آنشب بکمال خوشی و خرمی آرام نمودیم فردا از آنجا کوچ نمودن چون در دامنهٔ کوهی
رفته میشد ناگاه راه هموار چون خیابان چمنستان شاهی بنظر در آمد گفتند که این را سرک
گویند و ساختهٔ صاحبان انگریز بهادر است از بسکه در طی منازل کوهستانهای تبت
و غیره زمین هموار کمتر بملاحظه در آمده بلکه از قطع مراحل سنگستان نهایت بخاطر
اشرف رنج و کلفت رسیده بود از مشاهدهٔ صفائی و همواری و وسعت و خوش هنجاری
سرک خرسندی دیگر رخ نمود بلکه بصداقت شکرانه تفضلات حضرت حق سبحانه و تعالی
گشت که باز براه راست برابر گردانید غرض منزل بمنزل کوچ فرموده تا در حدود درانا
رسیده شد آنها نیز هر یک موافق استعداد خود خدمت بجا آوردند چون قریب سباتو نزول
فرمودیم آدمان راست بهادر حاضر شده تا لودیانه مشرف رکاب والا ماندند چون
بفضل عمیم یزدانی و لطف قدیم حضرت سبحانی وارد لودیانه گردیده شد فرزندان و وابستگان
خرد و کلان اگرچه از رنج و تعب حبس لاهور نجات یافته در دار الامان خانهٔ دوستان بفراغت
گذرانیده بودند مگر در مفارقت بندگان ما شب و روز بیقرار و پریشان روزگار میبودند

بزیارت بندگان اشرف ما مشرف شده شکرانهٔ الهی را بجا آوردند که الحمد لله و المنه که بندگان اقدس ما بصحت و عافیت با جمیع هواخواهان و خدمتگاران بجای امن و امان بخانه دوستان رسیدند

چه خوش باشد که بعد از انتظاری ❊ بامیدی رسد امیدواری

عالیجاه جنرل اونی اختر بهادر بمجرد اطلاع ورود بندگان اشرف عریضهٔ مشعر بر انواع تعظیم و تکریم و اظهار حصول اقسام خوشدلی خویش از نزول و قدوم میمنت لزوم بندگان اشرف ما بحضور اشرف گذرانیده اختصاص وقت شرفیابی خود را بحضور انور بعرض رسانید بعد تعیین وقت چون بحضور اشرف مشرف شد بعد تقدیم شرائط آداب و اظهار خوشنودی خود و سرکار عالم خویش را بسمع اشرف رسانید حقا که دوستی با مردم دانا بسیار نیکوست بعد از انقضای دو ماه عالیجاه مری صاحب بهادر بخدمت اشرف رسیده آنچه لازمهٔ خدمت و مهمانداری و ایصال اخراجات سرکاری بود بجا آورده در هر هفته دو مرتبه بلا ناغه بسلام نیز حاضر میشدند چنانچه رضامندی سرکار ما در هر باب از ایشان حاصل بود چنانچه قریب دو سال بخرمی و آرامی گذشته بود که عریضهٔ محمد عظیم خان از خطهٔ کشمیر بحضور انور رسید

وقایع بیست و نهم فرستادن محمد عظیم خان عرائضات مبنی بر عجز و نیاز موکد بقسم و پیمان بخدمت بندگان ما و عزیمت نمودن سرکار ما بسمت پشاور از راه بهاولپور و دیره جات

سوانح این وقایع چنانست که چون فتح خان وزیر شاه محمود بعد از مقابله با افواج حسنعلی میرزا پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار والی ایران در کافر قلعه واقع خراسان یعنی مابین مشهد مقدس و هرات و انهزام افواج آنطرف و بسلامت فیروزی برگشتن خود معه

سپاه درانی افغانستان باد نخوت و خودبینی در کانون دماغ فتح خان متمکن گشته
از باعث شرارت فطرتی نمک حرامی را که منشا مواد بدنامی و بدسرانجامیست بنیاد
نهاده بداندیشی و بدکیشی پیشه خود ساخته میخواست که بانواع الحیل پدر تفقد آمود
یعنی بندگان شاه محمود را چون باطن خیانت مواطن خود درحق فرزند ارشد ارجمند
تهور نشان شهزاده کامران بدگمان و او را منسوب بر عونت و خذلان ساخته
دستگیر نموده محبوس سازد لیکن شهزاده کامران بمصداق من حفر بیرا لاخیه
فقد وقع فیه پیش از آنکه فتح خان باظهار روباه بازی پردازد اطوار شیری بکار برده
بمجرد اطلاع فتح خان را در نزد خود طلبانیده فی الفور دستگیر ساخته بلا تامل هر دو چشم او را
بنیش کارد از کاسه سر او بدر کرده مقید ساخت از وقوع این واقعه برادران فتح خان
که در هرات و ایلات پرگنات از شهر بیرون بودند بفور آگاهی فرار شده باطراف و
اکناف ولایت افغانستان منتشر گردیدند هرگاه خبر این مقدمه وحشت ضمیمه بمحمد عظیم خان
در کشمیر رسید از راه همه قصاص شهزاده کامران و کوری برادر بی سامان بیدست و پا
شده چاره کار و وجه استقرار خود را از همه جهات تنگ و صورت معزولی و گرفتاری
خویش را از نظامت خطه کشمیر چون پیک اجل بیدرنگ دیده علاجی بهتر جز توسل بدامن
عنایت ماثر بندگان اقدس ما فوق الارض و تحت السما ندانسته لهذا عریضه مشتمل بر
عجز و انکسار و قسم بخدای عز و جل و کلام الهی و حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم
و اقسام کلما که بدینمراد که من بعد ازین کمترین از دل و جان و دین و ایمان و مال و منال
کمر خدمتگاری و جان نثاری بمیان جان بسته مادام الحیاة بخدمت بندگان پادشاه

دائم اقباله براستی و درستی جمیع تمامی برادران و کل اقوام بار گرانی چون غلامان زرخرید

حاضر بوده سرهای خود را تصدق رکاب نصرت انتساب مینمائیم و با اینهمه امیدوارم

که بندگان اشرف اقدس بعفو جرائم ما سبق فدوی نموده از لودیانه حرکت فرموده

نهضت فرمای کشمیر و افغانستان شوند که غلام فدویت التیام بمعه سامان و لشکر و خزائن

کشمیر قدم از سر ساخته بعتبه بوسی بندگان اشرف انور در الکای پشاور مشرف گردیده

باظهار جان نثاری و خدمتگاری پرداخته از شرف رکاب بوسی سر افتخار بفلک اقتدار

برافرازد چون متواتر و متوالی عرایضات نامبرده بحضور ساطع النور رسیدند

بنا علیه بخاطر اشرف متیقن گشت که درینوقت که از کوری و مهجوری فتح خان که پسر

اکبر و اعظم پاینده خان و اعز و الیق برادران است حادثهٔ قوی باینجماعه رسیده است

باشد که بنابر حصول مامول خود عدول از صدق خدمتگاری ننمایند و شاید مقصود بندگان از

که از عرصهٔ وجود مفقود است بمصداق اینکه ؎ عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ؎

خمیر مایهٔ دوکان شیشه گر سنگست ؎ شاید باین وسیله در کنار و بقبضهٔ اقتدار درآید

بنابران جمله عرائض نامبرده را بمری صاحب بهادر و صاحبان عالیشان داده صلاح خیر

پرسیده شد مری بهادر بعرض اشرف رسانید که قول اینمردم دروغ و عهدشان بی فروغ است

خدمت و صداقت نخواهند کرد و اگر بندگان پادشاه اعتماد فرموده تشریف میبرند

بندگان را که خانه نشینی و ترک شیوهٔ سپاهداری و کشورکشائی خود تا دم مرگ منظور خاطر

نبود توکل بتفضلات کارساز حقیقی نموده بنابر تهیهٔ نهضت چند هزار روپیه از

ساهوکاران لودیانه بطور مساعده گرفته سامان عزم را سرانجام تمام فرموده از حضور

انور

انور دستخط آفتاب طلعت بسرافرازی محمد عظیم خان بدین مضمون شرف نفاذ یافت که عزیمت
بندگان ما از راه پنجاب بکشمیر صورت نداشت لهذا از راه بهاولپور و دیرجات رایات
عالیات نهضت فرمای الکای پشاور گردید شما نیز خود را در پشاور مشرف رکاب سعادت
انتساب گردانید بعد از آن بندگان اشرف از لودیانه کوچ فرمودند بمنزل اول مرزا بهادر
بسلام حاضر شده دو نفر چپراسی سرکار خود را برکاب نصرت ایاب سپرده که تا ورود
بهاولپور بخدمت اشرف حاضر بوده باشند چنانچه بندگان ما منزل بمنزل طی راه فرموده
وارد کوتله و از آنجا بحدود والی فیروزپور که جاونی صاحبان عالیشان نیز در آنجا بود و از آنجا
بحدود ضابطه خان بهتی قطع منازل و طی مراحل فرموده بسرحد بهاولپور رسیده شد
هرگاه صادق محمد خان عباسی والی بهاولپور و قوم داؤدپوتره خبر قدوم تفاخر لزوم بندگان
اشرف شنیدند الفور صاحبکاران و معتبران خود را بجهت ادای لوازم خدمتگاری مراسم
جان نثاری برکاب اشرف فرستاد چون موکب مسعود رونق افزای بهاولپور گردید خود
صادق محمد خان نیز از احمدپور که دار الاماره اوست استقبال نموده بشرف استلام
رکاب سعادت انتساب مشرف گردیده مبلغ دوازده کیسه زر سفید و صد و یکدانه اشرفی
نظرانه گذرانیده و یک زنجیر فیل و چهار راس اسپ بسته زین طلا و نقره و پنجاه اشتر
و چند باز شکاری و تحفهای اعلای گجراتی و اجناس نفیسه پشمینه و باناتی پیشکش نموده
بعجز و نیاز بعرض رسانید که غلام سبزکرده و نمک پرورده خاص بندگان همایون میباشد
لهذا فدوی و تمامی قوم کمترین بجان و دل امیدوار ارشاد خدمت میباشد بندگان اشرف با
بعد از قبول پیشکشهای اخلاص انتما و اعطای خلعت فاخره سراپا و دیگر اسپ با زین

ویراق طلا ارشاد فرمودیم که دو هزار سوار و پیاده جهت خدمات و تسخیر دیرجات برکاب
اشرف حاضر سازند هر دو دست بر چشم و سر نهاده بعرض اشرف رسانیدند که آماده و طیار
غرض هرگاه عنان عزیمت نهضت فرمای دیره غازیخان شد بمنزل اول که موکب اقبال
در کنار دریا نزول اجلال داشت صادق محمد خان موصوف دو هزار لشکر مامور را مکمل
مسلح ساخته بسرداری محمد یعقوب خان امیر کبیر خود برکاب نصرت انتساب خاقانی حاضر
گردانیده مشرف ساخت چون محمد زمان خان نام پسر نواب اسد خان برادرزاده فتح خان
در عهد وزارت و بینائی فتح خان از طرف شاه محمود بنوابی و تحصیل مال واجبی دیرجات
ناظم و حاکم بود هرگاه فتح خان بباعث مقدمات فوق الذکر مغضوب و دیده جهان بینش
از خنجر غیرت معیوب گردید لهذا اسمند خان بامیرائی بنابر عزل و گرفتاری محمد زمان خان
از حضور شاه محمود آمده نامبرده را بیدخل ساخته خود ناظم دیره گردیده بود چون بندگان
از دریا عبور نموده بجدید دیره نزول فرمودند اسمند خان مذکور بلا تامل بمعه لشکر خود بمقابله
جنگ حاضر شد هنوز سپاه نصرت پناه بندگان با خیمه و خرگاه برپا نموده بودند که بتواتر
صدای تفنگ قراولان طرفین بلند گردید فی الفور بندگان پا در رکاب نهاده وارد میدان
جنگ گردیدند ناگاه از طرف مخالفان دو گلوله توپ سر شد بلا تحاشا لشکر صادق محمد خان
با محمد یعقوب خان مردم داود پوتره و بادلاوران رکاب ظفر انتساب بمقابل در آمده بحضور اقدس
و اظهار جهتی مشغول گردیده چندین سران سپاه مخالف برگشته اختر را سر بریده از حضور
انور گذرانیده با لوف آفرین انعام منسوب و مفتخر گردیدند متعاقب آنحال پیاده های جرار سپاهی
سرکاری را باده دلیری بالطغیان جوهر مردانگی بهیجان در آمده بحیثیت المجموع حمله بر توپخانه

مخالفین برده و گوله اندازان را کشته و پراگنده ساخته توپها را متصرف شدند با وجود اینکه
سمندر خان با فوج خود بمقابل بندگان با دمدمه یعقوب خان در رسید چون قریب هزار سوار
برکاب نصرت انتساب بندگان با حاضر و منتظر فرمان بودند بمجرد اشاره دفع مخالفین حمله نموده
چندین صد سوار و پیاده آنها را بقتل رسانیدند سمندر خان از مشاهده این حال تاب مقاومت
و استقلال نیاورده فرار را بر قرار اختیار کرده نزد حافظ محمد خان حاکم لیه رفت چون
شب بر سر دست رسیده بود لهذا خیمهای سپاه را جمع آوری نموده و در شهر فرستاده
بعده بندگان با بعنایت الهی با فتح و فیروزی از میدان مراجعت فرموده رونق افزای
دیره گردیدند بعد از چند یوم خلعت و انعام برای صادق محمد خان و حسب لیاقت بسرگردگان
لشکر او که خدمت و جانفشانی بصداقت نموده بودند عنایت و مرحمت فرموده مرخص
ساختیم بعد از ان خاطر خطیر متوجه فراهمی لشکر سوار و پیاده و سرانجامی اسباب توپخانه
میبود و در زمره قلم جاری بود که منهیان صداقت اثر و مخبران معتبر بعرض اشرف انور
رسانیدند که مکرر سمندر خان جمع آوری کرده از راه داجل عزم مقابله و تسخیر دیره دارد چون
عرصه چهل یوم از توقف دیره منقضی شده بود درین عرصه صرف قریب دو هزار سوار و پیاده
و چهار ضرب توپ سرانجام و انتظام یافته بنابران هرگاه سمندر خان بمفاصله یک منزل [illegible]
رسید بندگان اشرف با همه توپخانه و سپاه نو آراسته ایلغار فرموده [illegible]
گردیدند سمندر خان نیز بتقلید سپاه نصرت پناه و حمله چنان [illegible] که
و بسبقت شان در مقدمه گذشته دیده بود بمجرد بر آمدن از جنگل [illegible] سپاهی پیاده
سپاهی آورده خواست که توپها را متصرف شود بندگان اشرف بمجرد اطلاع [illegible]

بدانوِ دخت دلبری داند ۞ نه هر که آینه سازد سکندری داند ۞ خوانده امر فرمودند تا دو سه
چره توپ تیغه و پیاده های تفنگچی شلک تفنگ نمایند و همچنین از طرف دیگر که برادر او حمله آور گردید
هم در باب سر دادن چره و تفنگ بیدرنگ ارشاد شد که ناگاه بعنایت الهی و یمن اقبال
عدو مال پادشاهی در هر دو طرف چره های توپ و شلکهای تفنگ دشمن کوب کارگر شده که
هرچند از خیره سری و بد اختری باظهار شجاعت دلاوری میکردند جز آنکه صف صف
فرش میدان هلاک و تلف شوند قدم گریز و نجات نصیبشان نگردید غرض که در آن معرکه
تمامی سوار و پیاده آنطرف مقتول و مجروح گردید بعد از آن سمندر خان خائب و خاسر گشته
تاب مقاومت نیاورده هزیمت خورده باز بطرف داجل از قید اجل گریخت هرگاه بندگان باقبال
فرموده پیاپی مانند پیک اجل داخل داجل گردیدند و ورود موکب خاقانی را دریافته با معدودی
سوار از آنجا نیز فرار نموده بطرف قندهار قدم گذار گردید باقی همراهانش از سوار و پیاده ایستاده
افتاده عذر جرائم خواسته برکاب نصرت انتساب حاضر شدند لهذا بندگان بعد فراغ
از داجل عنان عزیمت بطرف دیره معطوف ساخته بعرصهٔ دو سه یوم داخل دیره گردیدند
بعد از آن همیشه اوقات بتدارک سامان لشکر سپرده میشد چون مژدهٔ رفعت رایات
عالیات بمرزوم هوا خواه درانی قندهار رسید فوراً رجوع بآستان بوسی بندگان همایون
روز مره برکاب اشرف حاضر میشدند چنانچه سردار مدد خان و سردار پردل خان و سردار بلند خان
ولد فتح خان از قندهار به هفتصد سوار آمده بآستان بوسی مشرف شدند و عمدة الخواص محمد عظیم خان
هم عقوبت بحضور انور رسید که غلام از کشمیر بیرون شده عنقریب در پشاور برکاب اشرف
مشرف خواهد شد در آنحال خوانین مذکور که برکاب حضور حاضر گردیدند اگرچه بعرض اشرف رسانیدند

که بافعل صلاح دولت درین است که بندگان اشرف اقدس به دولت و اقبال نزدیکی رونق افزای پشاور شوند چرا که مهم کابل در پیش است لهذا بندگان با محمد زمان نام برادرزاده محمد عظیم خان که حاکم سابق دیره بود باز بنوابی مخاطب و مقرر فرموده و تحصیل مال واجبی آن اضلاع نام برده بذریعه رقم آفتاب شیم سرافراز ساخته خود باقبال و دولت عنان عزیمت بسمت پشاور معطوف فرمودند

وقایع سنه سیم نهضت رایات عالیات بسمت الکای پشاور و آنچه بعد از آن روی داد

چنینکه بندگان اشرف با محمد زمان خان را بنظامت دیره معزز و ممتاز فرموده حکم نصب خیمه پیشخانه مبارکه بسمت پشاور فرمودند عرض الحال میران حیدرآبادی و میر سهراب خان تالپور والی خیرپور را ملتمس بر این مراد از حضور انور گذرانیدند که ملک شکارپور ملک پادشاهیست ترصد که یکنفر از خدمتگاران سرکار جهت تصرف و تحصیل مال واجبی و ضبط شکارپور و مضافات آن از پیشگاه خاقانی مقرر شود بناء علیه اول بندگان با بملاحظه وفور خلوص و ارادت میران و حصول امنیت و افتخار آن دیار فرزند ارجمند و اقر السرور شهزاده محمد تیمور را با نهصد سوار جرار جهت تصرف الکای شکارپور فرستاده بعد آن عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف فرمودند چون از آنجا منزل بمنزل کوچیده رونق افزای دیره اسمعیل خان گردیدند عالیجاه حافظ احمد خان سدوزائی والی الیه عریضه نیاز فریضه مشعر باظهار انواع اطاعت و اخلاص بمعرفت وکیل خود با اقسام پیشکشی و تحائف گوناگون چون اسپان ترکی و اشتران بادرفتار بلوچی و اجناس متعدده ابریشمی و زری از نظر مبارک گذرانیده بخلعت فاخره و دستخط آفتاب طلعت مطالعه عز امتیاز یافته رخصت انصراف یافت بعد از آن بندگان با از آنجا منزل

کوچ فرما شده رونق افزای پشاور شدند در آنحال محمد عظیم خان نیز در حدود چچ و هکلی رسیده
چون قبل از رونق افزائی بندگان اشرف با شهزاده ایوب برادران محمد عظیم خان مذکور در پشاور
اسم پادشاهی نهاده بر تخت نشانده بودند بمجرد ورود بندگان با این نشان و نام موقع
قیام و استحکام خود در آنجا ندیده ناچار از پشاور فرار نموده در محال یوسف زئی رفت
همگاه محمد عظیم خان نیز وارد آنجا گردید شهزاده موصوف نزد او رفته عذر و فروتنی بنوعها
نموده که چون اینجانب را خود بجمعیت و جمعیت برادران خود در پشاور پادشاه نموده برد کشر
شاه محمود کردید حالا چه باعث که نقشهٔ دیگر بسته صورت دیگر اختیار کردید تو عکسه
اینجانب طریق سلوک را مسلوک داشته که صرف باسم خالی پادشاهی از شما راضی باشم دیگری
نخواهد بود و آن شخص را یعنی بندگان قدرش داناهی و خیالی دیگر بست فی الجمله محمد عظیم خان
شهزاده ایوب را دلاسا و مدارا نموده بهمراهی خود برداشته عازم پشاور گردید چون در
منزل شاه آباد که بفاصله پنج کروهی پشاور است ورود یافت سه نفر از معتمدان خود را بحضور
اشرف فرستاده معروض داشت که بندگان اشرف لشکر و ملازمان خاص خود را از حضور انور
یکطرف فرمایند که غلام بشرف استلام عتبه فلک مرتبه حاضر میگردد چرا که در حالت
بودن سپاه خاص و ملازمان با اختصاص غلام را یارای دهی نمی آید که ما یان همچو برادران همه
چشم ... سرکار ... حضور پادشاه ...
استماع این مقالات بخاطر خطیر این پادشاه رسید درگاه الهی ... یافت یعنی بندگان
اشرف بچه خیال و این مردم جهال بچه فکر ضلال اتصال دارند هم در آنجا بخاطر اشرف رسید
که اگر نظر به بدی دیانت و حق ناشناسی اینجماعت بی امانت که در دل خیالهای فاسد دارند

سبقت فرموده تقدیم سزا از ینجانب باین گروه نا سزا بعمل آید البته در عوام کالانعام مشهور
خواهد شد که این مردم همه اراده خدمتگاری و جان نثاری داشتند مگر پادشاه در حق ایشان
بدون تحقیق و امتحان بدی ادا فرمودند بنابران در همانشب امتحاناً از شهر پشاور عزم کوچ
فرموده نزول اجلال در محال تهکال مقرر فرمودیم یعنی اگر در حقیقت محمد عظیم خان در مقام
صداقت و نیک ذاتی بوده در خدمتگزاری و جان نثاری راسخ آید اولی و انسب و الا
در میدان مصاف مقابله آن غلط باف پرگذاف کرده خواهد شد ع تا یار کرا خواهد و میلش
بکه باشد ، بلکه قبل از کوچ فرمائی برای اتمام حجت و ابرای ذمت دستخط آفتاب نمط نیز
بسرافرازی محمد عظیم خان بدین مضمون شرف صدور یافت که بندگان اشرف اقدس ما را
از آغاز جلوس بر اورنگ فرمانروائی تا زمان حال همگی نیت حق اساس مصروف آنست که
در حقیقت هیچ وقت اغراض نفسانی خود را منظور نداشته بلکه همواره در التیام و انتظام
امور صلاح و صواب خواص و عوام کوشیده بقدر درجه و مرتبه هر که و مه از سپاه و رعیت را
بعواطف خسروانی و تلطفات سلطانی سرافراز و ممتاز داشته با حدی از افراد بندگان
و هواخواهان نوعی عتاب و عقاب بی وجه و حساب روا نداریم بمصداق آنکه ادیم
زمین سفره عام اوست ، برین خوان یغما چه دشمن چه دوست ، اگر ایشان بدون هیچ واهمه و وسوسه
بصدق و ارادت بشرف سلام مشرف میگردند بهتر و الا بندگان اشرف ما را از اصلاف عادت
و ترک حسن ارادت هرگز منظور و مقبول نخواهد گشت چونکه نامبرده در حقیقت سر صداقت و اخلاص(?)
چگونه(?) نداشت سر از اجابت باز زده بجواب نپرداخت بوقت صباح که بندگان ما از
عقیدت آن بی حمیت مأیوس شدند ناچار از بالا حصار پشاور کوچ فرموده روانه تهکال گردید

محمد عظیم خان هم اطلاع یافته متعاقب سوار شده ولی نام میرآخور خود را که مرد جرار بود معه
چند بیرق سوار پیشتر فرستاد هرگاه سواری بندگان با در باغ علیمردان خان که مابین پشاور
و تهکال است رسید و آفتاب عالمتاب طالع گردید می بینند که از عقب باقی پیاده و سوار
و علمهای فوج محمد عظیم خان نمودار شده وقتیکه قریب پیادهای فوج سرکار رسیدند بلا تحاشا
بنای دست اندازی نمودند یقین میوست که آن بد عهد سر اطاعت ندارد و نداشت بلکه
کمر مخالفت استوار دارد درآنحال قریب چهار صد نفر سوار و دو ضرب توپ بر کاب والا
حاضر بود بغرض بر سر پل که مابین تهکال و باغ علیمردان خانست محاربهٔ طرفین بر پا شد چون از همه
پیشتر ولی نام میرآخور مذکور با سوارهای خود حمله آورد لهذا بمجرد ملاحظه از حضور اشرف
بسر دادن گولها حکم رفت از تقدیرات ایزدی میرآخور مذکور را گوله توپ بکمر خورده از اسپ
نخوت بر خاک مذلت انداخت چون باروت و گوله جهت پیادگان فوج هنوز تقسیم نیافته
بود که این واقعه رو داد لهذا دبهای باروت را در میدان خالی مینمودند و سپاهیان بکمر
شوق تمام هر یکی برای گرفتن حصه باروت خود بر دیگری تقدم میجست بتلاش آنکه سواران
دشمن شکست یافته اند هرگاه زودتر بمعرکه کارزار رسیده سرکوبی آنها نمائیم البته از همسران
پیشتر دولت نیکنامی فتح حاصل کنیم ناگاه از تقدیرات الهی فتیله سرخ کدام سپاهی بتوده باروت
رسیده یکبار آتش در گرفت چنانچه موازی دو صد نفر بصدمهٔ آتش باروت مانند دود بهوا
پریدند و بعضی مجروح و بدست پا افتادند سواران محمد عظیم خان بمشاهدهٔ اینحال پر
اختلال وقت را غنیمت یافته جمگی حمله آوردند لهذا از وقوع اینحال پر ملال و شیوع
این واقعهٔ محشر مثال تمامی فوج بندگان با سیما شده پس پا شدند و بندگان با نیز از استقلال

واهتمام متعذر گشت و رضا بقضا داده ناچار جنگ گریز فرموده خود را با نواع تعجیل تا
بدامنه کوه خیبر رسانیدند مگر توپخانه و اسباب با مخالفین بالکل تاراج کرده باز بطرف پشاور
برگشتند و بندگان با داخل دره خیبر گردیدند بعد چند یوم که پیادهای هندوستانی ملازم سرکار
قریب چهار پنج صد نفر برهنه و مضطر در خیبر رسیدند و با بعضی از خواص نیز فرصت ملازمت مشرف حضور
میگردیدند محمد عظیم خان بیچاره مکرر کلام الله بالعهد و قسم مهر کرده بمصاحبت معتبران خود فرستاده
که برادران و مردمان بی ایمان غلام را بدراه و گمراه کرده این بدنامی بنام من حاصل کردند
والا غلام بهمان ارادت و صداقت استحکام دارد اگر مرضی مبارک بوده باشد و ارشاد شود
غلام خود تنها بقدمبوسی مشرف میگردد بعد آن بهر نوعیکه تسلی و رضامندی خاطر سرکار اشرف
بوده باشد از روی عهد و قسم بعمل خواهم آورد و اگر این نوع هم منظور و پسند خاطر مبارک نباشد
امیدوارم که اقامت خیبر را که کوهستان لائق رونق بخشی بندگان والاشان نیست گذاشته
بسمت دیره و شکارپور تشریف فرما شوند بعده از آنجا آنچه مرضی مبارک باشد و عز ارشاد پذیرد
از جانب غلام بی کم و کاست بجا آورده خواهد شد چونکه از وفور نفاق و بدعهدیها سخن آنها
همه خلاف و مملو از کذب و لاف متصور بود لهذا جواب داده نشد البته تا زمانیکه بندگان با
رونق بخشای دره خیبر بودند خلل کلی در امورات آنها واقع نبود بلکه از پیشاور حرکت بجا نمی
کرده میتوانستند فی الجمله قریب دو ماه بندگان اشرف با در چوره خیبر گذرانیدند چونکه
همه آنجا کوه بند و مردم پیاده هندی تمامی بی اسباب بی اوضاع میبودند و قدری مبالغ نقدینه
که بحضور موجود بود هم با تمام رسید و عمر الفضل فرزند ارجمند و از الشرف شهزاده محمد تیمور که در
عزیمت پیشاور او را استطاعت و تصرف شکارپور مامور فرموده بودیم مکرر و عرض اینجا نمود

ساطع النور رسید لهذا باوجود شدت گرما و صعوبت راه بندگان اشرف ما از خیبر کوچ فرموده
بعد چند روز وارد کلهٔ بات و از آنجا از راه بنگش و دور و تیو منزل بمنزل طی مراحل فرموده
رونق افزای دیره اسمعیل خان گردیدیم عالیجاه حافظ احمد خان سدوزائی والی لیه بکوائف حالی
و شمول احوال اطلاع یافته فی الفور سامان هرچه تمامتر خیمه و غیره اسباب با تمامی لوازم و دیگر پیشکشهای
معموله متعارفه بمعه وکیلان معتبر بحضور اشرف انور فرستاد چنانچه بورود دیره مذکوره چند یوم
توقف فرموده بعده از آنجا نیز کوچ نموده منزل بمنزل بعد قطع و طی منازل و مراحل داجل شده
و در آنجا بباعث تمام شدن خرچ سپاهیان چند دست یراق طلا که همراه بود فروخته و تدارک
و سامان مصارف ضروریه همراهان فرموده از راه مزار باوجود شدت حرارت گرما و خرابی
و بی آبی راه و صحرا طی منازل و مراحل فرموده رونق افزای شکارپور گردیدیم بعد از حصول
امنیت و وصول راحت و ارتفاع آثار رنج و مشقت مسافرت بخاطر اشرف رسید که
در صورت قیام و انتظام شکارپور با امیران سندی ملاقات فرموده و آنها را بالواقعی از خود
کرده شود انجام سرکار انگلک و ولایت بصورت انصرام نخواهد گرفت

وقایع سی و یکم
عزیمت بندگان ما بسند و حیدرآباد جهت تدبیر و مشورت و صلاح و مصلحت اموری چند با امیران آن ممالک اند

چون بخاطر بندگان ما ملاقات میران حیدرآباد و میر سهراب خان والی خیرپور مصمم
گشت که هرگاه بصداقت و ارادت کامل کمر همت بخدمتگاری ما بیان جان بسته بخدمات
دولتخواهی سرکار اشرف بجهت دیگر تک باشند البته بعد از آن تسخیر ولایت افغانستان
بوجه آسان صورت امکان خواهد پذیرفت لهذا بندگان ما با پنجاه نفر از خواص دنباله سند که مقصد

شکارپور واقع و معروف بناله سندست در کشتیها نشسته قریب قلعهٔ بهکر رسیده
داخل دریای سند شدند و از آنجا سطح دریا طی فرموده متصل بندهٔ میر سهراب خان
که واقع علاقه محال خیرپور است از دریا بیرون شده نزول اجلال فرمودند میر سهراب خان
از قدوم و نزول مباهات وصول اطلاع یافته فی الفور انواع سیورسات بمعه معتبران خود
بحضور فیض گنجور فرستاده فردای آن یوم میر مذکور نیز بمعه فرزندان و وابستگان خود بسلام
حاضر شده پیشکشی و نظرانه یعنی یکصد عدد اشرفی زر سرخ و چهار هزار روپیه نقد و اسپهای
ترکی و ایرانی بمعه زین و یراق طلا و تفنگهای سندی باربند مرصع اعلی و غیره اجناس نخی
و پشمینه و ابریشمی و دیگر تحائف متنوعه رومی و هندی و ظروف آلات چینی و بلوری یکباب
کشتی بنگله دار و دو منزله طلاکار از حضور پرنور گذرانیده التماس نمود که غلامان از مال و
جان بخدمت بندگان والا حاضر میباشیم بلکه آنچه میران حیدرآباد بادای فدویت و
جانفشانی بنا نماید بنای ما غلامان هم همان میباشد سرمویی از خدمت و جان نثاری
سرکار عدول نخواهیم کرد بندگان اشرف ما هریک را بتحسین مستمال ساخته میر سهراب خان را
بمعه فرزندان و وابستگان بخلعتهای فاخره و اسپهای ولایتی و شمشیرهای ایرانی بتفقدات
متوافره سرافراز و ممتاز نموده مرخص فرمودند و از آنجا با وجود تلاطم امواج دریا بواسطهٔ وقوع
بارش ایام برسات که در کمال طغیان بود باز در کشتی بنگله دار مذکور سوار شده عازم حیدرآباد
گردیدند بعد انقطاع منازل دریا داخل ناله قلیلی که قریب بحیدرآباد میباشد شده از دریا
برآمده نزول اجلال فرمودند چون میران حیدرآباد از عزم بندگان ما اطلاع یافتند از [illegible]
یکایک بندگان ما بحوالی حیدرآباد توقف یافته در ورطهٔ تحیر مانده بلا تامل معتبران با وفا

وصاحبکاران سلیقه شعار خود را بجهت ایصال انواع سیورسات و ادای اقسام خدمات تعیین ساخته
پسر میر غلام علی که صاحب دستار بود خود بسلام حاضر شده عرض نمود که میر کرم علیخان و میر مراد علیخان
در تدارک خدمتگاری مصروف اند و اگر ارشاد شود فردا بسلام حاضر شوند و برای نزول
تفاخر شمول حضرت خاقانی اندرون قلعه مکانات ترتیب یافته لیکن در بیرون قلعه نیز
بر بلندی هموار خیمه و خرگاه منصوب باشد که هر جا که مرضی مبارک اقتضا فرماید قدوم
میمنت لزوم ارزانی فرمایند چون هوای صحرا فرحت افزا و دلکشا بود بندگان با سمت خیمه
تشریف فرما شده نزول اجلال فرموده درباب شرفیابی میران مذکور یوم فردا مقرر فرمودند
چنانچه روز دیگر بوقت نماز ظهر میران مزبور بسلام مشرف شده سلامانه پانصد اشرفی زر سرخ
و بیست هزار روپیه نقد از نظر والا گذرانیدند و بتضرع تمام شکرانه الهی بجا آوردند که از
از فیوضات الهیست که زیارت بابرکت بندگان اشرف نصیب غلامان گردید و الا
دولت سلام و سرافرازی قدمبوسی ملازمان اقدس دست داد چون توقف بندگان با
چند یوم بملاحظه آفتاب منظور بود بنابران میران مذکور را بخلاع فاخره و دلاسای تحریر
دلشاد ساخته مرخص نمودیم و بعد از آن عوض سیورسات روزمره خوانچهای طعام پخته با انواع
صبح و شام علی الدوام میرسانیدند یوم دیگر که باز میران مذکور مشرف عتبه بوسی گردیدند
زبان صدق بیان بمعذرت و نیاز گشودند که غلامان از تشریف فرمائی بندگان اقدس غرق
لجه خجالت میباشند زیرا که خدمتی که شایسته ملازمان اقدس بوده باشد از دست غلامان
بعمل نمی آید که باعث افتخار و موجب اعتبار ما گردد بنا علیه امیدواریم که آنچه پیشنهاد
خاطر عاطر ازین رونق افزائی بوده باشد بعد و بیان امر و ارشاد فرمایند تا بجا آورده

سُرخروئی حاصل کرده شود چون از اصرار معروضات ظاهریه آنها استقرار رسوخ عقیدت بالنیه آنها
خوب بوثوق پیوست آنروز نیز مرخص فرموده فرمودیم که فردا شما را بمرکوزات خاطر و مافی الضمیر
اطلاع داده خواهد شد روز دیگر که باز شرفیاب حضور انور شدند ارشاد گردید که بندگان ما که
درین طغیان آنها و تراکم نائره گرما درینولا تشریف فرمای اینجا شدند مقصود اصلی و مطلوب دلی
آنست که شمایان همه بالاتفاق بعهد و پیمان درست و صدق و راستی چست خدمتگاری
بندگان ما را قبول و ابقای امور سلطنت ما را بر همت اخلاص همت خود موکول داشته از طرف
شاه محمود و عظیم خان امید خود ها را بالکل منقطع ساخته ظاهراً و باطناً با بندگان اشرف ما
یکدل و یکرو باشید هرگاه از زبان وحی توامان این نکات صورت بیان یافت عرض نموده که
غلامان هر یکجا رفته صلاح و مصلحت با خوانین بلوچیه کرده آنچه قرار داد تمامی قوم گردد
حاضر شده بعرض اشرف میرسانیم چنانچه یوم دیگر بشرف سلام مشرف شده بالاتفاق عرض نمودند
که از شرف تشریف آوری خود بندگان سکندر شان ما غلامان و تمامی قوم بلوچان ما دام القیام
حلقه بگوش و غلام ساختند که از حق این احسان با دام الحیاة بیرون شدن نتوانیم لهذا همگی بدل و
جان بصدق و ایقان مطیع و منقاد فرمان واجب الاذعان گردیده سر و مال و جان خود را نثار
رکاب اشرف مینمائیم بعد ازان بعهد نامه بقسم کلام الله و ضمانت حضرت رسول مقبول
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جناب علی مرتضی و حضرت عباس علی و دوازده امام
رضوان الله علیهم و السلام باین مضمون نوشته که مایان بجان و مال بخدمتگاری سرکار اشرف
ثابت قدم و راسخ دم بوده هرگاه کسی از طرف شاه محمود و عظیم خان غیره بعزم ضبط و تسخیر
الکای سرکار پور بیاید اول ما غلامان با جمعیت بلوچیه خود بمدافعه آن بسر و مال پردازیم و اگر

بندگان اشرف تشریف فرمای قندهار و کابل گردند حتی الوسع بزر و لشکر معاونت مینمائیم و ملک شکارپور را که سابق و حال در تصرف مایان و میر سهراب خان بوده است با تمامی متعلقات آن بدل و جان بعوض اخراجات بندگان اشرف اقدس واگذاشته‌ایم علاوه برین دیره غازیخان را بتصرف آورده بقبضه ملازمان اشرف تفویض مینمائیم هرگاه اهالی حرم محترم درینجا تشریف فرما شوند از ملک ما غلامان هر جا که پسند خاطر مبارک باشد بلا عذر پیشکش مینمائیم و کفی بالله شهیدا فقط و همه میران مذکور مهرهای خود بر کاغذ و شقه مذکور ثبت نمودن سپرد سرکار اشرف نمودند بعد آن التماس کردند که هرگاه حق تعالی سرکار اشرف را مع الخیر والعافیه بر تخت سلطنت و کامرانی مشرف گرداند تمنای ما غلامان آنست که در مبادله اینخدمات مالیات متفرق ملک سند و ملک شکارپور که از قدیم الایام ادای آن بر ذمه آبا و اجداد غلامان مقرر و مستمر است نظر بذره پروری و الطاف گستری قبله عالم که در بیوت مخصوص بحال ما غلامان گردیده از ذمه غلامان معاف و مرفوع القلم گردد بندگان اشرف با بشرط وثوق و رسوخ مراتب مضمون فوق الذکر عهدنامه ایشان را نیز استحسانا قبول و منظور فرموده حسب استدعای میران مذکور رقم مبارک محتوی بر معافی مالیات مذکوره بآنها عنایت فرمودند چون مراتب معاهده از طرفین انضباط و انعقاد یافت دو سه یوم دیگر بندگان ما رونق افزای حیدرآباد بوده بعده عنان عزیمت را بسمت شکارپور معطوف فرمودند

وقایع سی و دوم مراجعت فرمودن بندگان از سند بشکارپور و قصد تسخیر ولایت افغانستان نمودن و آنچه بعد رخ داد

چون تسلی و تشفی خاطر اشرف بقسم کلام الهی و بعهد و پیمان بعضا من داران نام مبارک

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اطهار و اصحاب اخیار رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از تبرکات آنحضرت حاصل گردیده میران مذکور بسبب [illegible] از سرخ
سفید و گلیجاها و چیت و [illegible] و زربفت [illegible] و گلیمهای زری سندی و ابریشمی ملتانی
و [illegible] و نفائس نادره بنگاله [illegible] و ساعات و ظروف چینی و بلور
و شمشیرهای ایرانی و هندی و [illegible] مرصع و کاردها و سپرهای دانه نشان مصفای منقش [illegible]
هندی و بار طلا و مصحفها و کتابها و بیاضهای تحفه و اعلی و دو زنجیر فیل و [illegible] بعه عماری طلائی
و خیمهای بزرگ دیوانی بعه فرش ایرانی و دو ضرب توپ جلوی و غیره اشیا از نظر والا
گذرانیده بملازمان رکاب سعادت انتساب نیز مناسب حال هر یک تعارف و تحفهای نمودند
و صاحبکاران معتبر خود را بمعیت سیادت پناه میر اسمعیل شاه جهت خدمتگزاری بحضور اشرف اعلی
ورود [illegible] فرستادند بندگان همایون با کمال دلجمعی عازم سکارپور گردیدند و هنگام [illegible]
میر سهراب خان نزول میمنت شمول وقوع یافت میر مذکور نیز بسلام حاضر شده بطور سابق [illegible]
خاکساری خود ظاهر نموده انواع خدمتگاری بجا آورده عهدنامه بشرح عهدنامه میران حیدرآباد
نوشته و مهر کرده بحضور پر نور گذرانید که غلامان [illegible] بطور میران حیدرآباد بخدمت سرکار
حاضر [illegible] بعد از آن قطع مراحل و طی منازل فرموده رونق افزای سکارپور گردیده پیوسته
خاطر اشرف در ترقی آبادی و حق پرستی رعایا و برایا و جمع آوری لشکر و تدارک توپ
شاهی و تفنگ و [illegible] مصروف [illegible] دیگر [illegible] معتبران و وکلای میران موصوف نیز بمعیت تحائف
عرائض اخلاص [illegible] بحضور اشرف مشرف گشته [illegible] اذکار صداقت [illegible] و از حضور اشرف نیز
مشمول [illegible] استمالت نظام [illegible] و وکلاء معتبرین مذکورین شرف [illegible] چنانچه [illegible]

یکسال باین شیره و منوال صورت امضا پذیرفت بعد از عرضه مذکوره که بندگان با سامان لشکر را
ملاحظه فرمودند قریب پنجهزار سوار و چیزی پیاده مکمل و مسلح بتمام یراق و ده ضرب توپ
مع اسپ و اسباب و سامان ذخیره گوله و باروت از نظر اشرف گذشت لهذا انگلشی مقابله مدعی
تصور فرموده عنان عزیمت را بسمت ولایت کابل معطوف نمودن مصمم فرمودند چنانچه بمجرد
انتشار خبر نهضت سواران درانیه و قزلباشیه از طرف ولایت بحضور اشرف مشرف میگردید
اگرچه در آغاز عزیمت بندگان اشرف بالقصد تسخیر ملک ولایت میران مذکور شریک صلاح و تجویز
صواب و فلاح بودند مگر در ثانی که همدران آشنا مقدمه کج مج برپا کردند یعنی ازانطرف مستر
الفنستین صاحب بهادر جهت تشبیه دزدان آمدند و ازینطرف میران مذکور بوقوع آنمقدمه
هراسان و ترسان شده لشکرهای بلوچیه خود را بدانطرف فرستاده از دفور تردد و تشویش و
توهم بیش از بیش میر اسمعیل شاه را وکیل نموده نیز نزد مستر الفنستین بهادر فرستاده بودند بعضی از
شیاطین الانس نفتاس جنس خواه از بد النفسی و غلط اندیشی و خواه از بدخواهی و خباثت طینتی
که شیوه این گروه بی شکوه است فرصت یافته دروغها بر بافته وسوسه در صدور میران مذکور انداخته
و آنها را بدگمان ساخته از بندگان با تشویش متوهم گردانیدند که ملک سرکار نور اینقدر حاصل
و این پایه مداخل ندارد که بندگان پادشاه بمواجب و سامان سپاه خرج میکنند مبلغ یک لک سی هزار
روپیه بمصرف میرسانند یقین که بذریعه اینکه وابستگان ایشان در لودیانه امداد خرج از سرکار
انگریز بهادر میشود حتی که روزی ولیمحمد خان صاحبکار میران مذکور که بنفس خود بکمال صداقت و
اخلاص و ارادت خاص بخدمت بندگان اشرف یاد داشت محض باظهار صداقت بعرض اشرف
رسانید که میران سند باین وسوسه خاطر ترند اندیشه مند میباشند اینجانب هرچند بدلائل صحیحه تسلی

ایشان

میدهیم هرگز فرنگیان از این اندیشه تسلی نمی‌یابند بلکه میدانند و درین بیگمانند که صاحبان
انگریز بهادر و حضرت پادشاه بکیست و بلطایف الحیل میخواهند که ملک سند را متصرف شده
مایان را خراب سازند بندگان اشرف فرمودند که این اندیشه خطا و واهمه بیجا ایشان که کمر
بخدمتگاری بندگان ما بسته اند در حقیقت همچو بندگان ما خود را منسوب و محفوظ بدولت ابد مدت
صاحبان انگریز بهادر نموده‌اند لازم که ایشان را از همه جهتی تسلی تمام نمایید که ملک و مال شما بنوعی
از صدمه آفت و زوال مامون و مصئون خواهد بود باوجود دیگه ولیمحمد خان مذکور حسب ارشاد حضور
معمول داشت لیکن زنگ باطن میران مذکور بدستور باقی ماند چنانچه بار دیگر بعرض رسانید
که میران مذکور از طرف پادشاه هراس بیقیاس برداشته الحال وکیلان خود را در نزد عظیم خان
بکابل با نیم آذر فرستاده اند که اخراجات لشکر و تدارک سفر شما خواهد شد مایان همه آن میدهیم
لیکن خود را بزودی با سامان شایان خود برسانید که وقت از دست خواهد رفت یعنی ملک
سند بساختگی بندگان پادشاه بتصرف مردمان نصاری خواهد درآمد محمد عظیم خان اگرچه
اینمقدمه را فوز عظیم میدانست مگر واعیه اراده بر آنطرف نمیکرد بلکه بالکل حوصله آمدن نداشت تا آنکه
آنجماعه پر فسوس بانواع تملق و چاپلوس تو بتو بارسال رسل و رسائل عظیم خان را تا احمد شاهی آوردند
چونکه طاقت و استطاعت نداشت عرصه سه ماه در احمد شاهی توقف نموده قدم جرات پیش
نمیتوانست گذاشت تا آنکه اینجماعه بیهمت بدعهد چین پیشه بوعده و وعید بسیار خواه نخواه
او را بجد و جهد ملوچستان رسانیدند درانحال میران مذکور نیز از حیدرآباد با لشکر ملوچیه و افواج
قلعه خود از دریای سند عبور نموده بقصبه لارکانه رسیده توقف نمودند و میر سهراب خان نیز
از خیرپور با جمعیت مالوسه نزدیک دو درکه داشت متحرک گردید و از دریای سند عبور نموده با میران مذکور

ملحق گردید طرفه اینکه بظاهر اینهمه عزم و سامان و جمعیت برای معاونت و مرافقت بندگان اشرف وا
مینمودند و در باطن کمر بنا وفقت استوار داشته مکرر و متواتر برای تسلی خاطر محمد عظیم خان
ملازمان و قاصدان سر و خفا میفرستادند لهذا محمد عظیم خان بعد از اطلاع این مقدمه از دره
بولان عبور نموده داخل محال کچهی گردید در آنوقت بندگان ما نیز با جمعیت و سامان خود از شکارپور
بداعیه جنگ با جماعه بعهد و پیمان شکن یعنی وکلای میران سندی کوچ فرموده در بیرون شهر نزول
فرمودند از استماع خبر نزول بندگان اشرف با سپاه محمد عظیم خان که اکثر آرزوی عتبه بوسی درگاه
فلک ارتفاع داشتند و اینچنین روز فیروز را بدعا و التجا در صباح و رواح از درگاه حضرت
ذوالکبریا میخواستند روز مره پنج سوار و ده سوار فرار نموده برکاب اشرف میرسیدند بمشاهده
اینصورت و معاینه این حقیقت محمد عظیم خان اندیشید که اگر برابر بطرف شکارپور عزم پیما گردید خواهم
البته تمام لشکرم بیکبارگی برگشته بحضور بندگان پادشاه والاجاه مشرف خواهند شد بنابر آن
بصوابدید بعضی ارکان و ایمای خفیه میران ظاهر صدق باطن خذلان راه راست را چپ و یکطرف
گذاشته بسمت لارکانه بطرف لشکر میران رفت بندگان ما نیز بدریافت این واپسی دیگر
از آنجا اشهب عزیمت را بمقابل محمد عظیم خان و لشکر سندیان شست بیان عیسی نموده بفاصله
بیست کروه نزول اجلال فرمودند و در آنجا نیز علی الدوام صبح تا شام از لشکر محمد عظیم خان سی
چهل سوار گریخته باردوی معلی می پیوستند چون وعده‌های متعدده و اقرارهای مکرره بعبادات
مستحکم مشهوره که میران سند بمحمد عظیم خان نموده و او را طلبیده بودند بنابر اختلاف آراء در اوان
ایفای آن تفاوت و تقاصر افتاده بناء علیه میران مذکور با اظهار استغنا از دست آن مغرور
آدمان معتبر و مقربان معتمد نزد خود را بمعه انگشترهای دست خود بحضور پرنور فرستاده

عرض نمودند که فرصت تحریر عرائض بغایت تنگ و پای غلامان از حصول شرفیابی حضور پرنور
دریبوقت نهایت لنگ است درینصورت امید از پیشگاه تفقد پایگاه خاقانی آنکه سرکار
اشرف اعلی بزودی از منزلگاه کوچ فرما شده تا فردا سایهٔ قدوم عاطفت لزوم را بفرق
فدویان ارزانی فرمایند که علی الصباح با محمد عظیم خان خدیعت آهنگ سامان تقریب جنگ است
واگر بر تقدیر بواسطهٔ کم طالعی ما هواخواهان بندگان والاشان مسئولهٔ غلامان را منظور خاطر
اقدس نفرموده بشرف قدوم میمنت لزوم اردوی غلامان خاکسار را رشک صفحهٔ گلزار
نسازند یعنی نوعی اعراض و اغماض را منظور نظر اشرف فرمایند درانحال گلهٔ بندگان اشرف
از طرف غلامان بالکل برطرف خواهد بود و ما غلامان بدنام جهان نباشیم چرا که در ینباب
ارتکاب کم التفاتی از حضور ساطع النور خواهد بود بندگان یا کشتهٔ خون اعدا و متمنی
التجای میران بیوفا بودند مجرد استماع شباشب کوچ فرما شده علی الصباح رونق افزای
لشکر بلوچیه گردیدند محمد عظیم خان بمجرد شنیدن رونق افروزی رایات عالیات بندگان با
بلشکر سندیان بیوفا متوهم ترک عهد و میثاق آنطائفهٔ پرنفاق بغایت بیدست و پا و سراسیمه
بیجا شده مجبوراً حبیب الله خان پسر خود را بمعیت جبار خان برادر خود بطریق الحاح و اخلاص
شعاری بل بصد عجز و خاکساری در خیمهٔ میران مذکور فرستاده ملتمس و ملتجی گردید که الحال [illegible]
مقتضا و مرضی خاطر ایشان باشد سر بسر و چشم قبول منظور خواهد بود لیکن شما خوب
میدانید که از پشاور تا اینجا لکها روپیه بمصرف رسانیده صرف باستدعا و التجای شما قطع
مسافت بعیده نموده در ینجا رسیده ام و الا خود هرگز سر این عزم نداشتم اگر بندگان [illegible]
قصد ولایت مینمودند البته در همان ولایت حوصلهٔ خود را آزموده میشد تا بهر کسی [illegible]

از روی فضل و عطا میداد میداد مگر الحال اختیار دارید که ما را دست بسته بجناب پادشاه
میسپارید یا ملاحظهٔ عهد خود نموده آبروی ما را نگاه میدارید چون در حقیقت میران بهادر با محمد عظیم خان
عهدها بسته و خود او را طلبیده بودند بلکه اینهمه نیرنگ سازی و روباه بازی هم ساخته و پرداخته
خود آنها بود بنابران روز دیگر بوقت صبح ولیمحمد خان نام وکیل خود را بخدمت سرکار فرستاده
عرض نمودند که الحال که پسر محمد عظیم خان و برادر او بخیمه بایان بعذر و التجا آمده اند مرضی مبارک
سرکار چیست بندگان با وکیل مذکور ارشاد فرمودند که اول با بندگان با چه عهدها کردند
و در ثانی از باعث بدگمانی چه بظهور رسانیدند بالفعل چگونه و بکدام روی و خوی عرض
و مصلحت میخواهند آیا موجب اینهمه زبانسازی و زبان بازی چه باشد وکیل مذکور بعد
که بحضور فیض گنجور داشت بعرض رسانید که قبلهٔ عالم و عالمیان این همه مکر و فریب و زرق و
اینطائفه است بلکه بدانست این عقیدت کیش هرگاه محمد عظیم خان همه یکنفر شاطر خویش
ولایت قصد این ملک میکرد هم این گروه بی پیمان او را بهم نمیزدند زیرا که طلبیده
آورده خود شان بود در این امر سرکار اقدس خود عقل عالم اند و نسبت بغلام بهتر دانسته
و میدانند بعد این سوال و جواب وکیل مذکور مرخص شده روز دیگر باز بحضور رسیده عرض
که میران بهادر میفرمایند که فعلا بنگ بلوچی که گریبان گیر غلامان شده اگر بندگان اقدس [illegible]
[illegible] محمد عظیم خان را [illegible]
سازیم تا بولایت مراجعت نماید و باز بندگان پادشاه در سکهر رونق تشریف ارزانی
فرمایند و تأکید در آنحال مرضی مبارک باشد از منظر فیض بجا آورده شود البته اولی و احسن
خواهد بود در استماع این تمنای واهی صاحب رای اشرف که آگاهی گردید که اقوام سندیان بدگمان

چنانچه بود

دروغ ایقان ضرور با محمد عظیم خان اتفاق نموده عهد و میثاق کرده اند و آنچه بد نهادی و
کج بنیادی در بواطن خود ها تا حال مستتر و مضمر داشتند اکنون علانیه ظاهر و باهر ساختند
درینحال بخاطر رسید که اگر تنها لشکر محمد عظیم خان میبود که جمعیتش نهایت هفت هزار سوار است
البته بخوبی مقابله و سرکوبی او کرده میشد تا آنچه ارادهٔ الهی میبود از فتح و شکست احد الطرفین
بظهور می پیوست اما چه علاج که الوس سندیان قریب لک سوار و پیاده از بلوچان و غیرهم
مجتمع گردیده اند و از هر طرف گذرهای دریای سند هم بدست تصرف آن مردم است اگر با نهم
صرف به توکل قصد محاربه و مجادله کرده شود سود مند نخواهد بود چرا که مردم ملکی در کمال نفاق
و بد باطنی نشسته و کمر بسته اند و هم در آن اثنا بعضی از هوا خواهان و جمعی از غلامان که ربقهٔ اطاعت
چون رشتهٔ جان پیوسته بگردن فدویت ایقان استوار میداشتند عرض نمودند که امیران سند
کمر بمخالفت مستحکم دارند نشود که از منافقت نقصان دیگر باقدس برسانند یا دستگیر دست مخالف
بدگهر سازند در خصوص خود را ازین معرکه نفاق کشیدن و بالفعل تدارک این مواد درست
موقوف بر آن فرصت پسندیدن و جان خویش را ازین مهلکه بسلامت و امانت آوردن
اولی و انسب است لهذا سخن میران را که قابل قبول خاطر حق پژوه بندگان باشد و با هیچ منظور نمود
و بصلاح وقت از دریای سند عبور فرمودند هرگاه میران مذکور از این واقعه خبر یافتند از آنجا که
ایشان یقین ما حصول آنجا نه فضول بود فی الفور برای زمانه سازی مبالغ چند هزار روپیه نقد معه
آدم معتبر خود بحضور انور فرستاده عرض نمودند که کوٹ میرل نیز قریب یک لک روپیه دارد
پیشکش بندگان والا نموده هم سرکار والا در آنجا نزول اجلال فرموده توقف فرمایند که آن

مُلک خود سرکار اشرف میباشد محمد عظیم خان عنقریب از شکارپور مراجعت بولایت خواهد کرد
سرکار عالی بلا خدشه باز تشریف فرما و رونق افزای شکارپور شوند آن از آنجاکه از ابتدا تا انتها
راستی و درستی موافق عهد و میثاق در قول و فعل آن گروه پُر نفاق ندیده بلکه پیوسته عهد شکنی
و بیوفائی بملاحظهٔ اشرف ما رسیده بود لهذا اعتماد و اعتبار را از قول و قرار آن گروه فُجّار
ساقط و برکنار دانسته و جواب صاف مُشعر بعدم قبول مسئول آنگروه بوالفضول سراسر کذب
گزاف داده اولی و احسن چنان نمود که خود را با غلامان فدویت بنیان و ملازمان سراسر عبودیت
ایقان ازین مجمع منافقان کشیده بمُلک دوستان یعنی لودیانه امنیت کاشانه رسانیده شود
و این عقدهٔ سربسته را که مصدّق تعمیل جمیل قول اینست سه اى که در حفظ عهد پابندی ؛
یار بگذار و قتل کن بندی ؛ در صندوق ضمیر توکّل تصویر داشته کشودش بزبان دیگر موقوف
گذاشته آید زیرا که یار زنده و صحبت باقی گفته اند امید بجناب حق سبحانه جلّ شانه آنست که
قبل از آنکه رشتهٔ حیات مُستعار بمقراض اجل مقدّر آفریدگار منقطع گردد حضرت ملک علام
انتقام این آثام از ان گروه گمنام زشت انجام بخواسته تام و تمام هم از دست حق پرست این
مستهام بانجام رساند تا آرزوی دل کشیده و روی شاهد مقصود بحسب دلخواه دیده شود انه
علی کل شئ قدیر بعده بندگان ما از آنجا کوچ در کوچ فرموده رونق شکارپور شدند راجهٔ شکارپور
ضیافتها و پیشکشها و تحائف متنوعه از نظر مبارک گذرانیده سرکار اشرف با نیز خلعت فاخره
بمعه یکزنجیر فیل با و مرحمت فرموده و بلد راه از آنجا همراه گرفته رونق افزای پوکران گردید
جهت نعلبندی اسپان و رسیدن بعضی اسباب و سامان که پس مانده بود دو یوم توقف آنجا
اتّفاق افتاد مگر راجهٔ پوکران هیچ انسانیت و لیاقت نداشت خدمت و صداقت و اظهار

آدمیت برطرف که از دنارت و دون فطرتی بوقت شب دزدان را در طویلهٔ سرکار فرستاده دو راس
اسپ را دزدی کرده بُردند چون براجهٔ مذکور اطلاع نموده شد اول عذر و حیله نموده بعده عهدهٔ
تلاش دزدان گرفته چون بندگان ما از آنجا کوچ فرما شدند در آنحال تحفه جات چند بذریعهٔ معتبران
خود بحضور انور فرستاد چونکه بی لیاقت بود لهذا منظور نظر اشرف نگشته واپس کرده شد مگر بعد از
چند روز اسپان مسروقه را بدست نوکران خود از عقب بحضور فرستاد چون قدوم میمنت لزوم
رونق افزای جودهپور گردید راجه جودهپور پیشکشها و نذرانها از نظر گذرانیده التماس کرد که
چندگاه حضور والا بنده خانه را بوجود سعادت نمود رونق و بها افزایند تا کلاه گوشهٔ
اندکی مرتفع شود و کمترین بجان نثاری و خدمتگاری خود را بین الاقران والامثال سرافراز
میگرداند چونکه ورود بوده بانه بردی مصمم خاطر دریا مقاطر بود لهذا یک یوم مقام فرموده
عنان عزیمت باستانهٔ شریفه زیارت بابرکت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله
سره و [illegible] بجانب اجمیر شریف معطوف فرمودیم بورود آنجا شرف زیارت
مشرفه را دریافته مبلغ یکهزار روپیه برای خادمان و خرچ شمع و چراغ آن خیر البقاع داده
و از آنجا کوچ فرما شده وارد جهنگر گردیدیم راجه جهنگر پیشکشها و نذرها از نظر
گذرانیده و شیوهٔ رفاه خاطر حضور پر نور بوده حسن سلوک بوجه احسن بجا آورد از آنجا قطع
وطی مراحل فرموده بمسافت شش کروهی شاه جهان آباد نزول اجلال فرمودیم چنانچه در آن
منزل بنابر اتفاق توقف جهت [illegible] باربرداری [illegible] اتفاق افتاده
جاه و جلالی اعنی اکبر بادشاه نهایت [illegible] عنایت مهمانداری بقدر منزلت شناسی بندگان
اشرف را بجا آوردند بلکه خاطر مواحدت مظاهر بندگان ما را از خود باحسن الوجوه رضامند

وخشنود گردانیدند آنگاه از آنجا منزل بمنزل طی مراحل فرموده مع الخیر والعافیه وارد لودیانه گردیدیم

خاتمه بر دانایان دیانت شعار و بینایان صفحهٔ لیل و نهار مخفی و مستور نخواهد بود که جهد و تکاپوئی که میزان حوصلهٔ بشریت نگنجد و تردد و جستجوئی که بپلهٔ قوت و همت هیچ صاحب دولت و شوکتی فی زماننا درنگنجد این محتاج مراحم حضرت یزدان از ابتدای جلوس براورنگ شهریاری و کشورکشائی بسرمایهٔ اندک و بسیار بارها باقتضای حصول مامول اختیار نموده دقیقه از دقائق فنون جهانبانی و جهان کشائی و تتمه از شرائط رزم پاشی و لشکرآرائی فرو نگذاشته بلکه از جان و مال در هیچ وقت و هیچ حال هرگز صرفه و خیال نداشته زحمت و خواری و رنج و مشقت صحرانوردی را بامید سرانجام کام عیش مدام و راحت تمام تصور داشته دلی الدوام در عالم تحصیل گوهر مرام بیم و الم را سرمایهٔ گنج و نعم انگاشت لیکن چون توان کرد که کلید گوهر آمال در حقیقت در قبضهٔ اختیار ید قدرت ارادت حضرت داور بیهمال است نه موقوف بصرف و صرفه سیم و مال یا موکول بهمت و کثرت مال و رجال باوصف اینهمه از آنجا که فضل و عنایت او تعالی جل شانه عام و لطف و کرمش بحال خاص و عام تمام است بنابر علی هذا هنوز آرزوی کام در کام مرام این مستهام باستحکام و منزل ارادت پیشه دل از باده شوق و تمنا مدام در جام ست تا جان سوار اسپ تن است ای شجاع هرگز مکن عنان امید از کف رها ❊ صد بار اگر دولت شکند چرخ دون ❊ باز ش به بند بر کرم باری خدا ❊ از مالک ملوک و ملائک بعید نیست ❊ گر آرزوی بنده سائل کند عطا ❊ تمام

تمام گشت بعون خدای عز و جل ❊ ز کوشش قلم سیف فقیر الملک

وقایع سال سی و سوم

شروع دفتر ثانی

وقایع سی و سوم عزیمت بندگان عالی بارادهٔ تسخیر ولایت قندهار و کابل وغیره بطرف شکارپور و سند از شهر لودیانه

ازانجاکه از بدو دور چرخ دوار و بدایت گردش لیل و نهار سلاطین با تاج و نگین [illegible] بارادهٔ خالق ما و طین قضا وار کمان سعی و تردد در دست داشته در اسعاف حصول مآرب کیش عزم و حرکت را از تیر توکل انباشته اند اگر فتوری از گردش سال و ماه و دهور برخلاف مرکوز و منظور صورت ظهور نماید چه نقصان و اگر شنوجی از سفله پروری روزگار زود کار در روز کار روزگار شان راه یابد چه زیان زیرا که مزاج رواج کامیابی [illegible] دهر دون پرور را درد خمار ناکامی مدام در قفا و رواج رنج و محنت دار پنج راحج راحت و مسرت دوام در پی هویدا شرح اینمقال و بیان این اجمال آنکه چون بعد از مراجعت بهندوستان که بواسطهٔ بیوفائی سندیان سست پیمان عنوبستوا اعلان یافته بود سالی چند بندگان همایون بالنجوای قید المبار اشد من قید الحدید سایه افکن سواکن قصبهٔ لودیانه ماندند شاهباز همت والا از آغاز فطرت دست نشین طبیعت معلی بود باز بقصد صید افکنی طائر وجود مخالفین در طپیدن و پر پرواز گشودن آمد بنابر علی هذا عند ظهور این منظور استدراکا علی وثوق الاعتقاد ارشاد قوی بنیاد بنابر تعهد و تعمیل امر جلیل خدمتگاری بعالیجاه نظام الملک میر مراد علیخان والی حیدرآباد و سند که ابا عن جد محکوم و منقاد فرمان قضا جریان ابد بنیاد میبود بذریعهٔ دستخط آفتاب شوکت شرف صدور و عز نفاذ یافت عالیجاه

معظّم الیه بدریافت مضمون مثال قضا تمثال بندگان ظل سبحانی معروض مقتبسان انوار جلال خاقانی نمود که ع بدین مژده گر جان فشانم رواست ٭ که این مژده آسایش جان ماست ٭ هرگاه فی الواقع حرکت مواکب گردون مراکب بندگان خداوند خدایگان بعزم تسخیر ممالک خراسان دست دهد البته هنگام نزول اجلال آرکین دولت قاهره بملک شکارپور سرو برگی که فدوی عبودیت دستور را باشد بلا ریب و قصور نثار بارگاه فلک پایگاه حضور مینمایم هرگاه اقرار صداقت و خدمتگاری و آثار اطاعت و فدویت شعاری از فحوای معروضهٔ عالیجاه مزبور رسید بندگان همایون نیز حکم تهیهٔ سامان سفر و نگهداشت سوار و پیاده لشکر فرموده باسترضای صاحبان عالیشان انگریز بهادر در تاریخ ششم شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۲۱۱ هجریه از مقام خیریت انجام لودیانهٔ میمنت کاشانه بساعت اسعد دار البهجه تحرک رایات ظفر آیات فرموده موضع جودی میمن ملاقهٔ لودیانه را مخیم سرادقات عظمت و اجلال و مضرب خیام سپهر مثال گردانیدند با وجود دست تنگی کیسه تهی که عقل اولوا الالباب از ملاحظهٔ آن دست تحیر زیر زنخ گذارد جمع آوری لشکر و اسباب و فراهمی سامان جزائر و اتواب بارکاب فرمودند آوازهٔ عزیمت بندگان گیتی ستان چون بگوش جهانیان رسید رنجیت سنگه بهادر والی لاهور بنا بر تلافی قدم اگر کیه مافات سلسله جنبان اتحاد و مقتضی تجدید آیات ارتباط گردید قاضی ملا محمد ... را که بزیور علم و ادب و ظهور انواع فضل و حسب ممتاز بحضور و بزمهٔ پیش نیازی مشرف و مخصوص داشته با صحیفهٔ محبت و وداد بر آنکه ... خواهش بلا کم و نقصان لسانا بمعرض اعلان آورد خلاصة الکلام آنکه والی مذکور بدینوسیله بعد از استکشاف کوائف الفت و ائتلاف نزدیک و دور کلمات رنگین و عبارات دلنشین بآن نهج و آئین بر لوح خاطر

دربارهٔ

در یا مقاطر آسمان تمکین ثبت نمود که اگر وثیقهٔ مؤلفهٔ موافق مرضی سرکارین از طرفین بقلم
مواحدت رقم در آید این محبت آیت بسبیل یگانگی یک لک و بیست و پنجهزار روپیه بصیغهٔ
معاضدت و مددکاری با علیحضرت خاقانی دستیاری مینمایم از آنجا که مرآت ضمیر
بندگان ما از غبار و کدورت نفاق صاف و آوازهٔ گذشت و اتفاق همایون ما قاف تا
قاف است بنابر مصلحت وقت و حصول کام و سربراهی بعضی مطالب و مرام در انتظام این اقرار
و انصرام این کار درکار شد بعد از آن میان عبد الصمد جیو کشمیری را که در فن دلالی در و جواهر
بحر و کان شهرهٔ آفاق و در چرب زبانی و کاردانی بحضور ارکان و اعیان این اوطان
یگانه و طاق است باتفاق عالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی سرکار ما که بنابر انصرام بعضی
امور ضرور بجانب امرتسر و لاهور مقرر و مامور بود بطریق وکالت بحضور فیض گنجور بادشاه
وکیل مسطور به درگاه بقعهٔ علیه جبهه سا گردیده خاک آستان فیض نشان را چون کحل جواهر در
دیدهٔ صدق کشید طلسم سربستهٔ خزائن نوید و یگانگی را بوضع شایسته و نهج بایسته کشاده چنانچه
در هنگام رخصت از پیشگاه مباهات بتخصیص عالیجاه عبد الشکور خان درانی اسحاق زائی مختار کار
سرکار والا را بندگان ما نیز بحسب تمنای او باتفاق بنابر ارتباط مراتب یکجهتی و وفاق
و انضباط شرائط عهود و میثاق همسیاق ساختند راجهای اینملک نیز هر یک حسب لیاقت
و استطاعت در خدمتگاری سرو قامت اخلاص اقامت خود ها را چون آفتاب علم ساختند
چنانکه خدمتگاری و اخلاص شعاری هر یک نقوش صفحهٔ خاطر انور و منطبع لوح ضمیر منیر
خورشید منظر است غرض بعد از قطع چند منزل که آفتاب دولت قدوم میمنت لزوم ما در
مالیر کوتله نور افشان گردید نوابان و رؤسای آنمکان که از قوم افغان و پرورش یافته

از حضرت شاه دوران اند بحسب طاقت و وسع استطاعت بتمام حسن ارادت در خدمتگزاری
بیکپا ایستادند چون موکب فیروزی کوکب در مقام فیروزپور قدم ظهور نهاد میان عبد الصمد
مذکور و رای کشنچند وکیل جلیل والی لاهور با تحفه و تحائف اخلاص ردائف باتفاق عالیجاه
ملا عبد الشکور خان بحضور اشرف مشرف گردیده پرده از روی شاهد مدعا بر کشودند یعنی که مبلغ
موعود بعد عبور دریای سند رسیده و موعود داشتند اگر در وثیقه مطلبی که مقتضای خاطر ماست
داخل و مبلغ را کارکنان سرکار همایون بلا قصور وصول نمایند از آنجا که انصرام مطلب مذکور
بنا بر تحقیق در آن مضیق تعویق ماند لهذا سفیرگان حسب الترخیص حضور مراجع بجانب لاهور د
آرا کین دولت و جاه صحرای موضع ممروت را تفاخر پیرای عالم حور گردانیدند نواب جلال الدین خان
قصوری و پیر ابراهیم خان در خدمتگاری بنظر سلیمانی مور مثال حاضر و استوار مانده از عنایات
شاهنشهی بخلعت و مثال خورشید تمثال مفتخر و مستمال گردیدند کپتان کلاد مارتین و ... صاحب بهادر
پتیکل ایجنت لودیانه و کپتان ویکنس صاحب بهادر که از سفر بهاولپور مراجعت نموده در آن موضع
شرف اندوز حضور فیض گنجور گردیدند از ملاحظه آراستگی پلاتن نو ساخته و جمعیت و پیراستگی
باقی سامانه زبان بتحسین کشودند از نهایت انشراح کپتان کلاد مارتین موصوف هر یک از خدمتگاران
و ارکان سرکار اشرف بنظر خوشتر پیش آمده آنچه درین باره و خویش تسلی و دلجوئی بیش از بیش میداد
ملا عبد الشکور خان نیز از دریای لاهور گذشته در موضع راناوتو بحضور فیض ظهور مشرف
شده درهای اسرار پادشاهی را آویزه گوش اخلاص نیوش ساخته و باز اوامر و نواهی ...
شاهنشهی به پرده گوش ارادت گوش اندوخته موافق حکم قضا توام براه معاودت لودیانه
در پیش گرفت هرگاه عسکر ظفر پیکر از آنجا حرکت نموده بعد از قطع منازل لوای همت ...

در بلدهٔ بهاولپور افراخت بهاول خان از بیخبری آن زمان اگرچه عادات مستقیمهٔ سنوات سابقه
بساط خدمتگاری مستمره را منبسط ساخت لیکن با وجودیکه بحر لطف و مهربانی بندگان
سپهر ارکان ما بجال عبودیت امتثالش موج خیز بود مگر نامبرده با آرزوی ارشاد حصول
شرف اندوزی حضور پرنور بمکان خالی از غیر و تشویش بوفور احتیاط بیگانه و خویش نهایت
جاهد و عرق ریز چونکه ظهور این اکراه بلا ریب و اشتباه بخاطر اقدس والا محض از تقاضای
خردسالی او متصور و هویدا بود لهذا بندگان ما بحسب تمنای خان مذکور خارج از لشکرگاه
بل بمفاصلهٔ دو سه کروه دور جریده آسا رونق آرا گردیده خان مذکور را با انبوه سوار و
پیاده حکم حاضر شدن بحضور تفقد دستور فرمودند خان مذکور بکردار ادب شناسان و طریق
خردمندان حاضر گشته در جنب مقربان پایهٔ سریر گردون نظیر ایستاده مستفیض اکتساب سعادت و
اعزاز دولت مناصرت گردیده سلامانه و پیشکش خود را از اسپ و اشتر با ساز طلا و نقره و
زر نقدیه و اجناس نفیسه بکیفیت قوپ بحضور انور گذرانیده بخلعت فاخره سرافراز و از تلطفات
خسروانه ممتحن و ممتاز گردید تا زمانیکه عساکر منصوره در متعلقهٔ او سبک عنان و گران رکاب بوده
منزل بمنزل سیورسات مستمره و آلات و اشیای ضروریهٔ مطلوبه را وکلای او که در رکاب
خورشید نصاب فیض یاب بودند بمقدار دستیاب میرسانیدند چون از نزول سرادق جاه و
جلال خاقانی سرزمین موضع منزل کوت از زینت و آراستگی دید سر همسری از ریاض ارم کشید
از آنجا که موضع مذکور در ریاست میران سندیه و خیرپور مشتهر گشت لهذا وکلای ایشان در آنجا
حاضر گشته هریک منتظر فرمان قضا جریان شدند اما از روی عجز و انکسار معروض اظهار آوردند
که در زمانیکه کلبانگ تهنیت حرکت موکب همایون آثار از انجمن آرایان فلک مینا گون حصار

بگوش صغار و کبار این دیار رسید نزدیک بود که آقایان فدویان گوهر جان بر قدم مژده رسان
نثار کنند لیکن درین نزدیکی از نزدیکی لشکر فیروزی اثر آب تشویر صد چندبره از سر برنا و پیر ایشان گذشته
و محمل امید را بر ناقهٔ یاس و تحسیر بسته عرض رسا میگردند که ملک شکارپور قابل طرح اقامت لشکر
منصور نیست و مردم بلوچیه از خوف باطنیه و بیم ملاحظهٔ شکوه عالم ستوه ظاهریه حضرت خاقانیه
خود را از خدمتگاری و اطاعت فدویان معذور ساخته بلکه پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده
در مقام قتال و جدال ایستاده اند تمنای هواخواهان عبودیت بنیان آنکه اگر لطف پادشاهی
و اشفاق شاهنشاهی شامل حال و کافل احوال این فدویان ذره مثال باشد ایام توقف ارکان دولت را
در شکارپور تفویض باختیار ما و مبلغی که از راه خدمتگاری بنظر خورشید منظر بگذرانیم هم بدون
تصدیع تقاضا باشد از فحوای کلمات مبادرت انگیز و مفروضات جسارت آمیز ایشان بندگان را
ظاهر و روشن گردید که این دلیری و لااوری از شامت کیفیت عاقبت نااندیشی از هر حیثیت با وجود آن
بندگان باپیمای عقل مصلحت شناس که چراغ راه مقصود فروغ است بحکم ضرورت نقش اجابت
بر صفحهٔ وقت [illegible] وکلای مذکور و [illegible] اینکه موکب فیروزی کوکب
در شکارپور زیاده از پانزده روز رونق افروز نباشد و ارکان دولت زیاده از چهل و
هشت هزار روپیه بعنوان خدمتگاری که ادای آن بعد و قسط یعنی در حین سکون و حرکت
واجب [illegible] نکنند و ملک سند و شکارپور پیوسته بصیغهٔ تیول و جاگیر نسلاً بعد
نسل متعلق باشد مشروط باین شروط که اگر بعضی حضرت [illegible] باغی [illegible]
سلطنت آبا نگ نزاع و مخالفت [illegible] پرداخته و [illegible] دستان شاه شاهان خلافت را
زرا تاج کلهای مدام مرام مستدام تر دماغ یافته شود و تکلیف مالیه فدویان گاهی نیابند فقط

نوشته گرفته جز بازوی اعتبار خود نمودند بعده از آنجا فوج دریا موج کوچ کرده دوم روز
برلب دریای سند زینت افروز شدند چونکه دران موسم از باعث طغیان آب وسعت دریای
سند چون کف ارباب کرم و دل اصحاب همم حکم خیمهٔ سحاب داشت بلکه آنقدر بود که کنارش
نمی‌نمود یعنی از تلاطم امواجش کشتی فلک واژگون و از تراکم آوازش دل ملاح ناخدا ترس
پرخون غرض در آن اماکن غیر معمور زکلای مذکور سفاین موفور جمع و حاضر حضور پرنور کرده
افواج بحر امواج را از شیلهٔ آب که در آن هم کشتی دل آشنایان عالم آب چون کاسهٔ حباب
از خوف شکست هیچ و تاب داشت گذرانیده در میان دو دریا منزل نشین ساختند بندگان
بتصور آنکه اگر ذات اقدس از ریزش نیسان دلجمعی بانضمام افواج بحر امواج گوهر صدف
آن دو دریا شوند مبادا از دلتنگی زکلای گم غواص ارادهٔ والا در بحر فکر و اندیشه
تباه غوطه بیراگر دانند بناء علی هذا توکلت علی الله گفته و آیهٔ کریمهٔ بسم الله مجریها و مرسٰها
بر زبان صدق ترجمان آورده نوح کردار قدم در کشتی گذاشتند و چهار ضرب توپ و یک نام
زنگی را با سپاهیانش که معدودی چند بودند همراه برداشتند زکلای سندیان هنوز در منزل
میان دو دریا بندگان همایون والا زینت بخش و رونق افزا خواهند شد بندگان عالی در حالیکه
قریب بدریای اعظم رسیدند بملاح ارشاد فرمودند که اگر الحال درنگ و توقف خواهی ورزید
رخت حیات از سر خواهی کشید و لقمهٔ نهنگ بحر غضب شاهی خواهی گردید ملاح بافلاح چندانکه
طناب عذر و الحاح در آب اضطرار کشید صورت نجات جز برپای کشتی در دهن نهنگ لاعلاج
کشتی را در دریای عظیم سر داد و چندین دل بر مرگ نهاد هرگاه چهرهٔ شاهد ... آفتاب
زرین نقاب در پردهٔ ظلام شام متواری گردید و زنگی شب از رخسار ... سیاه ...

صفحهٔ روی آفاق کشید از تموّج دریای خونخوار و از بخار و غبار بحار دخان رسیده حواس
خمسهٔ ملّاح مسلوب نمیداند نشان راه مطلوب غرضکه خیلی از شب کشتی بی اختیار
بسوی مخالف کنار اصرار داشت چون بندگان ما بغور توجّه فرمودند دیدند که ملّاح از عقل
بیگانه بهر طرف چون دیوانه نظاره دارد سه چشمش بستاره آشنائی نه دلش بکناره رسا
نه نزدیک بود که کشتی با همه کس غرق و آنگه بندگان ما از سوی مقصد هزار فرسخ فرق شود
فی الفور بندگان ما طرف مقصود را بیک نام فرنگی نمودند نام مرج چونکه از ملّاحی اندک سررشته
داشت لهذا کشتی را بسوی مطلب بهزار رنج و تعب برده تا علی الصباح بلطف و عنایت حضرت
فالق الاصباح کشتی بساحل مراد رسید وکلای مذکور چون سفوح این واقعه شنیدند انگشت
تحیّر بدندان تفکّر گزیدند بعد از آن چابکی بکار برده لشکر و الواب توپ و اسباب را در عرصه
دو سه روز عبور ساختند غرض از آنجا آفتاب دولت و اقبال طالع شده در سمت الرأس بنگاله
نورافشان گردید اعنی اوّلا باغ شاهی و چونکه در آنجا از تراکم اشجار فضائی نبود ثانیا
باغ شهزاده سلیمان متّصل دریای مشرقی بنگاله از نزول اجلال مواکب انجم مثال رشک
فردوس و جنان شد اگرچه وکلای بدشعار در مقابل دشمن قوی ناپایدار اعنی دریای بی کنار
آبروی خود را از سخت گیری آب کردار ریختند امّا کار بندگان ما که ساخته و پرداخته کارساز
بی انباز بود بر همه کس روشن و بر عالمی عیان و مبرهن شد که چگونه خاک خرابی عاقبت
بر سر خود ریختند راست گفته است هر که گفته است ع سخت میگیرد خدا بر مردمان سخت گیر
غرض چندی که ایام موعود گذشت بندگان ما بوکلا ارشاد نمودند که از مبلغ مستعینها
که قسط اوّل باید در حین ورود ادا مینمودند تا بحال دیناری نیاورده اند الحال قریب است که

ایام موعود منقضی گردد با وجود این در خواب غفلت مانده اید چه جای قسط ثانی که
در رسانیدن قسط اول هم نپرداختید تا که کلمات سخت و درشت استماع کردید
عالیجاه نظام الملک میر مراد علیخان که ملاحظه آداب بادشاهی میداشت و علم مفاخرت
در میدان خدمتگاری اید دولت ابد شوکت پیوسته می افراشت نیرنگ زمانه و بازی
روزگار دوگانه را بسی دیده و آزموده بود و کلگونی چهره رفعت جاه خود را از آب و هوای
این دولت ابد مدت شمرده عمدة الملاقاة فضیلت پناه قاضی ملا محمد حسن خان [illegible] که برای
سفارت مامور گشته بود گفت که از زبان عقیدت بیان فدوی عبودیت دستور بحضور
فیض گنجور معروض دارید که این موسم موسم گرما است که از تابش آفتاب دل سنگ آب میشود
تند بار در موسم سرماه و آغاز فصل سرما مناسب دیگر است اینملک در حقیقت ملک خاص بادشاهی هست
فدوی بموجب معروضه اعتقاد مفروضه خویش خود را از خدمتگاری و جان نثاری در حق
معذور و معاف نمیدارم اینقدر هست که بعزیمت افغانستان حضرت خدیو جهان را ضرور
اگر میرزایان خیر نور از تقاضای خردسالی که هنوز بوی شیر از دهن ایشان نرفته و دست تربیت
دایه از سر ایشان دور نشده در عزم موکب همایون جلدی نمایند و ایام موعود ولی شبات
که دو کلای ناسزا بنابر گرمی بازار خود ها درین راه بیمعنی گرم رو ساخته اند بر زبان آورند
ارکین دولت در جواب ارشاد فرمایند که قطع نظر از آنکه اینملک ملک پادشاهی است
و تسلیما علی هذا که بندگان همایون ها عوض جاگیر شما عنایت کرده اند الحال بالفعل بجهد
متعلقه فدوی اخلاص نشان میر مراد علیخان رونق پذیر دیگر تعلق بجهه متعلقه شما چه زیان

چون قاضی مسطور کیفیات مذکور را از اظهار مخلص اخلاص شعار میر مراد علیخان شرف عرض
و سمت بیان رسانید بندگان ما در مقابل اخلاص او زبان بتحسین کشودند و لطف و محبت بندگان ما
در حق آن عقیدت بنیان نهایت افزود غرض ایام موعود نیز گذشت و قسط ثانی نیز رسید
علاوه بر آن تهانه داران و مستاجران میران خیرپور مراتب بد رفتاری و ناخوش سلوکی را
بحدی رسانیدند که اشتران بارکش بر سبیل کرایه بدست نمی آید و اهل کسب از ممانعت آن
بدکیشان در کوچه و بازار بر نمی آمدند هرگاه بوکلای ایشان ارشاد میرفت که این چه
سلوک ناسلوک پیش گرفته اید از روی مکر و تزویر گاهی در مدح خوانی و گاهی در عاجزی
میپرداختند غرض بعد تقید و تقاضای خطی و زبانی قسط ثانی را رسانیدند اما از کردار
زشت آثار خود دست نکشیدند بندگان ما بملاحظه آنکه خلف وعده اگر از ایشان بظهور آید
اقساط را بزمان موعود نرسانیدند و راه سلوک را بر کنار گذاشتند چه مضایقه اما الحمد لله
که از بندگان ما خلاف میثاق اتفاق نیفتاده اگر موکب همایون متوقف میباشد در حد نظام الملک
هم باقتضای خواهش اوست نه بیروی بازو است و از فتوحات یزدانی در آن زمان گویا
نیروی ما سپاهیان روهیله و هندوستانی و تاجیک و درانی از اقاصی و ادانی بحیز محصور
مقصود فیض گنجور میرسید بحدیکه بندگان ما از امتیاز سپاهی کسی که از صبح تا شام
درین انتظام والتزام داشتند بتنگ و لشکر نویسان عساکر منصوره از نوشتن چهره نام
دلتنگ گردیدند چنانچه در آن ایام موجب تشکر ظفر احتشام قریب یک روپیه تقلیم
در می آمد آنچه که مبالغ بخزانه عامره بود و قدری که میران مذکور اقساط داده بودند همه خرچ
رسید نقده برهنمونی عالیجاه سردار محمد خان درانی با میرزائی و عالیجاه محمد شریف خان

مبلغ نود هزار روپیه از سانهوان شکارپور بموجب تفریق بطریق مساعده بشرط آنکه در حقیقه زر رایج این دولت بهروز از زر آفتاب عالم افروز در بوتهٔ روزگار کامل عیارتر گردد عنان دار الضرب سلطنت مملکت ولایت بقبضهٔ اقتدار این نیازمند حضرت کردگار عنایت کرده آید گرفته شد و مبلغ نود هزار روپیه منجمله مبلغی که والی لاهور اقرار نموده ارسال نمود با وجود این همه بندگان ثریا مکان رعایت و پاس عهد و پیمان خود بهمه حال مرکوز خاطر و منظور ناظر بود اگرچه وکلای بی شعور و کارکنان میران خیرپور پای نخوت و غرور از دایرهٔ آدابی که از قدحال ارادت مآل آقایان ایشان بمراتب و مراحل دور و مهجور بود کشیدند مگر بندگان با بملاحظهٔ اخلاص دلی و راستی قلبی عالیجاه نظام الملک میر مراد علیخان و سابقهٔ خدمتگاری آبا و اجداد ایشان پای جرأت ایشان بزنجیر غضب نکشیدند تا رفته رفته در صدد آن شدند که در لشکر فیروزی اثر بواسطهٔ دادن زر نفاق انداخته هر کسی را که از نطفهٔ حرام بعمل آمده باشد و حقوق ولینعمت را نشناسد با او میثاق نمایند چنانچه اول افسون ایشان بحال دیک نام فرنگی کارگر آمده خلعت این توصیف بقامت پر ملامت او دیک مذکور خواست که با کیمل فرنگی افسر پلتن ثانی نیز نرد بدنامی ببازد و او را هم ردیف بدانجامی خود سازد چون دید که نامبرده در رشتهٔ قناعت مستحکم نشسته لهذا قطع امید از وکردن در تختهٔ ضمیر جوبنه صاحب فرنگی که از بهاولپور آواره گردیده ملازمت حضور سعادت موفور حاصل کرده بود نقش دلخواه آورد الحق که آنچه عالیجاه کپتان کلاد مارتین وید صاحب بهادر پولیتکل ایجنت بود بانه بجمیع شرفیابی حضور ساطع النور بمعرض عرض رسانیده بود که از ایشان یعنی دو رنگان بدرگ بدون کارهای ناشایسته اطوار بایسته بظهور نخواهد آمد حق و بجا بود خیر هر کس موجب

افعال خود جزا مییابد در اثنای این مقدمات و مبنای این حرکات خبر رسید که عالیجاه نظام الملک میر راو علیخان نقد حیات را بذیل متقاضی اجل شمرده مفتاح خزائن زندگانی امانی را بدست خازن ارواح سپرد از مفهوم شدن این واقعه غم افزا و معلوم گشتن این کلمه اندوه زا چندان تحسّر و تأسّف و حزن و تلهّف قرین حال این نیازمند حضرت ذوالجلال گردید که از اندازه بیان دور است چرا که در اکثر زمان و اغلب احیان نقد اخلاصش بر محک امتحان بالغ عیار آمده و گوهر اختصاصش در نظر جواهرشناسان عالم معنی باحسن وجه آبدار رسیده از قضا در آنوقت طبیعت بندگان ما نیز از صوب اعتدال بجانب اعتلال انتقال داشت میر کاظم شاه وکیل عالیجاه نظام الملک مرحوم که در خدمتگاری نظام الملک و رضاجوئی بندگان ما واسطه کار بود هم سر مخالفت برداشت بعرض نظام الملک مرحوم که از میان رفت بوی خلوصیت و خدمتگاری بدهوا و خیر و پرپان تباه رای بالکل از میان برخاست بل مغایرت و مباینت بحدی رسید که هرگاه مردم روهیله و هندوستانی بجهت نوکری می آمدند در اثنای راه اکثری از عربان بعضی را از جان بیجان میساختند و در شهر سکارپور نیز مردم لشکری از آمد و رفت گریبان گیر دیدند آخر الامر عقل مصلحت‌شناس چنان اساس نهاد که ناسپاسی که آنقدرها ای از گلیم ناشناسی بیرون کشند و اندیشه دور ... و نفهمند که مالک ملک و ملک متمکن اینقدر بدرفتاری و بدسلوکی نمودن و راه گستاخی و تمرّد پیمودن چه در حسب و چه مناسب در هر صورت سزا دادن و تنبیه نمائی کردن این بی‌ادبان لازم و واجب است لهذا مصداق آن حکم واجب الاذعان در زمان قضا سامان شرف جریان یافت که اگر در سکارپور و نواحی آن از سندیان خدمتگار هیچ نافرمانی و مستعصی باشد در دار السیاسة حاضر سازند و کارگذاران پادشاهی در شهر و نواحی رفته

بضبط و ربط آن قلم جاری نمایند از استماع این احکام وکلای بد سرانجام ترسان و چون بید
لرزان بل مستعد مرگ ناگمان شدند لیکن بندگان ما آب رحم بر حال ایشان ریخته سالما از
حدود دشکارپور حکم خارج کردن داده الهداد خان پیشخدمت سرکار خاصهٔ شریفهٔ خود را معه
دستهٔ دوصد سوار جرارش بمحافظت موضع کوسرجی که قریب قلعهٔ بکهرات مقرر شد و بحسب
استدعای او حاجی هدایة الله خان کابلی لهوگردی پیشخدمت سرکار اشرف را که در دلاوری
جدال رستم زمان را چون زال می پندیشت معه دستهٔ پانصد سوار و گلخان رساله دار
معه یکهزار پیادهٔ جرار مامور ساختیم اتفاقا همان روز که نامردگان ثانی بر سند سندیان نیز
جمعی کثیر فراهم ساخته قدم جرات در میدان مقابله گذارند چون که آن سرزمین بسبب
از تراکم اشجار و جنگل بلشمار طائر هوش بال و پر ریخته و شاهین تیز بال خرد را از گذشتن
ناخن تدبیر از جنگل شکسته سندیان مانند لشکر جن و شیطان دران بیشهٔ خار بنان جابجا نشستند
در آنجا صد سوار کار یک پیاده نتواند کرد حاجی هدایة الله خان در دلجوئی سوار و پیادگان
خود بظاهر و پوشیده کوشیده خود از همه پیشتر بشعلهٔ شمشیر آتش بار آتش در اشجار قامت آن گروه
خذلان شعار بیشتر زد چنانکه جمعی از سرکردگان و اکثری از سائر ایشان خاکستر راه فنا گردیده
ما بقی دل ریش و خاطر پریش راه خویش پیش گرفتند چونکه جام حیات حاجی هدایة الله خان لبریز
بادهٔ اجل شده بود تنها مانند مستان از خود بیخبر خود را دران جمع تنها انداخته دست
جلادت از آستین همت کشید تا بمقتضای آیهٔ اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا
یستقدمون شربت شهادت از دست ساقی اجل نوشید انا لله و انا الیه راجعون
چون خبر این مقدمه بمسامع جلال خاقانی رسید نائرهٔ غضب سلطانی بلند گردیده حکم فرمانروا

چون آب در شریان اعیان و ارکان هر بی سامان جریان یافت تا که عالیجاه سردار محمد [illegible] خان
درانی با میرزا علی بمنه دسته هزار سوار خود و چند رساله و پیادگان نجیب و روهیله که بهر
در میدان نبرد و نامداری پور دستان را که خداوند سیف و سنان است کم از خویش شمردی
با چند ضرب توپ دشمن کوب برای تنبیه و تادیب آن گروه بی شکوه رفته گوشمالی دهد سردار
مسطور که بحسب حکم قضا نشور با سپاه مظفر و منصور عازم و مامور سمت مذکور شد آنطایفه
پر ز اله که گاهی سیلی روزگار بر سر و رخسار نخورده و همیشه عنان توسن سرکش زمان را
بدست خود دیده بودند آینده عاقبت کار را نیندیشیده بلکه از خودبینی و خودفروشی در فراهمی
لشکر و جمع آوری سپاه بی حد و مر کوشیده بل آنقدر که مقتضای خاطر فاتر ایشان بود مجتمع
ساختند با وجود این همه مکان مستحکم قریب سیکهر نیز در اختیار و تبدر در خود از سنگ حصار ساخته
قدم بیرون نمیگذاشتند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام اصطبار نشست که اگرچه
بالفعل ایشان که از باده خودبینی سرمست و از شراب خودکامی خودپرست اند باشد که در [illegible]
خمار از سر ایشان رفته بهوش باز آیند و دست معذرت بسوی ذیل عفو دراز نمایند از [illegible]
هیچ بظهور نیامد بلکه بر جهنمونی کاظم شاه در راه مکر و فریب که لشکر جهید آبادی نیز قریب
رسید نشسته بودند چونکه ضمیر منیر بندگان با چون جام جهان نما است لهذا بسردار مسطور بتاکید
موفور از قام قضا نشور شرف صدور یافت که اگرچه آن گروه ضلالت شعار در تمهید کار
کار خود دادند اما جنود عنایت الهی قسمت اقبال و مؤید جاه و جلال ما است انشاءالله فریب
کاظم شاه دست از کارزار بر ندانند چنانچه بمجرد ارشاد فیض بنیاد سرعسکر شدند [illegible]
لشکر فیروزی اثر را بر سر سنگر آنجماعه بدگهر برگشته اختر ترغیب و تحریص سپاهی در شهر و نواحی رفته

صدای گیر و دار بلند گردید تا که جنگ طرفین استحکام تام و مقابلهٔ جانبین انتظام تمام پذیرفت
و اتواب صاعقه باد ثعبان آثار آنچنان سر شد که گوش زمین و زمان کر شد دلیران را از
بسیاری خروش خون دل بجوش آمد آخر الامر سپاه هر دو طرف دامان شجاعت در کمر همت
زده و میدان رزم را چون بستان بزم پنداشتند و غازهٔ روی شاهد تیغ و سنان خود
از خون یکدیگر ساختند از آنجا که یاری باری و اقبال عدو مال شهریاری ممد و معاون
لشکر پادشاهی بود با وجود اینکه لشکر فیروزی اثر در مقابلهٔ حریف بطالت سیر چون یکی
آرد میفمود مگر سپاه این محتاج حضرت بی نیاز چون شاهباز فلک پرواز در صید کبکی
ظهور وجود آنجماعهٔ ضلالت ساز بال جدال گشود و مانند گرگ در رمه حملهٔ قتال می نمود
تا که جمعی غفیر از سرکردگان و جمعی کثیر از سائر ایشان لقمهٔ نهنگ شمشیر آبدار و آذر بخش
زبان اتواب ثعبان شعار و تفنگهای آتشبار گردید ما بقی که راه فرار اختیار نمودند
برخی غرق دریای خونخوار و اکثری شرق تیغ و سنان شرربار دلاوران عرصهٔ کارزار
شدند کاظم شاه که چون پرگار گرد نقطهٔ کار آن گروه نابکار میگردید ناچار پای بند
کمند اجل معجل بهدف آگشت و چهار ضرب توپ که از بندگان ما نزد ایشان امانت بود نیز بدست
بلکه آورده کامیسفر مودند و آن گیر و دار متصرف دلیران تهمتن شعار و اسلحه و یراق
بطلا و نقره و اسب و اسباب غیره بیرون از حد و شمار بدست مجاهدان خنجر گذار آمد
[illegible] و اتحاد نگر که با وجود اینکه تفنگ از هیچ وشی آنطائفهٔ بی نام و ننگ دلتنگ
[illegible] از گفتن خاموش و حرف ایشان را مانند صور ناکسی هم در گوش نمی نمود در این
[illegible] انجام از آغاز تا انجام سبب آرایش تام که از ایشان [illegible] شام و یا [illegible]

آه آتش‌فشان از دل پرآمال کشیده در گفتار افتاد و از راه دلسوزی بوسه از سر تا پای
هر یک بجان‌افروزی میداد اگرچه ایشان در شیوهٔ کجروی پیوسته با شمشیر در یک غلاف بودند
اما شمشیر از دست ایشان خود را همیشه برکنار میداشت اگر دران مصاف بلا عذر و استنکاف
بل از راه انصاف بکمال استیلاف در روزگار ایشان جگر خون و سینه شکاف گردیده باسعاف
کار آن گروه سراسر لاف و گزاف آبروی خود را باسراف برباد داد تا تأیید الهی باین گونه
ظاهر که از لشکر ظفرپیکر معدودی چند مجروح و مقتول که بقضاء الله درجات موفور علیه
حاصل کردند و از آن طائفهٔ ضالّه از هزار کس بیشتر که اقلّی مجروح و اکثری مقتول آلاتِ مصقول
که بسیّات محصوصهٔ اخرویه واصل شدند فی الجمله از بسکه نامداران ایشان خداوند عزّ
و جلّ اسیر سرپنجهٔ اجل معجّل ساخت تمامی خیرلوپه و ایلات تا پسر کلیم با تمام اندوخته مصیبت
نهم پیر فو خسته شدند چون لشکر فیروزی با فتح و بهروزی مراجعت نموده بعد ادای مراتب خوشگزاری
زبان تهنیت و مبارکبادی گشودند بندگان با شمران سپاه نصرت‌نشان را بقدر مراتب بخلاع فاخره
سرافراز و سائر ایشان را در ازدیاد مواجب و مراتب بی‌نیاز گردانیدند تبعهٔ اطمینان خاطر
انور ازین عمدهٔ فتح و ظفر بندگان را توجهات اتمّ و افر بحال ابدای نظام الملک مرحوم
مبذول و مقرر داشته از جملهٔ وصایائی که ارشاد فرموده یکی این بیت است ع دولت همه
ز اتفاق خیزد ۞ بیدولتی از نفاق خیزد ۞ با وجود این بعد از چندی بمسامع متقلبان
انواع بسیار رسانیدند که دلیران نظام الملک هم موجب رای جهان آرای بندگان عمل نموده
گر بعد ایجاد مواد اتفاق اجتماع و اتفاق بیران نمودند که لشکر آنو سپه سندیه را مجتمع
ساخته با لشکر پادشاهی در مقام مجاربه و کینه‌خواهی باستند تا آنکه در بها فرصت

در اقرب احیان ولدان نظام الملک مرحوم وغیره ناظمان جدید حیدرآباد با لشکر بیرون
از حد و حساب معه اسباب و اتواب در لارکانه رسیده منزل گزین شدند عساکر نصرت مآثر
پادشاهی آمدن ایشان را بهبودی کار و خشنودی روزگار پنداشته از غایت خوشی و
نهایت فرحی دستک زنان و پای کوبان میگردیدند و باین ترانه مترنم میبودند ع صید را
چون اجل آید سوی صیاد رود ❊ غرض بندگان ما بساعت نوروز فیروز که واقع ۱۴ شهر
رمضان المبارک سنه ۱۱۹۶ هجریه بود بجانب لارکانه حرکت فرموده بیک منزلی شکارپور
رونق افروز شدند میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ولدان نظام الملک مرحوم که با
بندگان ما در حین حیات پدر نهایت اخلاص و محبت داشتند اگرچه ابتداء خود را
از طریق صواب پدر ظاهرا بدر کردند اما حرف ملامتی بر ایشان نیست چراکه بقرابت و
عزیزداری و الوسی و قوم داری حق بجانب ایشان بود که زیاده ازین تکلف پیش حرج و سینه
پرکینه خیرپوریان میشدند مگر باز در مآل کار اندیشیده و بوصایای پدر عمل نموده پای از
دایره ادب بیرون ننهادند و خود را از کوی خرد دور نینداختند یعنی صاحبزادگان خیر نگر
که تعظیم و احترام ایشان بر که و مه لازم است بر سبیل وکالت بحضور فیض گنجور ارسال داشتند
صاحبزادگان مذکور بر وقت باریابی حضور ساطع النور زبان عذرخواهی بانواع عجز و
قصور گشوده و دست ضراعت و عاجزی بسته روی بزرگان دین پیشوایان اهل یقین را
شفیع آوردند که ولدان نظام الملک مرحوم بعرض اشرف میرسانند که مایان ابا عن جد
دامن گرفته این دولت و دست نشانده این خداوند مملکت میباشیم و نهال قامت ما از جویبار
این سرچشمه شوکت و حشمت سرسبز و در خدمتگاری چون سرو آزاد و کاشانه ثروت ما از نعیم

این معمار خلافت مرتفع و در راه خلوصیت قوی بنیاد نظام الملک میر مراد علیخان که
در تحریک موکب همایون باختصاص اخلاص خود از پرده بیرون شد بهمین تمنا و امید بود
که خس و خاشاک وجود مخالفین را از گلزار مملکت پرداز بند نه اینکه نهال ذات موافقین را
از بیخ براندازند بندگان ما ایشان را بجواب باصواب فرمودند که حد عنایت و مهربانی
این بود که بندگان ما منبذول داشته چنانکه انوار صدقش اطراف جهان را گرفته قطع نظر
از همه هیچکس از سلاطین با تاج و نگین آیا این آئین معمول و منظور کرده است که در مملکت
با وجود قدرت و قوت بیش از بیش دست تصرف پیش نکند یا آلا زمه رعیت گری خدمتگاری
چنین بود که ایشان بجا آوردند که تا انقراض لیل و نهار داغ ملامی و کلف بدنامی از روی
کار و پیشانی روزگار ایشان نمیرود و آنحال که شد را این دولت و حق این نعمت ندانسته
بندگان ما را خبر از این ها نیست [illegible] سامان کار ساز و تهیه افواج
بجهت تسخیر ولایت هم آنجا [illegible] صاحبزادگان چون دانسته که بخیه
کار نمیخورد لهذا استدعای عالیجاه محمد شریف خان سلطانی نمودند که از حضور مقرر و معلوم
شود البته مامور که خیرخواه و خدمتگار با صداقت این دولت ابد مدت
کاری خواهد ساخت که ع هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد ؛ صاحبزادگان این شی را
طالب و سردار محمد خان نیز راغب لهذا عالیجاه محمد شریف خان از حضور مقرر و مرسول
شد چون از آنجا مراجعت نموده باتفاق صاحبزادگان و نواب بهادر خان که هوکر که او نیز
در زمره میران حیدر آباد نهایت خاطرخواه و با اعتبار و جاه است و در مردم بلیع لقبا
ذی عزت و با وقار پای شهنشاه شرف الله در حضور رسیدند بهمدستی سردار مسطور تمهید مقدماتی چند

کردند که در آتش افروختن ابی و در بحر مواج سراپی نمایند لهذا بندگان ما را اولاً بسبب
منظوری ارادت اخلاص گوناگون عالیجاه میرزا علیخان نظام الملک که تا دم ارسال
باشعار عبودیت و دولتخواهی و اظهار خلوصیت بحضرت شاهی خود را پیوسته مورد تحسین و آفرین
این نیازمند حضرت جهان آفرین داشت و ثانیاً از جهت تهی شدن کیسه از وجه سیم و زر و ضرورت
ادای ماهواری لشکر تمنای ایشان بمقابله مبلغ چهار لک روپیه بعز اجابت مقرون و جیوش ظفر
بعزم قند هار بیرون شد اما لشکر ظفر پیکر چون انصرام این مقدمه شنیدند دست تغابن بر دست مالیدند
که اقبال یاوری نبود افسوس که فلک وارون این شکار از دست ما ربود و عجب است که چیدن اشجار
امید خود باین نهج دیدند گریبان جامه بدست ارمان دریدند که بخت برما نیک دی نموده بود
حیف که روزگار ناساز کار چشم ما از رو نش بست بندگان ما چونکه جزع و فزع سپاهی و
آه و ناله رعیت آن نواحی ملاحظه فرمودند بخاطر خطیر خطور نمود که یقین نیست که از دل شکستگی
این کافه سپاه و عامه خلق الله کار آینده رو بدرستی آرد الحق عاقبة الامر همان شد که
یعنی اولاً مردم روهیله شان شرارت و فساد برپا کردند و مردم هندوستانی نیز بقول او
که خربزه خربزه را دیده رنگ میگیرد بنیاد مخالفت بنا کردند بندگان ما بعد اطفای نائره
شرارت ایشان منقوش لوحه خاطر خطیر و مطبوع صفحه طبع ارفع عالمگیر فرمودند که اگر بفضل
مالک الملک حقیقی عنان مملکت ایرانی بقبضه اقتدار و دست اختیار در آید تاکید خواهد
رود که احدی از مردم روهیله و هندوستانی باین اقلیم در نیاید از فتنه گری و
خودسری آن طائفه باعتماد اقلیم ایران خورشید منزل الخان نیرو زمین بشد که شاه دولتخواه مملکت
جای نشستن نماند بلکه شوق ترتیب نظام و ذوق ترتیب انتظام از ضمیر منیر ما این زمان

از خاطر خطیر برخاست و هموم و ملال صبر آمیز و فکر و خیال کج دار و مریز بجایش نشست

وقایع سنهٔ چهاردهم تشریف بری بندگان بالعزم تسخیر دار القرار قندهار

هرگاه آرای ارکان فدویت بنیان و الحاح صاحبزادگان کامل الایقان تجویز مصالحه و ایثار احسان و پرورش پسران نظام الملک مرحوم میر اعلیخان گردید لهذا ناچار بندگان بموجب اقرار و تکرار در آغاز شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۶۴ هجریه عنان عزیمت بسوی قندهار معطوف فرمودند چون سرزمین متعلقه محراب خان بلوچ چهرهٔ حال خود را در آئینهٔ اقبال کم از لشکر ظفر تمثال تماشا نمود و موضع سهاک که نصب سرادقات جاه و جلال و ضرب خیام آنجا منظور بود در ساعت مسعود آرایش تمام و زینت لاکلام یافت بازای این احسان و جزای این امتنان از کوتاه دامانی خود دامان بیحسابان خود هم پیش کشیده برگ سبزی که داشت پیشکش موکب نصرت نشان ساخت و محراب خان نیز بسیورسات لشکر پادشاهی بقدر توانائی پویهٔ جاری داشت خبر جهانگشائی لوای عزیمت قندهار که در هر دیار و امصار انتشار یافت دوستان را بادهٔ مراد در جام و دشمنان را زهر ناکامی در کام موافقان را شاهد مطلب در آغوش منافقان را دماغ جان ناخوش و بجوش مخلصان را خواطر مسرت انگیز و مخالفان را دل مشوش و هنگامه ریز آمد اطراف و نواحی مردم بلوچ و دهانی مانند بلخ و هرات [illegible] پیرامون [illegible] سال که [illegible] بصورت [illegible] ایشان [illegible] بندگان با هر یک گروهی را که بتقبیل پیشگاه فلک [illegible] میگشتند [illegible] عنایات و التفات مشمول میفرمودند تا رفته رفته بجائی [illegible] [illegible] خود [illegible] گشته [illegible]

همان کوه و هامون روی آسمان تهدید و اگر میاه جیحون و آبار و کاریز *
گرد و بار در اثنای راه پیش می‌رسید بطرفة العینی از عمقِ آن لب تر نمی‌گردید *
بندگانِ ما چون در آن افواجِ دریا امواج نظر میفرمودند بخاطر می‌آوردند *
که کدام صاحب افسر و تاج این بحرِ مواج زیر حکم داشته باشد و اگر داشته باشد *
در مقابل لشکر که ایستاده شود لیکن افسوس صد افسوس که این لشکر از منهج انتظام *
دور و از طریق آئین و نظام مهجور است و فرصت اجرای آئین و انتظام در کوچ *
و مقام میسّر نیست متکلم شد که از غرور خطور این سخن و ظهور شرور این گفتن *
پادشاه پاشاهان را غیرت آمد که فتح و ظفر ببسیاری لشکر است یا بعنایت *
و ارادهٔ حضرت داور از نتیجه در قندهار بآخر کار بازی برده از دست رفت *
و دست قوی خود بخود از شانه شکست آنچنی کار بر عکس تصور روی داد و عنانِ *
مراد بدست تصرف ناکس افتاد — مرا ورا رسد کبریا و منی * که ملکش *
قدیمست و ذاتش غنی * الحق فتح و فیروزی بتائید اوست نه بکثرت سپاه و ما النصر *
الا من عند الله * فی الجمله محراب خان بلوچ که از قدیم خدمتگار این دولت بوده *
یعنی آبا عن جد همیشه متقبل رکاب سلاطین با عز و شان این دودمان انار الله *
بر ما اهم مستعد و مستعید میبود و تحریرات و نمره بیگان خود را بدربار شوکت آثار *
فرستاده استدعای آن نمود که سرکردگان بلوچ از فتنه و فساد باز نیامده هر دو *
لشکر ظفر پیکر نشانه تحقیق گردیده لا از آنجا که همگی معاند و دشمن این دودمان اند *
در پناه ایشان را نه بدراه ... [illegible]

فدوی دهند آن فدوی از سر قدم ساخته شرف اندوز حضور ساطع النور میشوم چونکه در
کنار کشت زار گلزار بهار خلافت گرگ ابلیس در چریدن است و در کوهسار مینو آثار سلطنت
چرغ باکبک قهقهه زن و نیز بمعنی از روش و داب سلاطین ذوی الحشمة دور است و از طریقه
رای صواب خواقین صاحب شوکت بغایت مهجور لهذا از پیشگاه حضور ساطع النور فرمان شرف
صدور یافت که طائفه بلوچ از قدیم در دائره اطاعت اجداد ایشان مانند دف حلقه
بگوش بوده اند و از ضرب قفای حکم پادشاهی در خروش الحال اگر از سلوک نا سلوک ایشان
دل آن طائفه شکسته و خاطر شان مجروح گردیده هیچ نرفته مرهم زخم دل شکستگان حکم محکم
و امر مبرم اینست ولیکن هرگاه مانند اجداد خویش در خدمتگاری پیش آیند همگی پای بند
رشته سلوک ایشان خواهند بود محراب خان که از بیخردی دل بسته فریب داد محمد غلجائی
مختار کار نابکار خود بود و آن از جهة اینکه با عاصیان شد با نسبت قرابت سید سبحان
الله و کلمات عاطفه محراب خان را مشعوف ساخت که اگر بدربار جهان مدار شرف اندوز شوی
نزد الوس سرخروئی داشت بندگان با وجود اینکه در چند سال [illegible] بنابر آمدن
که فیما بین او و الوس او مخالفت را دور و موافقت را نزدیک سازیم چند یوم [illegible] رکاب
درنگ شده نبود تا مستعد [illegible] فرزند [illegible] شهزاده محمد تیمور گرگان
نمودیم [illegible] از راه [illegible] محمد باشد با
الوس [illegible] ساخت [illegible]
[illegible]
چون از آنجا [illegible] گذشتیم [illegible] راه [illegible] فرزند [illegible]

رسید که باز ظلمت فتنه و فساد شهربند وجود روهیله و هندوستانی نژاد را گرفته اگر
آفتاب جهانتاب شهریاری طالع و نور افشان نگردد بتخیل که ازین ظلمت جهانی خراب و
برباد شود و همینکه روشنی آفتاب عالم افروز سلطانی از مشرق آرزوی امید ظلمت فتنه و
نفاق آن طایفه بی میثاق برطرف گردید راست گفته اند ع هر که چهره برافروخت دلبری
داند ✽ نه هر که آینه سازد سکندری داند ✽ و بر مرآت جهان نمای خاطر [illegible]
هویدا شده بود که جهاندادخان درانی بامیزائی [illegible] اینکه سردار [illegible]
بامیزائی چرا [illegible] محرم اسرار پادشاهی و مشمول عنایات عالم پناهی گشته [illegible]
بساط شطرنج منافقت گسترانیده و از راستروی رخ برتافته [illegible] در راه کجروی ایستاده
از حسرت بی بنیاد خاک فتنه و فساد بر سر میزد با وجود اینکه یقینش بود که سردار مسطور [illegible]
در خدمتگاری راست رفتار از حسن رفتار [illegible] سلطانی شامل و بامورات خاقانی کامگار
گردیده [illegible] مطلوب بر مطالب شده یگانه دل موافق و مخالف [illegible] برده و کار آرام مراد
آنچنان رام ساخته که [illegible] عنان [illegible] و فساد پیشگان را چنان بدام لطف و
انعام بسته که [illegible] رومیه اند و [illegible] حکم پادشاهی از حد [illegible] میشود
با اینهمه از راه منافقت خود را [illegible] کشید و بمقتضای اوقات از جوش [illegible] شیطنت و فساد خود [illegible]
[illegible] اگرچه بندگان [illegible] مدارا [illegible] اما هیبت سلطانی [illegible]
هر یک [illegible] سر خود را [illegible] و اگر احیانا کسی [illegible] اندیشه حکم پادشاهی
و ملاحظه آداب درگاه والاجاهی میکرد با حسن وجه سزای خود میرسید چنانکه پیش ازین [illegible]
پاینده خان ولد سردار [illegible] خان درانی اسحاق زائی مرحوم که در دلاوری خود بینی [illegible] ✽

ع سر خود را بر آسمان میدید ⁂ قریب بسراپردهٔ عظمت و جلال با کسی از خوانین عبدالملکی که درشتی و
جدال آغاز کرده بی تحاشا دست بقبضهٔ شمشیر برده فی الفور آتش غضب پادشاهی در التهاب آمده
نزدیک بود که جلاد اجل مرغ روحش را بشعلهٔ شمشیر کباب سازد امّا امرای درانی و عظمای بلوچ
از بسکه آبروی خود را بشفاعت در بدل خونش بخشیدند آخر الامر لگدکوب قفا خور عوام
گردیده در حبس افتاد بعد چندی غضب سلطانی نزد آمراجش فرو داد ع کسیکه حق نشناسد
بره امید نبر القصّه در اواخر شهر ذی الحجّة الحرام سنه ۱۱۶۳ هجریه جنود بحر خروشش که در بند
که تا قندهار ده کروه فاصله دارد رسید هنگام پیشین جمعی کثیر از پیش تازان قندهار
قریب بند مذکور آمده سیاهی روی خود را نموده خودنمائی کردن گرفتند بندگان با
تصور آنکه شاید قندهاریان بمقابله پیش آمده باشند صفوف لشکر را آراسته بکمال تر
و آراستگی اندک اندک قدم پیش گذاشتند سواران مخالف از ملاحظهٔ این بحر مواج خود را
درکنار کشیده چون باد در گریز شدند علی الصباح که خسرو کامگار زرّین کلاه سپهر بعزم
تسخیر حصار نیلگون سپهر توسن عنان آسمان را در مهمیز آورد و سپاه انجم را اختر از نوک
تیغ شعاعش در گریز بندگان ما در ترتیب نظام و درستی و انتظام لشکر کوشیده و با
دو توپ از بند و اکر گرجیده متصل قلعهٔ نادری بجهان و دولت کشیدند که شاید خفته جوانان
مملکت قدم جرأت بمیدان نهند امّا آن زنان بجهان را آنقدر پای حرکت و توانائی در بند
نامرادی مانده بود که گویا مانند نقش دیوار متصل شهر قندها ظاهر میگردید تا اینکه
رایت زرین مهر از نصف النهار بدرجهٔ سپهر فرو شود لهذا بندگان ما از قلعهٔ نادری
وجه که جنود بحر خروش نشان بجهان تا در برسان بمیدان داشتند و قدم از قدم پیشتر

نمیگذاشتند بیشتر بوقوعی که گلهٔ توپ جهانگیر سید حرکت فرمودند دلیران هژبر توان را طاقت
طاق و همگی باتفاق زبان جرأت گشودند که تکبراهان بی‌سامان را قالب تهی گردیده حتی که
یارای پیش آمدن ندارند چه شود اگر حکم سلطانی شرف نفاذ یابد که رفته کالبد بیجان ایشان را
از آب شمشیر بران شسته شود و داده خاک حصار قندهار را از ناخن شیرکار بر سر این گروه نابکار
ریزیم غرض آنقدر طالب اینمعنی شدند که سلسلهٔ منع را بکلمات ناملایم سوهان کردن گرفتند
بندگان اعلی حضرت بملاحظهٔ آنکه این مردم جهّال دویدن باز دارند افتادن آنطائفهٔ ضاله که پشت بدیوار
قلعه داده اند توپ و شترهنگی و جزائر و تفنگی که دارند در برج و باره نهاده اند هرگاه لشکر
پادشاهی بتعجیل بدون تدارک رفته زیر قلعه با ایشان بیاویزند و بستیزند اکثر مردم بالا
آتشبار ایشان تلف میگردند و اگر بسیباچه گری صبر و تحمل پردازند تا که مخالفان نکوهیده
قدم بجرأت پیشتر گذارند عین مراد است و الا بزودی سنگ تفرقه بر سر ایشان خواهد افتاد
از بسکه بندگان حضرت منع پیشتر روی لشکر جنگجو گذاشتند همگنان را از دلتنگی صبر ازو شد
با وجود این منع هم از گوشه و اطراف یکان یکان بمیدان مصاف رفته تا قریب عصر
بسیاری از آدم و اسپ ایشان را بعدم فرستادند و خود هم از خودسری در کدی نامرادی افتادند
آنطائفهٔ ضاله که با لشکر خود متوجه کار و جمعیت پیشه کار بازار را استاده کرده بودند قریب عصر
برو که از دو طرف جمعی کثیر از ایشان اسپ تازان بمیدان نبرد شده جنود نامعدود پادشاهی
عقاب وار سر و پر و بال قتال کشیده شدند همگی یکبار سر کشیده جناح خوشحالی افشاندن گرفتند
بندگان با برق و بند را پیش آمده هر طائفه را بجایش قرار دادند خانه‌زادگان دولت را الخ
طرف میسره و بهادر محمد خان را بجانب میسره مقرر فرمودند که تا دست همگی از آستین

شجاعت رستمی بر کشند و بپنجهٔ شیر افگنی گریبان جرأت شان بر دریدند غرضکه آنچنان از طرفین
حملهٔ قتال و مقابلهٔ جدال زور آورده که از خون یلان تهمتن توان آن سرزمین غرق خون و
دامان فلک لاله گون شد و خورشید خاوری دل پر خون در حصار مغرب رفته بماتم نشست
و گلیم سیاه شب را بر آفاق گسترانیده راه شور و فغان را از ریختن اشک انجم بست القصه
که بهر حمله سواران خصم بد اختر را شکست و هزیمت و دلیران لشکر ظفر پیکر را فتح و نصرت روی
نمود بسیاری از ایشان بضرب سیف و سنان مصقول زخمی گشته گدازانده ایشان
همگی گریان و بعضی از دلیران نصرت عنان مجروح و مقتول گشته که از بسیار کشتن مخالفان
تمامی خنده کنان همچنانکه رنگ هوا چون بخت مخالفان تاریک گشت مجموع سوار و پیاده
ایشان باریک شده در قلعه متواری شدند بندگان ما چون دیدند که مخالفین پهلو تهی کرده
در قلعه رفته تحصن جستند آنرا بلشکر فیروزی اثر حکم شد که رفته در قلعهٔ نادری سبک رکاب
شوند جرأت و حوصلهٔ مخالفان همین بود که روز اول ظاهر و آشکار کردند و پس تخمیناً از
قریب دو ماه محصور بودند سبیل آشکار در کارزار نیامدند که بایستند غرض قلعهٔ نادری که
مخیم سرادقات جاه و جلال گردید هر صباح و مساء علی سبیل الاستمرار بندگان ما در حین که
قریب شهر قندهار بود تشریف برده نور افزای دیدهٔ نادیدهٔ مردورزان میشدند تا که از هر
لشکر نصرت اثر سلامت کوچها کشیده سنگر را پیش بردند آنقدر بقلعه قریب شدند که بیکدیگر
سخنان قریب گفتند مخالفان که راه گریز بسته دیدند و در بناهای شهر رخنها گریز کردند تنگی
اوقات ایشان بدرجه رسید که چهارپایان ایشان از بی چرائی سه کاه دیوار خانه میخوردند
الغیاث الغیاث میکردند و خود ایشان بهوس خوشهٔ انگور چشم بخوشهٔ ثریا میدوختند

وازعدم قرص نان اکثری بقرص آفتاب دل کباب میساختند وازسبزرویی سبزه درریاحین برنان
کواکب وسبزوزار سپهربرین نظرمیداشتند کارایشان بجائی کشید که رعایای بینوا ازشهر
خارج ودست ظلم درکیسه اغنیا داخل کردند مدام درکمین میبودند که کدام وقت لشکریان
فیروزی نشان درسنگر با غفلت ورزند که مالخ وار حاصل امید برچینیم ازانجا که ساری
یاری حضرت باری درطیران بود اگر احیانا این معنی صورت وقوع مییافت اکثری ازایشان
فرار واقلی طعمه شمشیرخونخوار میشدند چنانکه یکروز طامع فریب ایشان نقش مراد آورده یعنی
بعدزوال آفتاب دیدند که درسنگر شریف خان مهمند معدودی چند نشسته اند وچشم ایشان
بخواب بسته وقت را غنیمت شمرده همگی سوار وپیاده جنگجو وجرار خود را مجتمع ساخته ازدروازه
هرات مانند تیر که ازشست رها شده برهدف مراد نشینند بیرون شده درحین غفلت بر
سنگر بامبرده خود را رسانیدند نامبرده دست ازپا خطا نکرده با چند نفری که درآنجا بودند
استقامت وهمت ورزیده بسیاری ازایشان را بضرب گلوله ازپا درانداخت آن فرصت بینا از
ازبرج وباره آنطرفی قلعه توپ وشمشخال وجزائر وتفنگ آن چند نفر رستم شمشیر رانشان ساخته
داد مردی ومردانگی دادن گرفتند بمجرد اینکه بگوش الهام نیوش استماع افتاد حسب حکم اشرف
منادی ندا درداد که همگی لشکر مستعد وهوشیار وچند رساله ودسته بکومک شریف خان
مهمند روانه کارزار شوند خود بندگان با تیر غلتان اشهب مراد پیش کشیده دیده رکاب با
ازغبار قدوم میمنت لزوم روشنی ساخته ودرکمین قتل سنگربا چون آفتاب عالمتاب
نورافشان شده ارباب جنت وانجاب دولت خالی از تشنگی نگذاشتیم فلذا آن بوده با
چون به رایت آسمان سا [illegible] ایشان خبر وا رسیدند

جنود نصرت آمود نیز تیره گردیده جمعی برهنمونی بخت بعنایات سلطانی مشحون و برخی از ضرب
تیغ و سنان یلان تهمتن نشان در خاک و خون و بعضے از جهت اعمال شنیعهٔ خود با ایشان
درگریز و چیزی بسبب قرابت و گرفتاری بسوی شهر در خیبر شدند بعد ظهور این فتح عظیم که
که البته انوار شاهد صد نقش کاشانهٔ خاطر حق بین را نور آگین ساخته باشد بندگان همایون
سواران سعادتمند را که از آن طائفهٔ خذلان نمون که رجوع باین دولت ابد مقرون آورده
بخلاع گوناگون و بانعامات و اکرامات که از قیاس ایشان بیرون بود سرافراز و شرف خان
مهمند را بنام نامی نصرت جنگ خان ممتاز و مستثنی و در آن رزمگاه را خرم و شاد
داقبرای سینه ریش کشتگان را بانی معمور آباد و مقتولان جنت آرامگاه را بعد تجهیز
تکفین مدفون و مجروحان لشکرگاه را بمرهم لطف از درد و الم بیرون کردند بسبب مجروحی
مقتولی چند نفر دلیران هنرتوان که خاطر خطیر ملول شد فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که دو مکان در خارج شهر یکی روضهٔ حضرت جی و یکی باغ رحمدل خان بارکزائی که متصرف
مخالفان بود از دست ایشان خارج سازند آنچنان دو مکان که در تماشای هشت
دست ... آن قلعه و قندهار تمام بدن خود را چشم ساخته و آن از کمال قوی پشتی تکیه بر پهلوی شتر
زده و ... سلطانی و پیادگان لشکر خسروانی که همیشه ازین دو منزل داغ بدل
میخوردند خلیل آسا به تحفهٔ توکل نشسته قدم در آتش رزم گذاشتند و داغ گله را چون گلهای
لاله در باغ جان می پوشیدند تا که بزور بازوی ... آن هردو مکان را خالی و دل
خود را از ایمنی آمد و رفت پر کردند هرچند آن گروه نابکاره از برج و باره حصار بانداختن
گلوله های آتشبار صد جهد بسیار بکار بردند و در خارج قلعه هم پیاده و سوار ایشان

دل خود را از کار زار آشکار کرد آخر الامر منزل مقصود نشیمن جنود نامعدود گردید و بجز ایران
و تفنگ چیان ایشان که دران دو مکان حصین منزلگزین میبودند جمعی فرار حصار و بر
گرفتار سرپنجه دلیران تهمتن شعار و گروهی از روی شوق که طوق بندگی در گردن جان میداشتند
جبهه سای زمین افتخار شده و انبوهی از سواران ایشان نیز پای تعلق از رشته تعلق ایشان کشیده
بر سبیل آشکار بتقبیل رکاب هلال آثار سر بفلک اقتدار رسانیدند بندگان ما هم ابواب حصول
مدعای هر یک را بر روی آرزوی ایشان کشودند که همگنان شادان و فرحان میبودند چونکه این دو
مکان حصین از دست آن گروه شقاوت آئین بیرون شد از نهایت تنگی جان شان بلب رسید
غمگین و حزین میبودند و شام غم را بابن گفتگو بصبح ماتم می آوردند که ای گردون دون پرور وای
زمانه سفله دوست بی پا و سر سه آنرا که بدست لطف برداشته ؛ بنوازی و یکبار
میفکنی در خاک ؛ اگرچه این معنی شب و روز ورد زبان ایشان بود اما نمیدانستند که
همچنین چرخ سفله پرور گرد سر ایشان چرخ میزند و زمانه با ایشان بیگانه روی ایشان از رنگ
تا ابد سیاه میسازد لهذا در تمهید مکر و فریب شدند و بفضائل آگاه قاضی ملا محمد حسن خان العلما که
معرفت و آشنائی سالقه و یا واسطه استادی و شاگردی سابقه با او داشتند بنای ارسال
رسل و رسائل گذاشتند که سخنان دروغ ایشان در گفتن و نوشتن فروغی ندارد تفرض هم
علمائی و درانی و روهیله و هندوستانی بشرف عرض رسانیدند که تدبیر و
نهار شب تار ما را از طلوع آفتاب عنایت بروز آورده و در روز روزگار ما را
همچون نور روز فیروز ساخته هرگاه خورشید سپهر خلافت از افق مصلحت
گردد البته با عیش تمام کام و سرانجام مراعم خواهد شد چنانکه در بلدان شب

تعب آب رفتار خود را در کنار حصار رسانیده قدم مردی و مردانگی بر نردبان همت گذاشته از مدتی که چشمهای کنگرهٔ حصار در راه انتظار اشک آتشین می‌ریزد لازم که با پرسش آن بدستیاری بیل و عمود بر داریم و اگر از گریه و آه باز نیاید ناچار سر یکبار بپایش نهیم بندگان والا که چهرهٔ استقبال را در آئینهٔ ماضی و حال مشاهده کرده اند ارشاد فرمودند که بدون تدارک و سامان و غافل ساختن قلعه‌گیان بذریعهٔ سلم و نردبان خود را در قلعه رسانیدن و بالای دیوار سالماً عروج نمودن از طریق عقل سلیم دور و از راه و رای صواب مهجور است زیرا که تا حصول وصول کامل فصد نشتر در رگ گل بودن ایشان در دل واقع خواهد شد چون مردم جنگجو از آلات آتشبار ایشان بمعرض تلف و نقصان در آیند فردا در بازار هیجا متاع هوا را بدلالی بیدلان بد خو چگونه بجنگ آرزو آورده شود چند آنکه بندگان والا گوهرهای نصیحت از صدف خاطر حق طویت در انجمن بیان بخشیدند یکی از اعیان قابل استعداد گرفتن آن نشد بلکه همچنان در گفتار خود اصرار نمودند و در اظهار خود استوار بودند که تدبیر پیش تقدیر عاجز آید و تقدیر بر تدبیر خندد چنانچه ... چون طلیعهٔ جنود کواکب و انجم از ساحت نیلگون طارم در دایرهٔ ظهور شتافت و متاع هوشیاری مردمان دیدهٔ جهانیان از دست بردِ اعادی ظلمت فرو ... بغارت رفت مردم سپاه صغیر و کبیر و برنا و پیر بچهار طرف قلعه رفته منتظر ماندند تا که هر وقت از جانب ... علامت اول توپ شلیک ... شود ... اینکه توپ اول ... از آنجا که هر کسی بجای گوش نشسته ... از لشکر پادشاهی صدا ... صدای توپ قلعه‌گیان ... گویا که اسرافیل نفخ صور ... روح از بدن همگی کشیده بود و با الماس موج ... از قفس عنصری پریده ... خاموشی قلعه‌گیان ...

منافقان این دولت که رخت حیات شان بمقراض اجل بریده باد اطلاع یورش داده بودند
و سکوت لشکریان بسبب تحیر و حماقت شان که نتیجهٔ آن با ایشان روی نمود غرض بعد از
ساعت نجومی لشکر پادشاهی خصوصاً مردم درانی خود را در پای قلعه رسانیده بعضی قدم
در نردبان گذاشته بدست خود گریبان اجل میکشیدند و جمعی بسیف و خنجر ناخن گیر پای شده
از غیرت سر خود بر سنگ میزدند و گروهی از روی سعی و تلاش در میدان یورش واماره
مرگ را از دست نمیگذاشتند و انبوهی در گرداب خندق باراده داور مطلق بغواص متن
شناوری میداشتند و فریقی از کشیدن نردبانهای سنگین از نردبان حیات افتاده
میشدند با وجود اینچنین واقعه هم پای مردی و مردانگی پس نکشیدند همینکه خود را در کنار
حصار میرسانیدند شاهد مطلب را در کنار میدیدند و گلهای توپ و تفنگ آتشبار و تیز
آتشهای هیزم و اشجار و انداختن سنگ و کلوخ گران مقدار و آبهای جوش داده آتش آثار را
چون نثار بر سر خود تصور میکردند بلکه میدانستند که درخت تمنا گل مراد میرزد و با شاخ
حاصل مقصود می افکند و سحاب آرزو باران عنایت می بارد اگرچه از آگاهانیدن منافقان
این دولت که روی شان در دو جهان سیاه باد قلعگیان در دفع این واقعه تدارک
بسیار و هوشیاری بیشمار بکار برده بودند امّا از دلاوری دلاوران لشکر پادشاهی و
بر سر میزدند و مانند دیوانگان سر بسر میدیدند کار ایشان بجائی رسید که بعضی دست
بر ناموسان خود انداخته با خنجر دو تا سازند و برخی دست از جان شسته که خود را بشمشیر
فنا گردانند چیزی نمانده بود که کار ایشان بانتها رسد و دست قضا سر رشته ایشان را
در بازار حجر آنکشد روی سحر سیاه باد ازین ماجرا که رنگ از رویش پریده نسیم سحری آشفته دماغ

بهر طرف دوید و شاهد فلک هرجائی زلف مشکین شب را بپنجه روز از روی کنده چهره
نیلگون ساخت و صبح صادق که روش همیشه سعیدی بود از نهایت غم مانند افق
لاله گون و آفتاب از دو افزون حالی این فرقه لرزه باعضایش افتاده از بسیاری قهر
غصه [illegible] که [illegible] برداشت از حصار مشرق بیرون انداخت غرض چون سفیده صبح
دمید و رد روشنی روز چهره کشید لشکر که در ناخن زنی دل حصار بود قدم بسر کشیده از سنگرهای
خود رسید و سران سپاه از نهایت خجلت [illegible] از غایت شرمندگی گوشه ضمیر چراکه
بندگان ما در رشته این آرزوی خامشان از روی [illegible] خورد گره تمام [illegible] و ایشان [illegible]
شجاعت و جهالت میکشیدند غرض بهر طریقی که بود [illegible] اگرچه [illegible]
سایر سپاهیان از تلف شدن خویش و اولاد و الوس و اجداد [illegible] شکسته [illegible] چهره نشدند
چنانکه عزا پرسی و فاتحه خوانی را بر خود عیب و نامردی [illegible] اما بندگان [illegible] از سبب ضایع
شدن مردم کار آزموده عاقبت محمود که گوهر حیات [illegible] قیمت [illegible] بود [illegible]
تمام برادرزاده سردار صمندرخان و باقی توانائی که [illegible] از بهار [illegible] حاصل کرده
بودند افسوس [illegible] بسیار [illegible] نمود اما آنچه [illegible] با قضا [illegible] توان آمد با قضا
[illegible] اگرچه از این واقعه مصیبتی [illegible] بر خاص و عام واقع شد بار دیگر مردم
جهانیان [illegible] بود که بدست آمد ظاهرا از مردم آن ولایت گناهی عظیم سرزد
شده که از شامت آن حق تعالی و جل شانه پادشاه محسن را بر آن ملک ظفر نداده و همان حاکمان
ظالم را بر ایشان مسلط داشت چنانچه آن الطاف [illegible] عاقبت به [illegible] آشکار اظهار میکرد
که در هنگامیکه موکب انجم کوکب جهان عزیمت بدان سمت معطوف نمود و بسیار مضطرب

و پریشان و ابتر و حیران بودیم همین که استماع نمودیم که راه و رسم بندگان همایون بعدل و داد و احسان و بیداد و ستم از همه بی نهایت دل شاد شده بخود گفتیم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه از ظلم ماست که ما برین مردم حاکم و کامگاریم و الّا تا این زمان کجا مستقیم و پایدار میبودیم غرضکه ظلم و بیداد و ستم و عناد آن طائفه بی بنیاد بدانجا رسید که رعیت و بازاری و سوار دلو کر پیشه و سپاهی خانه نشین و دهقان و زمیندار مانند دانه گندم سینه چاک و اعیان و ارکان ذی اعتبار از بیچارگی سر بزیر خاک و سوداگر و تجار دربدر که از خانه و عیال گذشته در سفله و مال مردم خوار معتبر که بر مسند اجلال نشسته عهود و مواثیق خون همگی ریخته بکرد نفاق با همه کس آمیخته هیچکس از ایشان وفا و وفاق ندیده از میثاق ایشان گسسته ستمها کشیده غرضکه اگر قلم در شرح ذمائم آن جماعه علم گردد از غم مانند نی تواهد نالید و هیچ نالی خواهد کشید لله الحمد که ذات اشرف بندگان ما ازین عیوب آنچنان مبرّاست که انوار آفتاب عالمتاب جهان را گرفته صبا را حوصله آن نبود که گریبان گل ... نماید قدم در باغ نهد القصه کثرت ... در لشکر ظفر آثار شد که خریدار راه خانه گم میکرد باوجود ... قافلها در لشکرگاه آمده بدامان تلطف چنگ میزدند که قافله از شوق سود ... گم میکرد کارکنان سرکار پادشاهی در اخذ محصول تا افتتاح در روز حصار استغنا ... که از سفله پروری روزگار نقصان ایشان نشود کاروانیان در ادای خراج موافق معمول دست برنمیداشتند که مال کثیر النفع ... گروه سپاهیان عنان مراد در دست و طائفه کیسه را ظلمت افلاس در شست مردم صحرا چشمه امید جاری

و رعایای گرد و نواح را از این آرزو در زراعت کاری غنچهٔ مطالب هر کس از نسیم مرحمت ما
در شکفتن و خانهٔ هر یک از تعمیر شفقت ما در ساختن بندگان ما که ابواب عدل و انصاف
گشودند عامهٔ رعایا و برایا عمر خود بر عمر اقدس ما فزودند فواید عدل و داد و عواید احسان
و داد که بظاهر روزگار فرخنده آثار ما نرسید و مردم آن ملک از دست برد ظالمان
نجات ندیدند شاید که معاندان کاذب در آن قول صادق باشند بلکه یفعل الله ما یشاء و
یحکم ما یرید غرض چند بودیم که از مقدمهٔ پیش گذشت غوایت مجالی بشرف عرض رسانید
که در بدایت طلوع آفتاب جهانتاب سلطانی دوست محمد خان را چشم بینایش زایل که
دوست از دشمن فرق نمیکرد و مشورت در راه جوئیش همگی باطل که هر یک مصلحتش فرق میکرد
و چون دید که این رشتهٔ خام حکومت که قوت کشیدن ندارد بایست دو اهم مبادا که
گسسته شود از روی تنگی فرقان حمید بسر برداشته در خانهٔ اکابر کابل [illegible]
و جمع هر یک سفله و اوباش رفته همگی را بگرد در گرد آورده عقده عهود بسته بعزم قندهار از
کابل بیرون شد بارکه روزی خواهد رسید مردم مجالی که از کتاب گردن بسته حکم ما بدولت
اند بدرگاه قبل از آنکه شکوهٔ دوست محمد خان در رشد و انقضا واقع شود از پیشگاه معدلت
السعادة کدام شهزاده مقرر و فرستاده شود و البته بتوقیع شیرین الطاف بندگان همایون
مانند مظهر گرد خواهند آمد اما خرج تو بینه چیزی بکار در آمده بهمه دوست محمد خان
از خوف آنکه مبادا در رفتن قندهار کابل از دست برود حرکت نخواهد کرد بندگان ما که
در مآل کار اندیشیدند که اگر چه خوانین مذکور راست میگویند و در کمال دوستی بطریق صداقت
میپویند اما کیسه تهی گردیده و دست خالی گشته چگونه دو جا مقدمه انداخته شود

بلکه اگر چند روزی دیگر مقدمهٔ انفصال نیابد در همین جا از بیجاگی نهایت خرابی و رسوائی
روی خواهد نمود مصلحت همین است که دوست محمد خان نیز با مخالفان قندهار و بندگان سرکار
ملحق گردد ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد * بر صاحبان عقل و خرد روشن است که
اگر کسی خواهد که با وجود امکان تدبیر کار خود را بر تقدیر حواله کند از راه ناچاریست که
عنان تدبیر از دست میرود القصه بعد چند روز بمسامع جلال خاقانی رسانیدند که
دوست محمد خان قریب بقندهار رسیده امروز فردا بمقابله میرسد بندگان ما خوانین
ذی‌شانی را طلب حضور داشته بمقتضای و شاورهم فی الامر بساط مشورت صلاح
مقابله را گسترانیدند که هر کسکه در گیب خرد و صواب اندیشی چیزی دارد نثار محفل
مشاورت نماید جمعی زره هوشیاری بدست خود گرفته بشرف عرض رسانیدند که
بندگان همایون معه لشکر و اسباب در مواضع گرز و غیره در بابت قزلباشان که مقابل
حریف اند نهضت فرما شوند چراکه رزم میدان را انجامش قریب است و میرسد آنچه
نصیب گردد جمعی کثیر متاع عاقبت اندیشی پیش کشیده عرض نمودند که ایشان را نگهداشت
خانه و عیال منظور اگر بندگان همایون در آنجا تشریف فرما شوند بدو طرف تدارک مقابله
کردن ضرور خواهد افتاد بهتر آنست که بندگان همایون با جمعیت و سامانه در باغ [illegible]
رونق افزور گردند چراکه وفور آب و دانه و اقسام میوه و فواکه بیرون از شمار است اگر
مدت معرکه آرائی بطول انجامد هم مردم سپاه مضطر و ملول نخواهند شد القصه شهر
شاه حسینی را اختیار نمودند و انتظار [illegible] کجای مرتفع با وسعت متانت [illegible]
بخوبتر وجه محفوظ میماند مختصر که هر کسی موافق رای خود سخنی در میان آورد چونکه [illegible]

باغ عباس آباد جمع کثیر متفق و صلاح پذیر شدند بندگان ما اجابت فرموده بحسب امر اشرف
منادی ندای کوچ کردن رسالها از سنگرها در داد بندگان ما چون شبانگاه نگاهدار رده
بوده معه یک رساله و معدودی چند از پلتن و دو ضرب توپ صف شکن در چمن قریب شهر
مسکن نموده هنگام عصر که لشکر و اردو و اسباب و اثاث تقسیم در باغ عباس آباد
رسید بندگان ما نیز شدید عزیمت را زیر ران کشیدند فرصت بنیان قندهار چون دیدند
که در رکاب نصرت انتساب معدودی چند بیش نیستند از بوالهوسی در ذالت خود هر که از
سواران دلاور و جنگجو داشتند بامداد جلو حضور کنند خود بگماشته پیش رو فرستادند
بندگان ما چون ملاحظه فرمودند که جمع غفیر مانند سیلاب جهانگیر رسید بلکه نزدیک شد که ما
بر عنان جلو دست بگریبان شوند لهذا ضرورةً عنان توکل کشیده و پای توقف در تسلیم
گذاشتیم و صف آرایی همان رساله و همان معدودی چند پلتنی گردیده بضرب توپ خصم کوب
قلعه بدین بسیاری را از ایشان زیر و زبر کردیم چون دیدند که اکثر اسب و آدم لقمهٔ آن دو توپ
اژدر در آمد و کم شدند زیاده ازین جرأت گزین نشده پای همت پس کشیده طایر وار
در قفس حصار خزیدند چون این خبر در بنگاه رسید لشکر معرکه طلب مانند تیر بهدف
اشتی حضور ظفر کوکب آمده گفتند که حیف خوب آمده بودیم ولی بد جستند غرض که
بندگان ما تا وقت مغرب در آن سرزمین نشست گزین جلال بوده بعده عنان توقف
از کف گذاشته آهسته آهسته رونق افروز دایره دولت و اقبال شدند چون در دست محمدخان
آمده متصل باغ رحمدلخان فرودگاه شد یکدو روز مورچال جنگی در میان بود بعضی از طرفین
کسی را که پیمانه عمرش لبریز باده اجل شده بود ندای ارجعی گوش جان میشنود مگر سر آن غلامخانه

دکابلی متواتر مخفیانه عرض رسانیدند که هرگاه بندگان همایون چنگ در گریبان جنگ شوند
البته در عرصه نبرد تاب روز استطاعت را شتاب ترک نموده دولت حضور آفتاب ظهور
بدست می آوریم داغ دیدگان قندهار بدوست محمد خان اظهار نمودند که خویش و اقربا هم
از ما نیستند بیگانه و آشنا چه اعتبار اگر بشتاب کاری نکنی همه مردم کابل را رفته گیر
برشته عهود در گسسته دوست محمد خان اگرچه از مردم کابل اطمینان نداشت اما بعهود
ایشان اندکی تسلی در امیدواری میداشت چون دید لشکر پادشاهی بهم یکبار نشسته قدم حمله
پیش نمیگذارند و یگان یگان از سپاه ما گریخته میروند یقینش شد که البته زیر کاسه نیم کاسه
باشد آنها مردم را از دست نداده و مصحف شریف را که تشفیع ساخته و بدست گرفته هر یکی را
بتجدید قسم میداد خلاصه اینکه در مقابله اول که بهنگام عصر از دو طرف جنگ پیش آورد
از نوک شمشیر و رمح یلان هنرپرور و آتش فشانی ادوات زنبورک آتش فشان نیشهای دل ریش
خورده راه خویش معاودت پیش گرفت بلکه از آمدن بقندهار پشیمان گردید چنانکه از ملاحظه
پشیمانی تیره قندهاریان دست از جان کشیدند عساکر پادشاهی از چیره دستی خود در آن مقابله
شادان و شکرگویان اما از شکستن و ترقیدن یک ضرب توپ که در آن مقدمه از ناقابلی و گرم روی
توپچیان بوقوع پیوست نهایت دل شکسته و خاطر آشوب شدند که فال بد آمد عاقبت حال
چه نتیجه دهد چون پنجه آفتاب عالمتاب در آستین ظلام متواری شد بندگان را در خیمه اقبال چون
ماه جهانتاب که در خیمه زمردین سپهر طناب نشینند تکیه گزین سریر اجلال شدند خوانین غلجائی
درانی و بلوچ و سیستانی مانند انجم حلقه زدند بندگان را فرمودند که این منزل منزل مقابله نیست
لشکر پادشاهی که همه جا چون عقد ثریا مجتمع میبود بالحال مانند بنات النعش متفرق اند از گوشه

لشکر با گوشهٔ دیگر یک فرسخ فرق هست آیا کدام میدان وسیع که تا مرد از نامرد فرق شود در بیابه
گوشه و کنار هست یا اینکه پیکاران معاندین لباس صلاح و خیرسگالی عاریة پوشیده
لشکر پادشاهی درین منزل سنگر نشین خواهند ساخت از نیمعنی همگی صلاح بمیان پیش انداخته
بندگان ما فرمودند خیر قضا کار خود کرد و قدر خواهشی که داشت آشکار نمود اکنون میباید که
امشب بنای شبخون گذارند که این هم دلیل کامیابیست سردار سمندرخان و اکثر نامداران
لب بپاسخ گشودند که تا امروز باقبال عدومال پادشاهی از ضرب شمشیر است که قامت ایشان
از بار غم دوتا گردیده اگر در شب شبخون بر ایشان نیم روشنی چراغ همت دلیران لشکر ظفر پیکر
در روز پیش فروغ آفتاب عالمتاب سلطانی پرتو نخواهد داشت فردا که شاهد هرجائی فلک جام
بی ثبات جهان پیرا از باده اجل کرده بگردش آورد هرکس را که جرأت و حوصله است در آن مجلس
کشد خواهد نوشید القصه مقابله روز یوم سه شنبه بیست و دوم شهر صفر المظفر سنه [illegible] هجری
واقع شد آن روز را بندگان ما بحکم آنکه پیش مردند کار بقتال و جدال کشید بندگان ما متحیر که لشکر ما
همچنین پراکنده از حد شهر کهنه شاه حسینی و چهل زینه تا کوتل مورچه افتاده و التوپ هر کدام
بیکجا مانده باشد چگونه پیش رفت کار شود و بندگان ما بکدام تهیه باشند آیت الهی جز یاری
استقامت اقتضای ادائی کرد آخر الامر همین اختیار فرمودند که خیر الامور اوسطها در میانه
روند تا فروز باشند تا که بهر طرف اطمینت حاصل و کمک و اعانت واصل گردد با وجود اینچنین
پراکندگی لشکر و التوپ گروهی از فوج کابلی که تشنهٔ این کارزار بودند بجنگ برآمده جمعی کثیر
از آن خیره سران بی تدبیر را سیر از آب شمشیر یلان لشکر پادشاهی سیر گردانیدند که در قیامت هم
از دست ساقی کوثر آب نخواهند نوشید و جمعی غفیر را سرگوی چوگان شمشیر یلان معسکر سلطانی

آمده که هر کسکه دید زبان طعن بر ایشان کشید غرض درآن روز هر حمله که سپاه کابلی و قندهاری می آورد
بسیاری از ایشان از پنجهٔ قدرتی دست و سر و دست قضا رخت حیات از سر ایشان بدر میکرد
بقیة السیف منهزم گردیده خود را بکنار قلعه که پایداری ایشان بیشتر از آنجهت بود میرسانیدند
والّا در هزیمت اوّل میدان چون دل خود از امید خالی و دل خود از خون چون روی میدان
پر میکردند غرض در حملهٔ اخیر آنچنان هزیمت بر ایشان واقع شد که سپاه ایشان از شهر قندهار و
منزل باغ گذشت دوست محمد خان و برادرانش سراسیمه ازین حادثه داغ میگشت و قرآن
بدست پیش هر یک زبان معذرت میگشود که ساعتی بایستید هیچکس سخن ایشان نمیشنود کلانان
پلتن انیدولت بهمین خلاف قاعده و آئین که هرچند ترحم تمکین بار بار میفرمودند قدم اقامت
بر زمین نمیگذاشتند تا که رفته رفته خود را قریب قلعه رسانیدند و چهار ضرب توپ مخالفان را
دلیران عساکر پادشاهی بدست تصرف آوردند و چند مهار اشتر شهنگ با شهنگچیان زنده
سر بریده بحضور کشیدند و چند سر بیتنه از سرکردگان ایشان نیز گوی مثال آورده زیر سم مستور
حضور انداختند و منادی غیب ندای فتح و فیروزی بگوش جهانیان میرسانید و جهانبانان
از تبسّم پیش میکشیدند و هر گروه در تلاش قدم زدن طریق بود که پیشتر از رفیق ادای تهنیت بجا
آورده باشد مردم آنسرزمین که بر مواضع کوهها از ارتفاع بلندیها تماشاگنان بودند از خوشی [illegible]
الحمد لله بگوش حاملان عرش معلّی میرسانیدند دوست محمد خان خود را از کنار قلعه بارکها
و قلعه بریان [illegible] خود چون شب تاریک دیده فانوسان خود را سوار اسپان نمودند که
بکشند و آهنگی [illegible] جهالت بگشتند ناگاه از سفله پروری روزگار چشم زخم در روزکار
لشکر منصور [illegible] رسید که خود بخود هزیمت افتاد و هر یکبار از تماشائیان که بیک [illegible]

نشسته بودند پا بگریز نهادند چون بندگان این معنی را مشاهده نمودند که فلک شعبده بازی
دیگر در روی کار آورد و خنیاگر آسمان چنگ مراد معاندان در چنگ گرفت آتش غم از کانون
سینه علم زد و طائر هوش در قفس بدن بال و پر شکست و شاهد خرد را رنگ از رو پرید
که دشمن بجائی نه و این معنی صورت از کجا نمود تا این زمان زمانه پر خطا و خال سریع الزوال
ویا وای تهنیت میبود و الآن چگونه راه مخالفت گشود غرض که بندگان هر چند چوب منع
پیش پای مردم سپاه مطلوب نگرده گذاشتند فایده پذیر نشد تا که جمعیت مخالفان رسید
و پیچیده افسوس بر حسرت حیات [illegible] می‌کشید همان تماشائیان که از هزیمت مخالفان دست بگریبان
دهای پهلوانان بودند دشمن جان این نیزه زدگان گردیدند بندگان دیدند که کار از دست و
دست از کار رفت بخاطر رسید که در اینجا ایستادن و سینه چاک کردن چه نتیجه دهد گویا خود را
بدست خود هلاک کردن است بهتر آنکه عنان عزیمت را بسمت هرات گذاریم تا از سر نو
کاری ساخته این بار تخم را از شانه آرزو برداریم لهذا متوکل علی الله شده بجانب هرات
عطف عنان فرمودیم آن روز چه روز که از یکطرف غربال فلک آتش بیز و از یکطرف غلام و
خدمتگار پراکنده در گریز و از یکطرف هم مردم سپاه در تعجیز و از یکطرف اندوه این واقعه
جانکاه گلوگیر آن منزل چه منزل که صحرایش از نهایت وسعت دامن بدامن صحرای قیامت بسته
و هوایش از غایت حرارت آب از چشم زبان را زبان گرفته و از صخرهای شوارخش هیولای فلک
از نعل ماه میخ شهاب می‌افکند و از ناهمواری جبالش دل سنگ آب میگردید القصه آن روز
و آن شب تخمیناً با صد سوار از مقربان دور ره نورد منزل مقصود گردیده علی الصباح از
دریای هیرمند عبور فرموده در نصف النهار بکاریز اسحاق زائیان بیرون آمده در نخلستانی

عنان عزیمت کشیدیم همینکه مردم یعنی ملازمان عمر رفیق قدری از فکر آب و نان و علیق فارغ گشتند
باز عنان از کف گذاشته فرود شد در موضع دو سنگ یعنی قلعهٔ محمدخان درانی اسحاق زائی عنان
عزم گرفتیم مردم آنجا طریق خدمتگاری بکمال عبودیت و اخلاص شعاری پیموده هنگام شام از
آنجا نیز کوچ فرموده بهمین منوال در میان لشکر طائفهٔ درانی نشیمن داشتند ره نورد میبودیم تا که
راه مقصد برنا و پیر بر قلعهٔ واشیر که تهنهٔ کبیر قندهاریان شهیر بود افتاد کمی از شب گذشته که
ماه جهانتاب سلطانی که در محاق غم بود در آن منزل رسید چون بموجب استدعای مردم همراه بنا بر
[illegible] قدری مکث کرده شد حاکم آنجا بمحض آگاهی دست بر سر زنان و اشک حسرت از دیده
ریزان بحضور سکندر شان مشرف گشته سیورسات شایان بهر یک از خرد و کلان رسانیده
خورده شد کالبد بیجان در حیرت فرو مانده میگفت ع اینکه می بینم ببیداریست یا رب
یا بخواب * قطع نظر از ان بهر راهی که عبور می افتاد و در هر قبیل بهر مکانی که منزل منظور میگردید
[illegible] از شدت و بحشر ناله و نفیر بکرهٔ اثیر میرسانیدند و آه جزع و فزع دل گرد بیابان را
بدرد می آوردند و زار زار گریسته این نوحه ادا میکردند ع دردا که هیچ گلبن شادی
و احسرتا که شاخ طرب بار در نماند * چونکه بملک متعلقهٔ علیخان بلوچ یعنی سرحد سیستان
بادیه پیمای عزیمت شدیم ارباب و سرکرده هر منزل الی قلعهٔ خاش که چهار پنج یوم در آنجا توقف
روی نمود احدی بهراه خدمتگاری و اطاعت پذیری نپیچید از آنجا که قلعهٔ لاش و قلعهٔ جوین
با آن سرزمین قریب المحد بودند هرگاه بندگان ما از قلعهٔ خاش حرکت فرمودند در اثنای راه
علیخان بلوچ والی سیستان و غلام سولخان ولد بزرگ صالوخان اسحاق زائی والی قلعهٔ
لاش و جوین بتقبیل رکاب همایون شرف اندوز شده تا موضعی که یکی از قصبات عمدهٔ

سیستان است بخدمتگاری حاضر و بجان سپاری فاضر علیخان مذکور در ورود بندگان همایون لوای
فتوح کار و بهبودی روزگار خود دانسته چون گل در شکفتن آمد و هزار دستان اخلاص شعار
در سرائیدن بعد سه چهار روز خود صالو خان اسحاق زائی نیز سعادت اندوز حضور شده
زبان عرض گشود که لاش و جوین مکانیست خالی از خلل هرگاه بندگان همایون در تمکین آنجا
چند روزه غمهای گذشته را ببهجت آینده بدل سازند چشم معاندان کور و وجود نابود شان
زنده در گور خواهد شد علیخان و باقی سرداران بلوچ و سیستان جملگی محکوم حکم اعلیحضرت
خاقان ابد الحال علیخان متوقع فرمان که در رکاب سعادت نمون حاضر بود و یا در مکان
خود برگشته مترصد امر همایون باشد بندگان با تصور آنکه در مآل گفتن ایشان اولا اندیشه
کردن لازم لهذا علیخان را بخلعت فاخره سرافراز ساخته شرف ارتخاص رخصت ارزانی فرمودیم
و بندگان با اراده خالق شب روز بعد از طی منازل در قلعه جوین رونق افروز شدند.
و عند الورود الهیداد خان پیشخدمت سرکار اشرف را بذریعه نامه مخبر آگاهی سوانحات
در هرات ارسال فرمودند وقت رسیدن فرزند ارشد اشجع اعز کامگار سعادت نشان شاه کامران ادام
وقوف استیواقفه یافته بنهایت خرمی دار تشریف آوری بندگان با نهایت بهجت الهی شده
ارتفاعیت [illegible] حاجی فیروز خان خواجه سرا را که از بسیاری محرمیت [illegible]
امر نیز توقیت با تحفه و تحائف موفور پر نور ارسال داشته تمنای آن نمود که فیمابین
دولتین هیچگونه جدائی و دوجانی منظور نیست هرات خانه خود آن معمار کارخانه پادشاهی
و در بند [illegible] ترصد که بندگان همایون
از راه تفقدات گوناگون تشریف فرمای دار الرفاه هرات شوند اگر حرکت این بهجت آیت

مقتضای خاطر خطیر باشد اقبال آن بالراس والعین است واگر بنهج دیگر بود هم بانجام وانصرام آن
سر تفاخر بفرقدین ساید غرض قریب دو ماه که بندگان ما در جوین رونق بخش بودند متوطنان آنجا
شب و روز چون عید میگذشت و بصالو خان وگلزار خان عم او مانند نوروز بل مزید توقف
بندگان ما در جوین که گوش زد نزدیک و دور شد خانزادگان درانی چون محمد حلیم خان
ولد میر علم خان نورزائی معه عم و برادران و فرزندان و نزدیکان و محمد عظیم خان ولد محمد [illegible] خان
نوفلزائی و سیف الله خان ولد [illegible] خان بامیزائی و آقا جان خان ولد مهر علیخان امیر آخور
اسحاق زائی و غلام یحیی خان ولد علم خان علیزائی وغیره از خرد و بزرگ هر طائفه که شرح
آن موجب درد سر است بحضور حاضر و بدرگاه ایزدی شاکر شدند بعده چون نوشتجات
[illegible] از هرات بکربت و [illegible] رسید بندگان همایون زمام مقصد بسوی فراه منعطف شد
بندگان ما در تلاش و تهیه آن که جمعیتی بهم رسد تا که این عزم جانگداز واقعه بندهار را [illegible]
[illegible] بندگان همایون اولا
هرات را از دست فرزند [illegible] شاهزاده کامران و ثانیا انتقام از معاندان بکشند
و نوشتجات قائم مقام از مشهد مقدس هم بتمنای خسرو میرزا ولد نایب السلطنه ایران عباس میرزا
بجهة صالو خان میرسید که بهر صورت که توانند مهمان خود را یعنی بندگان همایون را در مشهد
مقدس بیاورند که آنچه مقتضای خاطر خطیر باشد بعمل خواهد آمد صالو خان در خفیه نهایت
تاکید و [illegible] میگفت که رفتن آنطرف بسیار مناسب و لائق است بندگان ما چون ملاحظه
فرمودند که خوانین درانی و ایماق اتفاق آن دارند که هرات از دست فرزند معظم الیه
برود و عرایض خوانین و امرای هرات پنهانی و گفت و گوی اکثری بقسمهای لسانی نیز

میرسد که بندگان همایون تسخیر هرات را هرگز منظور خاطر نمایند با همگی در خدمتگاری استوار
و پایدار بیم و فرزند سعادت نشان شاه کامران از جهت عدم وجود اعتبار با کسی در هیچ قضیه
معاضد نمیتواند شد و لکو شتند پیغام از مشهد مقدس علی مشرفها التحیة و السلام در ضمن خط
میرسد مبادا خوانین درانی به هرات بساطی دیگر بگسترانند که موجب خرابی بنیان ارکان دولت
فرزند سعادت نشان شود علاوه بر آن این معنی نهایت بر ضمیر الفت پذیر بندگان ما گران آید
که جهانیان چه خواهند گفت که با تسلط بندگان همایون بگردون دشمن طنابی نگردید بلکه از
دست خود خانه دوست را خراب ساخت و نسبت قوت بندگان همایون در گرفتن ملک اینه
بیگانه نرسید علیهم سطوت در گرفتن ملک خود از خود افراشت فرزند سعادت نشان هم خوب
که الفقد طمانیت و خاطر جمعی از ملک و لشکر خود ندارد بهتر و صلاح وقت آنست که بندگان ما
سهام مطالب در کیش ضمیر انباشته بسان کمان هلال از راه ریگستان سیستان از کوه
کچهی و بلوچستان سر کشیده مردم آنجا و لشکریان وغیره را که در میدان اطاعت و خدمتگاری
سر ... را قربان ... ساخته سینه معاندان را هدف ناوک مراد سازیم و آلا
ضرور ... کوشش در چله ... ناکامی دید سر انجامی نخواهد افتاد
لهذا فی الفور عنان عزیمت را بسوی ... راه و تعب و سختی
قطع راه سپاه کلاه منصور ... فرمودیم ... آن راه چه راه که به رفتن توکل در
رفتن راهش اندیشناک ... از شنیدن نامش سینه چاک ... وسعت بیابانش از
چشمه خورشید تف آتشین میخیزد و تلهای ریگ جبال مانندش شاید از شهپال فلک ملائکه
اولین و آخرین میریزد از چه روست که فیاض ازل نظر احسان از رویش گرفته که گیاهی نمیروید

وآب سحاب لطف بذلش از ریگ نمیشوید منازلش آنقدر دور که منزل قیامت در پیشش یکقدم راست
آبهایش آنچنان تلخ و شور که آب حمیم در نظر ره نوردش دمبدم عرض تا که ببدرقه عنایت ایزد
پاک بعرصه چهارده یوم ازان منازل وهمناک گذشته در اول موضع سنکوچه من مضافات
بلوچستان قریب بکلات نصیرخان متعلقه محراب خان بلوچ منزل گزین شدیم و فردای آن
ازانجا حرکت فرموده در آخر موضع مذکور گرمی روز گذرانیده هنگام شام ازانجا طبل
رحیل کوفته تمام شب ره نورد بوده فردا چاشت در نخلستانی که کلات نصیر تخمینا ازانجا
بقدر یک میل فرق داشت زینت بخش گردیدیم فی الفور عالیجاه محراب خان از فروغ انوار حضور
دیده خود را فروغ آگین ساخته بقاعده ادب شناسان زبان نیازمندی کشود که کلبه ویرانه
بلوچ از مرحمت معمار کاخ آفرینش دولت عمارت یافته و کلباس نام و نشان ما طایفه بطراز عنایت
خداوند این شوکت دوخته شده اگر از انقلاب فلکی و دور چرخ چنبری کهنه و فرسوده شد
لله الحمد که باز بنزول اجلال همایون از نو نوی یافت و دل پر امید در میدان این نوید
علم مباهجت و خوشی افراخت متوقعند که بندگان همایون از همکان اکنون انتقال فرموده
متصل کلات بسوی مقصد زینت اجلال نمایند چراکه چون دائره دولت و اقبال قریب
عجب مکانیست قد وقت مسکانی بود هرلحظه مقتبس انوار جلال خاقانی میگردم بندگان با اجابت
فرسوده بمکانیکه تمنای او بود رونق افروز شدیم و در بین اثنا بمسامع جلال رسانیدند که
رحمدل خان بارگزائی از بیخردی و بوالهوسی معه پانصد سوار تعاقب بندگان همایون نموده
بخیال باطلهٔ اینکه ملازمان رکابی بندگان همایون سختی و تعب این منازل بعیده بسیار کشیده
که اسپها از رفتار و آدم از گفتار مانده شاید دست بردی کرده باشم در منزل یوم گذشته

فروگذاشت بندگان ما از استماع این معنی مانند سیماب بیقرار گردیده فرمودند که نظر بآیهٔ کریمهٔ
اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعةً ولا یستقدمون عمر زیاد و کم شدنی نیست همگی سوار و
پیاده مستعد و آماده شوند تا آنچه خواست خدا باشد خواهد شد شاید که محراب خان را
دیروز بوی فتیله بدماغ رسیده بود که بندگان ما را تکلیف کوچیدن از آنطرف بانظر
نمود همین که محراب خان شنید که ارادهٔ بندگان همایون چنین است سراسیمه دویده زبان
معذرت کشود که ما فدویان هنوز هلاک نشده‌ایم که بندگان همایون با این نمکحرام بدانجام
مقابل شوند اگر مراعات عهد و پیمان که فیمابین این اخلاص نشان و آن نمکحرامان سراسر
بحسب تقدیر و اتفاق رو داده نمیبود ازین آمدن متنفسی جان بسلامت نمیبرد اگر فردا
چون بخت برگشته خود برگشته رفت بهتر و الا طائفهٔ بلوچ تا همگی از سر جان نگذرند بندگان
همایون را کسی نخواهد گذاشت که بروی سپاه و تباه آن نمکحرام نظر فرمایند اگر بسبب بدبختی
بندگان همایون بجائی رسد بهتر از آنچه شمریم که بما رسد ناچار بندگان ما عنان از دست
کشیده در جادهٔ صبر استادند و از جمهوری فلک خیره چهر متحیر گردیده خود الاشته ...
میگفتند خیره زمانه بنیک و بد آبستن است ؛ ستاره گهی دوست گه دشمن است ؛
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید القصه که آن نمکحرام خائب و خاسر برگشته رفت و محراب خان
بشرف عرض رسانید که شهسوار خان و فتح خان از وابستگان فدوی که تا این زمان در
فدوی محبوس بودند گریخته و یکبارگی دفعه باتفاق سمندر خان آتش فتنه و فساد روشن ساختند
و تمام الوس را بخود گروانده اطفای آن از فدوی بسی مشکل هرگاه از سحاب عنایت احسان
بندگان همایون ترشحی شود البته اطفای آن بوجه کامل خواهد شد بندگان ما مشار الیه را

مطمئن ساخته بعد از چند یوم از آنجا نهضت فرموده از راه درهٔ موله منزل فرسا شد عجیب دره
که تنگی راهش چون دل بخیلان تنگ و در نشیب و فرازش فرس طاقت و توانائی لنگ و از رفعت
کوههای طرفینش سر ببرج افلاک کشیده بل چشم مهر و ماه عمقش ندیده با وجود یکه از سنگ گذشته
و از گرانی سنگهای جانبینش سینهٔ گاو زمین چاک گردیده آنکه در راهش افتاده شاید در
برداشتن آن کمر کوه شکسته غرض بعد قطع منازل نه گانه چون در موضع کوترو بندگان ما
زینت بخش شدند ملاحظه فرمودند که شهنواز خان و فتح خان بدستیاری سردار سمندر خان
نهایت کار و امور محراب خان را خراب کرده اند بلکه نزدیکست که شهر بهاگ را برابر بخاک
نمایند لهذا فرمان همایون شرف صدور یافت که سردار سمندر خان احرام بند کعبهٔ حضور شده
شهنواز خان و فتح خان تا ورود مسعود بندگان همایون در بهاگ مقدمه را بتعویق گذارند
چون سردار مسطور بموجب امر حضور شرف اندوز شد بندگان ما بعد قطع منازل زینت افزای
موضع بهاگ شدند شهنواز خان و فتح خان با طائفهٔ بلوچ که قریب بهاگ هنگامهٔ شور و شر
بافلاک افراشته بودند بندگان ما باستخاطر محراب خان آنها را از آنجا واپس کرده نایرهٔ شرارت
و جمعیت ایشانرا بآب تدبیر و موعظت منطفی ساختند بعده بندگان ما در تهیهٔ جمع آوری
لشکر و در فکر آنکه آلات حرب و اسباب ضرب چگونه بدست آید شدند سردار سمندر خان
شروع بکوتی مطلب نموده بشرف عرض رسانید که جمع لشکر و اسباب پادشاهی بدون فرصت
درین ملک و نواحی غیر ممکن الوسات اینجا طریقه چنانکه امروز انبوهی آمدند و فردا گروهی
رفتند درینصورت مبالغ کثیره باید تا مصارف ایشان بهم رسد و با وجود آن ایشان [illegible]
کسر نشوند و مخالفان [illegible]

خبر باطراف و جوانب انتشار یابد لشکر قلمی مجتمع گردد بس با مردم الوس بی ساختگی جنگ
جواب دشمن آراسته داده شود همدر آن فرصت سردار مذکور نیز بنهایت علیل که از شدت
مرض بر بستر ناتوانی ذلیل افتاده بود بندگان ما فرمودند که شما درینحال بسوی نزد
عیال و اطفال خود بروید شاید که بسبب آرامی چند روز صحت یابید ان شاء الله تعالی
بعد عافیت عقده خاطر بساختن تدبیر کشوده خواهد شد چون سردار مسطور از حضور شرف
ارتخاص یافت باول منزل بندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة روح روحانی را
از کالبد جسمانی بسیر ملک جاودانی پرواز داد و چون این خبر بمسامع جلال خاقانی
رسید از نهایت افسوس بسی شربت غم نوشیدند چراکه سردار مغفور درین سفر گوی سبقت
در میدان خدمتگاری از همه مقربان حضور ربوده و در جانفشانی سرکار فیض آثار و رضاجوئی
صغار و کبار نهالی در بار عقده از دل هر کس بکشود زهی استقامت و پردلی که برادر و
برادرزادگانش در قندهار نقد جان را نثار بندگان همایون آثار نمودند و آهی از دل پر شکسته
خود را بهمین منوال میدید اما افسوس که طغرانویس دیوان ازل نامه حیات او را بنقش
برده دید بندگان همایون با بسیار افسوس همراهان معتبران را فرستاده که آن گنج خلایق
نمودند در کنج زمین مدفون ساخته عیال و وابستگان او را مالی رنج در بهاک ...
بعد این واقعه بخاطر خطیر خطور نمود که بدست خالی و کیسه تهی بنای هنگامه و فراهمی لشکر و
سامان اگر بالفرض گذاشته شود پیشرفت کار چگونه خواهد شد لازم که باید بلوه یا ... نمد
بسر هم برای دوستان اندمال جریح سینه افگار نمائیم لهذا از بهاک قطع منازل مقصود
نموده اولا بخاطر خطیر رسید که از حدود هزاره اگرچه راهیست خیرآباد که از عدم آبا

و وفور زحمت و خواری مرکب قوای انسانی با وجود پابندی طویلهٔ هستی از شنیدن لوی
با افسانهٔ تقصیر ره نورد منزل نیستی میگردد چونکه قریب المسافه است بهتر که مرحله پیمای منزل
مقصود شویم ثانیاً عقل مصلحت سنج چنین رهنمون شد که ع ره برو لی ره مرو هر چند
ره پیچان بود ؛ فلا بجزم نهضت فرما بسوی لارکانه توابع شکارپور شدیم چون لارکانه
که بدخل و تصرف حیدرآباد یافست رونق بخش گردیده چند یوم بسبب ماندگی و تعب راه اقامت
پذیر گشتیم میران خیرپور بشرف عرض رسانیدند که هرگاه آفتاب عالمتاب سلطانی از نظر
خیرپور نور افشان منزل مقصود میگردد ما در خدمتگاری قامت خود را چون رایت سپهر
خواهیم افراشت متقارن آن میران حیدرآباد نیز معروض داشتند که طی منازل مقصود
از هر راهی که خاطر مقتضا مظاهر اقتضا نماید در جانفشانی خود را چون ماه انگشت نمای
جهانیان خواهیم ساخت بندگان ما که مالامال شوق و نیاز بطرف زیارت اهل شهر سیوستان
بود عنان مقصد بجانب حیدرآباد معطوف فرموده بعد نیل مقصود در حیدرآباد بر کنار
رود قلیلی در باغ میر زین العابدین مشتمل بر بنده میر اسمعیل شاه در ۲۹ شهر رمضان المبارک
سنه [illegible] نزول اجلال فرمودیم میران مذکور خود را در خدمتگاری معاف نداشته همگی
وقت بسط [illegible] شکل از نظر خویش اثر گذرانیده چند روز که بندگان ما رونق افروز
بودند در استحصال دولت حضور و چیره اند در تمنای خود گردیدند و بندگان ما نیز
بتلطفات شاهانه مطمئن و بتوجهات خسروانه بهجت آگین ساخته حسب مصلحت وقت از راه
جیسلمیر بکانیر بعزیمت تماشا قصد گردیده بتاریخ هشتم شهر ذی قعدة الحرام سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه هجری در [illegible] آسایه افکن گردیدیم بر ضمایر اصحاب دانش و ارباب بصیر

روشن و ظاهر و مبرهن باهر است که سلاطین با تاج و نگین را از اینگونه واقعات بسی روی داده و آن ایشان
از سفله پروری روزگار سختی و تعب نهایت کشیده قطع نظر از سابقین نظر در لاحقین باید نمود
و بر صفحه احوال ایشان مطالعه باید فرمود که فرمانفرمای ایران محمد علیشاه قاجار با وجود شوکت
و اقتدار در وقت گرفتن هرات چه مصیبتها که ندیده و چه مشقتها که نکشیده — فلک در جام
کام خاص و این باده پر کرده ۞ گهی پر کرده خالی گاه خالی داده پر کرده ۞ بندگان
ما را از هزیمت لشکر و سفله پروری سپهر اخضر و سختی و تعب سفر چندان باک و خطر
نبوده و نیست اما از چهره غمناک بل سینه چاک هم که از نهایت اهتمام گلبن امید را
زینت افزای گلستان جهان ساختیم و تماشایش نکردیم و نشو و نمایش ندیدیم و نخل
مقصود را حلاوت بخش ناظران زمان و نادران دوران گردانیدیم و شیره از
برش نمکیدیم و حاصلش نچشیدیم آن خار المقصد که زحمت و مشقت و محنت و نحوست
در جمع آوری لشکر و فراهمی سامان جنگ و سفر بیکار نبردیم که در وقت کار در هنگام
کارزار بکار آید هیچ بکار نیاید هرگاه در چنین کار این روزگار در روزگار پیدا
در روزگار می افتاد بیهوده بود چه تدبیر هم ابواب فتوحات و عنایات الهی از
دست امید این نیازمند بجناب کبریائی در از است — چون کار بر عنایت
بایست منحصر ۞ بیدلیم بیغم سیم تن چه باک است از تعب ندارم

تا کام من بر آید ۞ یا تن رسد بجانان یا جان
ز تن بر آید ۞ تمام شد

النقش بست از سر بیاد آلی | قلم سیف و دفتر ثانی

آغاز دفتر سوم

وقایع سی و پنجم عزیمت نمودن بندگان سکندرشان دارا دربان چراغ دودمان شاه دُران شاه شجاع الملک کشورستان بهمراهی و مددهی صاحبان عالیشان بامر ملکهٔ انگلستان بجهت تسخیر ملک افغانستان و گوشمالی جماعهٔ سرکشان

بر ضمائر ارباب بصائر و نظائر مخفی و مستتر نماناد که چون کوکبهٔ شاهی و طلیعهٔ رفیعهٔ کشورکشای شهنشاهی بتجمل و سامان نامحصور در ملک شکارپور رسید و لوای ظفر التوای افواج بحر امواج جهان پیمای انگلیسیه رونق پیرای آن سرزمین میمنت قرین گردید راقم این اخبار صحت اشعار المسمی بمحمد حسین تجار که از ساکنان دار الفرح هرات است قبل از نزول طلیعهٔ منصوره در بلدهٔ مذکوره بار اقامت انداخته بودم از قضا و حسن اقتضا عند ورود جنود مسعوده جمعی از سران سپاه و بعضی از مقربان و محرمان بارگاه فلک اشتباه پادشاه والاجاه طرح موافقت و رسم اتحاد و مودت افتاد و بشیوهٔ محبت و مجالست و شیمهٔ اخوت و موانست فیمابین بی شبهه و شین دست داد حتی که این بی خطر و خالی از زیان همسفر با ایشان شده در قندهار و از آنجا در کابل رسیدم بلکه تا زمان اختتام فتنه بلوا و برهمی خاندان رفیع الشان شاه والاجاه از کابل و جلال آباد راقم را اتفاق سفر بجائی نیفتاد از آنجا از شیوهٔ وقایع نگاری دست بکاری مشغول داشتم بنابران همگی معهود داد و باعث ایجاد صلاح و فساد که در نزول اجلال

شاه شجاع الملک پادشاه افغانستان با افواج بحر امواج پادشاه انگلستان در آن دیار
و در صورت پر زور و ظهور نموده بود همه را در صفحهٔ خاطر مرتسم میداشتم در زمانیکه
دوست محمد خان بر حسب درعایت صاحبان انگلستان از کشور هندوستان آنگاه
کابل فتنه خیز شد و شهرت فلک بر ساکنان کابل از شور شرار انگیز مکر و نفاق آتش سیر گردید
چندی از مردم تجار ایران که هر یک اظهار اخبار بلا خلاف از احوال صلح و مصاف
انگریزی و شاهی حسن گفتار و لطف اشعار بل تحفه گستردند برای شائقین در دو ساعتی
دیار خویش میدانستند هر چند که از روی طبع گستاخ بنابر جستجو قدم زن هر کوچه کا
شدند پای خود را جز در سنگلاخ ترهات شاخ در شاخ ندیدند عاقبة الامر بنابر
اظهار راقم عقدهٔ خاطر صدق مآثر را کشودند و چهرهٔ رعنای صحت این اخبار از آیینه
یقین هر یک اظهار نمودند و بالهام طبع انصاف گزین این مجموعه را افسوس ناظرین
نام نهادند الحق این احوالیست که راقم بچشم خود دیده و این مقالیست که از محرمان
پادشاه جمجاه بگوش خویش شنیده ارباب غرض را درین کلمات صدق آیات دخل
که درین جزو از فصول بمناسبت حال خود نهادن دیگر حاصلی نیست پیش آغاز

حال حرکت با برکت پادشاه جمجاه از هندوستان بولایت افغانستان

چون بعد از تحریر و تصدیق عهدنامجات بحقیقت آیات منقشه
۲۳ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ هجری که تمامی مضامین فلاحت تضمینش اتحاد و
یگانگی دوام سرکارات ثلاثه یعنی سرکار جهاندار انگلیسیه و سرکار گردون اقتدار حضرت
شاهنشاهی و سرکار تهور شعار مهاراجه رنجیت سنگه بهادر در امور خیر و شر وقوع

وضرر و سلوک دوست و دشمن وغیره مطالبات صلاحیت سمات که باستصواب آن والاجناب لارد آکلند بهادر بذریعه و واسطه عالیجاه معلی جایگاه سفیر با تدبیر مستر جی ولیم میگناتن صاحب بهادر صورت ترتیب و زیب توثیق یافته که صورت عبارتش این است

نقل دفعات عهدنامه که صاحب والامناقب مستر ولیم جی میگناتن صاحب بهادر از مهاراجه رنجیت سنگه بتحریره ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ هجریه نوشته آورده

ازآنجاکه سابق ازین فیمابین سرکارین یعنی سرکار والااقتدار خالصه جی و سرکار گردون اقتدار شاه شجاع الملک عهدنامه مشتمل چهارده دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و بسببی از اسباب ملتوی مانده اکنون که صاحب والامناقب مستر ولیم جی میگناتن صاحب بهادر که بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد آکلند گورنر جنرل صاحب بهادر با اختیار کل جهت توثیق و تکمیل عهدنامه مسطور از راه دوستی مؤلفه قدیمه معهوده هر دو سرکار عالیمقدار یعنی خالصه جی و کمپنی انگریز بهادر در حضور انور خالصه جی تشریف آوردند عهدنامه مذکور از سر نو باضافه چند فقره دوستی آیات و چهار دفعه شرائط جدیده که جمله هژده دفعه باشد باتفاق و صلاح دوستانه سرکار یکرنگی آثار کمپنی انگریز بهادر مقرر و مسدد گردید که بموجب دفعات و شرائط مرقومة الذیل فیمابین مغایرت و جدائی متصور نیست و نخواهد شد فقط ❊ آنچه ممالک متعلقه این روی آب سنده و آن روی آب سنده که در تحت و تصرف و در علاقه سرکار خالصه جی داخل است صوبه کشمیر معه حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک چهچه و هزاره و کهنبل و امب وغیره توابع آن پشاور معه

یوسفزائی وغیره وخطک وهشنگر ومچهنی وکوهات وهنگو وسائر توابع پشاور وتا حد
خیبر بنّو ودوَر ووزیری وتانک گرانگ وکالاباغ وخوشحال گده وغیره توابع آن
دیره اسمعیل خان معه توابع آن دیره غازیخان وکوت مٹھن وعمرکوت وغیره معه
جمیع توابع آن وسنگهر وهنداجل وحاجی پور وراجن پور وهرسه کچهی تلک منکیره با تمام
حدود آن صوبه ملتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف وسائر خاندان سدوزائی را
در ممالک مرقومة الصدر هیچ دعوی وسروکار نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن نیست و
نخواهد شد همین عنوان مدام ملک مذکور ملک مال خالصه جی نسلاً بعد نسل وبطناً
بعد بطن هست وخواهد بود ؛ شاه موصوف از آن طرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و
رهزنی ودنگه وشور وفساد بایطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد ؛ واگر احیاناً کارداران
سرکارین که معامله خورد وبُرد نموده رو بفرار نهاده غیر حاضر باشند از جانبین دالسر
شوند ؛ وآنچه آب نالهٔ کوه خیبر برای مصارف قلعه فتحگده وغیره بموجب قدیم میرسد
احدی مسدود نسازد فقط ؛ عبور کسانیکه مطابق آئین موتلفهٔ دوستی سرکارین
عالیتین خالصه جی وصاحبان کمپنی انگریز بهادر از دریای ستلج متعلق بچهٹی واجازت
سرکار خالصه هست همچنین از دریای سنده که دریای ستلج با آن آمیخته عبور اقوام
بچهٹی واجازت سرکار خالصه جی خواهد بود ؛ شاه موصوف بغیر اجازت وچهٹی سرکار
خالصه جی عبور شدن نخواهد داد ؛ در مقدمه شکارپور وملک سنده این روی دریای
ستلج باشنده آنچه فیمابین سرکار خالصه جی وسرکار شاه موصوف مطابق رضامندی
دوستی ویکرنگی قدیمه وآئین موتلفه سرکارین عالیتین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپنی

انگریز بهادر آنچه معرفت کپتان کلاد مارتین وید صاحب بهادر پلیتکل اجنت بهادر دوستی
قلبیه صمیمی و جواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آئین مؤلفه معهوده قرار
خواهد یافت بسرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود فقط ؛ شاه موصوف
بعد ظهور انتظام کابل و قندهار اسپان نو عمر عمده و اعلی و خوشرنگ و خوشخرام پنجاه و پنج
راس و یازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده و هفت قبضه شقبض اصیل ایرانی و بست و پنج اسپ
قاطران عمده بالاقد و میوه ولایت چه خشک و چه تر و خربزهای عمده شیرین در تمام موسم
از راه جلالها و غیره در الکای پشاور و انگور و انار بیدانه و ناک و سیب و بهی و بادام
کشمش بمقدار وافر سال بسال میرسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هر رنگ و نکرس
و چوغهای سمور و کمخاب زربفتی و قالین ایرانی جمله یکصد و یکپارچه سال بسال علی الدوام
بسرکار خالصه جی میرسانیده باشند فقط ؛ القاب مراسلات بموجب مساوات فیما بین
سرکارین عالیین معهود چنین جاری خواهد ماند فقط ؛ آنچه سوداگران اسپان و غیره
بیوپاریان طرف ولایت عازم سری امرتسر جیو و لاهور و تمام ممالک محروسه سرکار
خالصه جی خواهند بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید و تاکید بعمل خواهد آمد
و از جانب سرکار خالصه جی هم همین نهج در ینباب بظهور خواهد رسید فقط ؛ سرکار خالصه
تحائف بطریق دوستی از قسم پشمینه و غیره بموجب تفصیل ذیل سال بسال بپادشاه موصوف

کهنیس بسیار خوش رنگ	دوپته بنارسی	کمخاب	ململ	از قسم پشمینه	خواهد فرستاد
[illegible]	[illegible]	جمله تهان	جمله تهان	صد پارچه	

دستار سفید جمله تهان ... پنج پارچه ۵ ... ؛ آنچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خریدن اسپان و غیره

دیا برای کار دیگر بطرف ولایت و یا از طرف شاه موصوف بملک پنجاب وغیره ممالک
محروسه برای خرید و فروخت بقدر یازده هزار روپیه از قسم سفیدی پشمینه وغیره اجناس
مامور شوند سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش آنها و سرانجام کار
آنها متوجه خواهند بود فقط ❁ هرگاه فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف
باتفاق حسنه یکجا شوند شاه موصوف کار بد در حق گاوان هرگز هرگز اصلاً
مطلقاً شدن نخواهد داد فقط ❁ هرگاه سرکار شاه موصوف فوج سرکار خالصه جی را
بنا بر امداد همراه برد آنچه از خاندان بارکزائی وغیره مال و اسباب جواهر و اسپان
و اسلحه و اشراب خرد و کلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار
خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد ❁ و اگر سوای فوج خالصه جی
بدست شاه موصوف آید شاه موصوف اسپان عمده و اشیاء زبده از آنچه خرد و کلان
جواهرات وغیره بطریق تحفه مصحوب وکیل معتبر بسرکار خالصه جی ارسال دارند
مدام معتبران شاه موصوف به سرکار خالصه جی معه رسائل و تحائف تحفه و هدایا بجهت
خرید طور حاضر و مامور خواهند بود فقط ❁ هرگاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار شاه
موصوف به نظر تکمیل مرکوزات عهدنامه هذا نماید شاه موصوف فوج با سرداران
کلان ارسال دارند و سرکار خالصه جی هم حسب الضرورت شاه موصوف به نظر تکمیل
مرکوزات عهدنامه هذا فوج مسلمان معه سرداران کلان تا کابل مامور خواهد بود
سرکار خالصه جی به دولت برای پشاور شود از طرف شاه موصوف یک شهزاده بجهت ملاقات
سرکار خالصه جی بیاید تعظیم و تکریم او بوجه احسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید فقط

دوست و دشمن هر سه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر
و شاه موصوف واحد شمرده شود فقط ۞ مبلغ دو لک روپیه ضرب نانکشاهی امرتسری
یکدفعه سال بسال بالضرور از ابتدای ماموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه
موصوف در کابل جهت تعین فوج خالصه جی اندرون علاقه داران الکای پشاور بقدر
پنجهزار سوار و پیاده از قوم مسلمان بنا بر پشت گرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای
کومک شاه موصوف هرگاه که در صواب دید سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر باتفاق و
صلاح سرکار خالصه جی بیجوی کومک فوج مستعد شود خواهند رفت در سرکار خالصه جی
بنام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمه کلان از جانب مغرب رو نما شود
پس تدارک آن باتفاق و صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز
بهادر بهر حسب توقیع بظهور خواهد رسید در صورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه
موصوف نماید هر قدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه جی حاضر باشند مبلغ
مشخصه مسطور به حسب حساب مجری خواهد شد سرکار کمپنی انگریز بهادر مادامیکه امری خلاف
شرایط عهدنامه هذا از سرکار [illegible] بظهور نرسد [illegible] مبلغ مشخصه مذکور سال بسال
[illegible] سرکار خالصه جی خواهد بود فقط ۞ آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سند
[illegible] است شاه شجاع الملک و سائر خاندان ممدوح آنرا نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
بطن [illegible] باقیات [illegible] آن ممالک
هیچ دعوی و سرکاری نیست و نخواهد بود [illegible] میران [illegible] نسلاً بعد نسل
خواهد ماند مشروط بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانکشاهی امرتسری

یاکلدار بموجب تجویزهٔ سرکار کمپنی انگریز بهادر بشاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از
جملهٔ آن مبلغ پانزده لک روپیه نقد بسرکار والاقتدار خالصه جی رسانیده دهد و باقی مبلغ
پانزده لک خود بگیرد هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد پس آنوقت دفعهٔ چهارم
عهدنامهٔ شاه موصوف مرقوم دوم ماه چیت سمت ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل در صدر مندرج است
منسوخ خواهد گردید و مراسم رسل و رسائل و تحائف فاخره عمدهٔ اعلی فیمابین سرکار خالصه جی
و میران سنده بعادت قدیمه جاری خواهد بود فقط ۞ هرگاه شاه شجاع الملک در ملک کابل
و قندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه با ممالک محروسهٔ والی
هرات برادرزادهٔ شاه موصوف هیچ جهت متعرض و دست انداز نخواهد شد فقط ۞
۱۸ شاه شجاع الملک و سائر خاندان سدوزائی بدون استمزاج و استصواب سرکارین عالیتین
سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر معامله و سروکار با احدی از سرکاران غیر
نخواهند کرد و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکرکشی بر ملک سرکار خالصه جی یا صاحبان
انگریز بهادر نماید لابد متفق شده بخود بمقابلهٔ آن پردازند فقط ۞ آنچه دفعات مرقومة الصدر
مرقوم شد سرکار خالصه جی و سرکار انگریز بهادر و سرکار شاه شجاع الملک را بخوشی
رضامندی تمام منظور شده و این عهدنامه بشرط ثبات دفعات مسطوره بنام
[illegible]
عهدنامه مذکور بعمل خواهد آمد تحریر پانزدهم ماه ... سمت ۱۸۹۵ در لاهور فقط ۞

۱۸۹۵ [illegible]

[illegible]

پس شهزادهٔ موصوف از طرف مهاراجه صاحب بهادر مورد تعظیم و تکریم مطابق شان جلیل خود
خواهد گردید شهزادهٔ موصوف را اختیار خواهد بود که منجملهٔ صاحبان عالیشان همراهی لشکر
مهاراجه صاحب بهادر یکی را همرکاب گرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب بهادر که مسلک [illegible]
باشند بطرف کابل قدم پیش نهند در صورتیکه جمعیت قوم افاغنه رجوع بشاه شجاع الملک
نمایند یا بوجوهات دیگر پیش رفتن شهزادهٔ موصوف در نظر صاحبان همراهی لشکر یا ارکان
مهاراجه صاحب بهادر که حسب الحکم مهاراجه صاحب بهادر مشیر و شریک این امر آنها باشند
انسب و اولی متصور باشد اگر شاه شجاع الملک بعد نظر رجوع کنانیدن بسوی خود سرداران
افغانستان را برای انجام مرام خود و حصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد
که سلطان محمد خان هم همرکاب خود بطرف قندهار شود پس مهاراجه صاحب بهادر اجازت
رفتن بخدمت شاه از سرداران موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملک
عزت و آبروی سردار سلطان محمد خان نگهدارد و اگر رفتن افواج مهاراجه صاحب بهادر
بعبور حدود ممالک محروسهٔ خود باتفاق و صلاح صاحبان عالیشان که در لشکر مهاراجه
صاحب بهادر موجود باشند مناسب متصور گردد در آن تقدیر اتفاق و صلاح صاحبان
همراهی لشکر که با صاحبان همرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت
واجب متصور خواهد شد هرچند که اینهمه مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب بهادر
رسیده است تاهم برای رفع شک و شبههٔ آینده انسب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر و ترقیم
درآید بجناب فیضمآب اشرف مهاراجه صاحب بهادر گزارش شد [illegible] ماه [illegible]
سمت ۱۸۹۵ فقط ◊ نقل مقتضیات بندگان ظل الهی که نوشته [illegible]

اوّل آنکه از اولاد شاه دُرّان و فرزندان و متعلقان بندگان ما هر کس باشد و رعیت
سپاه و افسر و سران دُرّانی وغیره که در ولایت باشد در پرداخت و عدم آن
و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندگان است و درین امر از صاحبان وغیره هیچ کس
مستفسر نخواهد شد ۲ هرگاه بندگان ما در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی
بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات توابع کابل و قندهار و شکارپور
لشکرکشی نمایند و یا بجهت تفرج آورند درین امر ممانعت نخواهد بود ۳ هرگاه
کابل و قندهار و شکارپور متصرف بندگان ما باشد باید که توابع آنها که در زمان سلطنت
[illegible] سند و [illegible] تعلق به بندگان ما داشته باشد ۴ در زمانیکه بندگان ما در کابل
متمکن شوند و صاحبان عالیشان هم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر وکالت
و لکن [illegible] دیگر که بجهت تمشیت امور [illegible] بندگان را خواهش نمایند صاحبان مضایقه
نخواهند نمود ۵ در میان صاحبان [illegible] هیچ از سپاه و هیچ از رعیت
بدون مرضی و صلاح بندگان ما امری بوقوع نخواهد آمد ۶ در خصوص دادن
دولت [illegible] و چیزی دادن از شکارپور بندگان ما را بسیار سخت و شاق معلوم میشود
چراکه اول املاک گنجایش آن ندارد که خرج و اخراجات بندگان ما و سپاه بعمل آید
و دیگر که [illegible] مالگذاری و مالیه [illegible] بنظر جهانیان می آید [illegible] صاحبان است
هرگاه گنجایش آن در املاک ببینند و یا مناسب و صلاح میدانند چه مضایقه
اهتمام امور بندگان ما تعلق بصاحبان عالیشان است ۷ چونکه سلطنت رو بخرابی
آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک و ولایت را غصب نمودند همچنان سندیان سرکار [illegible]

آدمان خود را نشانیدند الحال که بندگان با در ملک ولایت متمکن شوند باید که میران سند
سکارپور را واگذار شوند که ملک پادشاهیست متصرف بندگان باشد ؛

۸ درخصوص کنیزان که [illegible] میشوند اگرچه بدست دادن آنها در آیین معطل باشد
چونکه امر ناچاریست که ارباب عزت و وقار را بدون [illegible] گزیر نیست
باید اگر [illegible] مردم این آیین جاری میشود باید که اجرای این امر [illegible]
کنیز [illegible] مردم ولایتی متعلقان سرکار فرار شوند باید [illegible] واپس وارد شوند ؛

۹ دیگر اینکه بموجب مطالبه ثانی شرایط عهدنامه [illegible]
با دولت [illegible] مناسب نبود که ذکر سکارپور در مطالبه [illegible]
و آنچه [illegible] در باره دادن [illegible]
فوج نوشته شده است چونکه [illegible] با دولت [illegible] متصور نیست ذکر آن [illegible]
حالا با دولت [illegible] رضا و رغبت ثبت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است ؛
دفعه [illegible] صاحب بهادر به دفعات فوق درج شده ؛ در ثانی مطالبات

[illegible] تسلیم [illegible] صاحب بهادر موقوف شد ؛ اول آنکه از اولاد شاه
درانی و فرزندان و متعلقان بندگان با هر کسکه باشد و از رعیت و سپاه و افغان و [illegible]
درانی [illegible] که در ولایت باشد [illegible] عدم آن و [illegible] خیر و شر ایشان با اختیار
مختار بندگان ماست درین امر از صاحبان وغیره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آن مردم [illegible]
و عاقبت اندیش نیستند ؛ هرگاه بندگان با در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی [illegible]
یا سیستان بلوچستان و نواحیات توابع کابل و قندهار بالای سرحد سکارپور لشکرکشی نمایند و یا

بتحت تصرف آمده‌اند درین امر ممانعت نخواهد بود ۰ هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندگان ما
درآید باید که توابع آنها که در زمان سلطنت قلمبند بود بدستور سابق شود ۰ در زمانیکه بندگان ما
در کابل متمکن شوند و صاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر وکالت و اگر
چند نفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندگان ما خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود
درمیان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان ما
بوقوع نخواهد آمد ۰ چون سلطنت رو بخرابی آورد همچنانکه غلامان سرکش شده ملک و ولایت را
غصب نمودند همچنان [illegible] ان در سکارپور آدمان خود نشانیدند یعنی بندگان ما نهایت
متحت و شاق میشود که سندیان نیز ضبط ملک پادشاهی نمودند بخاطر بندگان ما مدام همین بود
که هر زمان باشد ملک را از دست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالیشان بنابر مصلحت
و از روی خیرخواهی آوردن ذکر سکارپور را در دفعات مطلوبه جائز نداشتند و در خصوص
دادن دو لک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه هم بندگان ما شاق بود صاحبان عالیشان
عذرات آنرا نیز بالفعل جائز نداشتند بندگان ما نظر بیگانگی که با صاحبان عالیشان دارند
ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند باقی پنجده فقره مطلوبه مرقومة الصدر بمهر و دستخط مزین
گردد از آنجا که فیما بین بندگان ما و صاحبان عالیشان اتحاد و یکجهتی میباشد سر موئی
جدائی متصور نیست باری از ثبت گردیدن مهر و دستخط در دفعه مطلوبه مرقومة الصدر
تسلی بندگان ما میگردد و نیز از آن مبادا چیزی درمیان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد فقط

اجوبه دفعات مطالب شاه دیجاه شجاع الملک پادشاه از طرف نواب
مستطاب معلی القاب گورنر جنرال بهادر مرقومه ششم ماه اگست ۱۸۳۸ عیسوی مطابق پانزدهم

اجوبه دفعات مطالب شاه از لارد صاحب بهادر

شهر جمادی الاول سنه ۱۲۵۴ هجری **سوال** اول آنکه از اولاد شاه دوران و فرزندان
و متعلقان بندگان ما هر کسکه باشد در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و
مختار بندگان ما ست و درین امر از صاحبان و غیره هیچ متعرض نخواهد شد **جواب** ۱
درین ماده خاطر مبارک جمع باشد زیراکه اصلاً ارادهٔ سرکار دولتمدار انگریزیه نیست
که در پرداخت و عدم آن و خیر و شر فرزندان و متعلقان آن خلاصهٔ خاندان مجد و اعتلا
مداخلت نماید در هیچ امر آن سلالهٔ دودمان عز و علا مختارند **سوال** ۲ هرگاه بندگان ما
در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی ملک بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات
و توابع کابل و قندهار لشکرکشی نمایند یا بتحت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود
لفظ شکارپور محو شد **جواب** ۲ یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت و ارادهٔ
سرکار دولتمدار انگریزیه مصروف باستیصال اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که
دوست قدیم و محب صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهد بود و هر وجوه و طریق که در نگاه
مقتضای نصفت باشد حسب تقاضای وقت مشوره و کنکاش هر دو سرکارین متحمل خواهد
سوال ۳ هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندگان ما باشد باید توابع آنها که در زمان سلطنت
تیمور تعلق به بندگان ما داشته باشد لفظ شکارپور محو شد **جواب** ۳ سرکار
دولتمدار انگریزیه را بسبب مصدر خیر قوت تام و رونق مالا کلام گرفتن سلطنت آن
خلاصهٔ خاندان عز و علا خواهشی دیگر نیست فاما مبرهن خاطر عاطر باشد که بانقلاب
روزگار در امور سلطنتها کمی و بیشی ظاهر و آشکار میگردد و در بعضی احیان ممالک سلطنت
وسعت می پذیرد و وقتی من الاوقات برخی از ممالک مضافات سلطنت هم از دست و تصرف

اهل حکومت دیگر در می آید همانا آن سلاله دودمان مجد و اعلا روا و پذیرا فرموده اند که
والیان پنجاب و سند بر ملکهائیکه سابقاً بدخل و تصرف سلاطین افاغنه بوده اند و
درین زمان بید تصرف والیان موصوفین اند موصوف الیهم قابض و متصرف
خواهند بود ؛ سؤال ۴ در زمانیکه بندگان ما در کابل متمکن شوند و صاحبان عالیشان
عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت و اگر چند نفر دیگر که بجهة تمشیت امور
لشکر بندگان ما خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود ؛ جواب ۴ اخلاصمندرا
بتمام خوشی و رغبت و خیلی خرمی و مسرت ماندن یکصاحب بطریق وکالت و چند نفر
دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول و منظور است ؛ سؤال در میان صاحبان و مردم
ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان ما امری بوقوع
نخواهد آمد ؛ جواب ۵ اخلاص گزین را بخوشی تمام و رغبت مالاکلام این معنی
منظور است که در میان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از
رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصهٔ خاندان عز و علا امری بوقوع بیاید ؛
سؤال در خصوص دادن دو لک روپیه و چیزی دادن از سرکار پور بندگان ما
بسیار بجهت شاق معلوم میشود چراکه اول آن مملکت گنجایش آن ندارد که خرج و
اخراجات بندگان ما و سپاه بعمل آید و دیگر اینکه مالگزاری و مالیه دهی بنظر نمی
می آید تحقیقاً صاحبانست هرگاه گنجایش آن در آن ملک می بینند و یا مناسب
صلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان ما تعلق بصاحبانست ؛ جواب ۶
یقین خاطر عاطر باشد که هرگز هرگز اراده سرکار رفعت مدار انگریزیه نبوده که

بآنسلاله دودمان مجد واعتلا تکلیف درامر غیر واجب دهد یا باعث امری شود که بر
خاطر عاطر سامی گران وشاق باشد و آنچه ذکر عدم گنجایش ریخته خامه آنوالاتبار
گردیده است بپاسخ آن حالی خاطر صفا مظاهر نموده می آید که سرکار دولتمدار انگریز
در تعمیل وتکمیل مراتب عهود لابدیه و مستلزمه ذات ستوده صفات هرگز ضیق وتنگی
افتادن آنوالاتبار روا وگوارا نخواهد داشت و هرچه درباره دادن زر براجه
بهادر مالگزاری ومالیه دهی بمنظر جهانبانان درآمدن رقمزده کلک گوهرسلک شده
بجواب آن همین قدر کافیست که در ادای مالگزاری ومالیه دهی واجرت سپاه بون
بعید یکه هست نمایان بل تفاوت زمین وآسمان ظاهر وعیان چه اکثر احیان اتفاق
می افتد که سرکار توانگر وقوی تر خرج برای افواج سرکار دیگر میدهد بل سرکار اعلی بار سرکار
ادنی انقسم معامله وروییه را بر روی کار می آرد پس تطویل کلام خصوص در نیمه امر بیجا
محض است چرا که آنخلاصه خاندان عظمت انیمعنی را روا داشته بمنظوری تصحیح شرائط عهد نامه
ثبت مهر ودستخط خود برغبت ورضا پذیرا فرموده اند ❁ سوال چونکه سلطنت
بخرابی آورده چنانکه غلامان سرکش شده ملک وولایت را غصب نموده چنانچه سندیان در شکارپور
آدیان خود را نشانند الحال که بندگان ما در ملک وولایت متمکن شوند باید میران سند
شکارپور را هم واگذار شوند که ملک پادشاهیست تعلق بسرکار ما دارد ❁ جواب
درباره رقعه هفتم نسبت شکارپور اینقدر کافی ولبسنده است که مدعیان آن [illegible]
حال طی بانفصال یافته دان والاتبار آن استلقای بقبول نداشته ❁ این دفعه [illegible]
شکارپور است محو گردیده چرا که در عهدنامه تجدیدی نوع دیگر رد نموده ❁ سوال

تطویل کلام: درازکردن سخن
مقصود پذیرا: پذیرفته

سوال در خصوص کنیزان که فرار میشوند اگر چه بدست دادن آنها در آئین معطل باشد چونکه امر ناچاریست که ارباب عزت و وقار را خدمتگار باید اگر دیگر مردم این آئین جاری میشود باری اجرای این امر در بارهٔ مهمان لازم نیست لازم که کنیزان که از مردم ولایتی متعلقان سرکار فرار شوند بعد بسرکار واپس داده شوند * جواب

دربارهٔ دفعهٔ هشتم و اخیر که مقدمهٔ نازکست بیقدر جواب اجمالی آن کافیست که حتی الامکان شرائط و مستفاد قوانین و پاس مروت و آئین بهمین سر عهد اشته در انجاح مرام و انصرام خواهش و مرکوزات آن برگزیده صفات جهد و سعی و کوشش و پیروی بر روی کار آید چنانچه در مقدمه با اهلکاران این سرکار مقیم بود بانها ایما و اشعار رفت

سوال دیگر اینکه بعد مطالعهٔ ثانی شرائط عهدنامه و استماع عرائض صاحبان عالیشان بایدولت چنان مناسب شد که ذکر سرکار پوره در مطالب جمع توقیعة الصدر مندرج نشود و آنچه عذرات در بارهٔ دادن دو لک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه بعوض مسافت تحریر نوشته شده است چونکه منظور خاطر بایدولت منظور نیست ذکر آن نیز گذاشته میشود حالا بایدولت برضا و رغبت ثبت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبولست * جواب آنچه [illegible] تعهد [illegible] کلک [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] و وثوق و اعتماد بر صفا [illegible] و یکجهتی این سرکار

[illegible] آید دیگر ضرورت ندارد فقط

[illegible] شاهنشاهی [illegible] انگلیسیه [illegible] بود

در تاریخ سوم شهر شعبان المعظم سنه الیه پرچم کشای سمت سکارپور گردیده پس از
انقطاع منازل و انتهای [illegible] ملاحظه انواع [illegible] و راست که از جانب مهاراجه
پتیاله والا معه عرائض تهنیت [illegible] و از طرف مهاراجه رنجیت سنگه بهادر معه مراسله
مواددت موصله که هر یک بوسائل ذرائع وکلای خویش بجد و خود ارسال داشته
بودند و شرفیابی عالیجاه نواب بهادرخان عباسی رئیس بهاولپور بدربار کیوان اقتدار
و گذرانیدن انواع پیشکش از قسم اسپان تازی و اشتران مهاری با سازهای طلا و
نقره کار و زر نقد و اجناس زری و ابریشمی بیشمار و موازی سی ضرب شهنگ معه
اشتران تیز رفتار و بالاپوشهای زرین و بناتی پر نقش و نگار و دو ضرب توپ دشمن کوب
جلوی و ضیافت اساطین و ارکین دربار شاهی و سران و افسران سپاه شوکت دستگاه
انگلیسیه و باقی نفائس عرائس انتظام که معمول قدیم آبا و اجداد آن خلوصیت انجام بوده
و ممتاز شدن هر یک از وکلا و نواب موصوف حسب لیاقت و صداقت خود با خلاع
فاخره و اجوبات عرائض و مراسله و نفاذ دستخط و ارقام مطاعه در تاریخ شهر ذی حجه
الحرام سنه الیه زینت بخش ملک سکارپور گردیدند صاحبان عالیشان استجازت ادای
سلامی سپاه نصرت پناه انگریزی که از جانب کلکته و بمبئی ملحق رکاب نصرت انتساب
شده بودند بسمع پادشاه والاجاه رسانیده در ترتیب افواج بحر امواج حسب ضابطه خود ها
قیام نمودند غرض آنچنان آراستگی و پیراستگی در ادای سلامی مشاهده شد که ناظران
از فور حیرت از خود رفتند آن معنی که آیا در کوه قاف نشسته ایم که روحانیان جلوه
مینمایند و یا از هوش رفته ایم که در عالم بیهوشی عالم دیگر بنظر در می آید حضرت شاهنشاهی

از مشاهده اینحال آنقدر خوشحال و مرفه البال که گویا ربع مسکون در تصرف ملازمان او درآمده بعد از اتمام این تماشای عجیب افسران افواج را بشمینه و سپاه نصرت پناه را نقدینه اکرام و انعام فرمودند پنج پلتن تلنگه و دو رجمنت سوار نوآموز که سرکار انگریزی باسم سامی و نام گرامی شاه شجاع آراسته و پیراسته بودند از ملاحظه آراستگی آنها بکار قواعد شاه ممدوح زبان بتحسین گشودند چون مقتضا و مرکوز خاطر صاحبان عالیشان این بود که با میران سند شیر (؟) مطلوبه خود را بتوثیق داده بعد حسب العهود شاه شجاع و مهاراجه رنجیت سنگه بهادر مبلغی هم بجهت سرکار زین محمد و حسین بگیرند مگر میران سندیه اولا بخیال محال باطله در اجتماع لشکر ابتر بیسر خود کوشیده که شاید صاحبان انگلیس بیمحون سرداران افغان از انبوه بی شکوه ایشان خائف و شکسته گردیده در امور مرکوزه خود تساهل ورزند که ناگاه افواج بحر امواج انگریزیه چون تلاطم امواج دریای بیکنار پر تراکم شدت ابر بهار از دو جانب یعنی از سمت بحر و بر بحیکه و ... رسیدند در آنصورت دانستند که هرگاه در ... ایشان ... ضرور بغرق آب شمشیر یلان تهمتن توان ایشان خواهیم شد و سوخته آتش ... خواهیم گشت لاعلاج رشته مصالحت مضبوط ... مبلغ بیست و هشت لک روپیه نقد را ... مبلغ پانزده لک بسرکار ... رنجیت سنگه بهادر رسانیده سیزده لک روپیه را بشاه شجاع دادند ❊

احوال کوچ از مقام شکارپور بعزیمت قندهار چون کوکبه شاهنشاهی

با افواج بحر امواج انگریزی از شکارپور ... شاه شجاع ... انجا ...

بلوچ نوشته که سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب حاصل سازد آن بی نصیب بنابر
تمرد و عدول عذرات ناواجب غیر معقول در میان آورده اگرچه معتمدان خود را بحضور
شاهی فرستاد اما تا آنقدر مشکله دران ایام از ایشان امری بایست بظهور نرسید و تنبیه
بندوبست رهزنی و خیانت طوائف بلوچ نیز نتوانست نمود حتی که مردمان بلوچ در
همین مقام و کوهچه مردمان زرد مانده لشکر را بی خطر معرض تلف میرسانیدند آخر الامر
بمجرای همان خسران بود که فوج یاسینی بعد از تسخیر کابل بهنگام مراجعت بهندوستان
نازیبا دست قتل و غارت بصحرانجان و ساکنان قلات نصیرخان و اموال آنان دراز کرد
بملک او و اولادش سببی خرابی و تباهی رسانیدند حتی که تا باز اولادش در ظل عاطفت
دولت ابد زوال انگلیسیه استظلال نجستند روی آرامی و عزت ندیدند غرض کوکبه شاهی
و لشکر ظفر پیکر انگریزی هرگاه از ملک صحرانجان منزل بمنزل عبور فرموده در محال
کندلی که تا شهر قندهار بمفاصلهٔ سی کروه وارد رسیدند تمیز آن قندهار بهوای کارزار روز
با سپاه پیاده و سوار بیشمار خود قریب محال مذکور در قلعه فتح الله خان منزل نموده همدران
گدو خان نام سپهسالار یکی از سواران جرار و دلاوران نامدار سرداران مذکور بود مگر بحکم
نیکی ایلچی مسکین شخص صاحب بهادر را از چراگاه گرفته برد شب که بر سر دست آمد سرداران
مذکور اندرون مصلحت در مقابله نمودن با افواج بحرامواج انگریزیه خیر و عافیت خود ندیده
اولا شهرت دروغ در لشکر خود دادند که امشب بر فوج انگریزی شبخون میزنیم چنانچه
این خبر در لشکر صاحبان عالیشان نیز رسید بنابران مردمی که خیمهای آنها بیجا بود
آن همه را جابجا نموده نهایت در خبرداری و هوشیاری برده خفتند همین که سرداران مذکور

بعزم دروغ سوار اسپ شدند بطریق فرار عطف عنان بجانب شهر قندهار نموده بعد ورود شهر
عیال و اطفال خود را بر اسپ و اشتر سوار نموده بسمت ایران هزیمت اختیار نمودند حاجی تاج محمد خان
کاکری از همانجا از موافقت سرداران مذکور پا کشیده با سواران خود همانشب بجبهه سائی
عتبه علیه شاهی در کنار لشکرگاه انگریزی از جهت عدم اجازت حارسان و طلایه داران
فرو کش شده علی الصباح بحضور شاه شجاع مشرف شده با صاحبان عالیشان ملاقات
نمود از تمیمی شاه شجاع و صاحبان بهادر نهایت مسرور گشته مشارالیه را بخلاع فاخره
و مواهب لاتحصی ممتاز ساخته بخطاب مستطاب نصیر الدوله سرافراز فرمودند صاحبان بهادر
از ورود حاجی خان مذکور بشاشتی ما لا محصور نمودند بایمراد که اگر سرداران قندهار ده چند
سپاه خود لشکر میداشتند و حاجی خان مذکور نیز شامل ایشان میبود هم در مقابل فوج
ظفر موج در شهر قندهار تاب استقامت و طاقت استدامت نمیداشتند لاکن از پایداری
چند روزه آنها البته موجب قتل و غارت خلق الله بلا اشتباه واقع میگردید چونکه حاجی خان
کاکر بحضور شاه شجاع مشرف شد و استقامت سرداران در شهر قندهار میسر نگشت
خلق خدا از قتل و غارت نجات یافت در حقیقت اینهم فتحی بود که از قدوم حاجی خان
کاکر میسر شد غرض فردای آن از آن منزل کوچ نموده در قلعه فتح الله خان و از آنجا بسوم
منزل در تاریخ ۲۴ شهر صفر المظفر یوم یکشنبه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج مقدسه
هجری خارج شهر قندهار رونق افروز شده فردای آن یعنی بیست و چهارم شهر مذکور یوم دوشنبه
حضرت شاه شجاع با میگناتن صاحب بهادر و مصاحبان ایشان در ارگ شهر مذکور
رونق بخش گردیده افواج انگریزی را از سوار و پیاده و توپخانه بکمال تزئین آراسته

وسلح و مکمل ساخته و شاه جهجاه را از خارج شهر واقع دشت عیدگاه بتخت ارثی متمکن
نموده از همه افواج سلامی ادا کرده و از همه صاحبان و افسران نذرانه گذرانیده تحفه‌های
تازه و مسرتهای بی اندازه نمودند شاه جهجاه از مشاهدهٔ اینچنین تعظیمات و ملاحظهٔ
اینهمه تکریمات ممنون و مرهون گشته آنچنان در رضاجوئی صاحبان عالیشان میکوشیدند
که در قید قلم نمی‌گنجید و حسب الرضاء صاحبان والاشان خوانین درانی را از هر طائفه بمنصب و
جاه شان سربلند میفرمودند چنانچه برخلاف عصر بارکزائیان کسانیکه طاقت جر بستن
بخانهٔ خود نداشتند هر یک در بستن و آراستن کمندهای اسپ و اشتر قدرت یافته از دُور
وجود اسباب حشمت و بزرگی همه ارجمند شدند و مرد سپاهی که مدام دست نارسا
بخواستن وام دراز بود و رعیت که همیشه سر خود را بر زانوی بی روزگاری میسود
ایشان از درمهای عشرت پر و دل ایشان از غمهای محنت خالی گردید شاه جهجاه همچنین
دو لک روپیه بدعت و زیاده خراجی ایجاد بارکزائیان را بر رعیت ناتوان واگذار فرموده
بخشیدند در عصر حکومت بارکزائیان جوال گندم را که بوزن سه من پخته هند غله میداشت
بیک روپیه میدادند مردم خریدار بحامل آن میگفتند چه آورده چون نام گندم میگرفت دشنام میدادند
که چرا هیزم نیاوردی یعنی آن نسبت باین عزیزتر است با وجود اینچنین افراط غله مردم رعایا و
سپاه از فقر تنگدستی صورت روپیه را بچشم نمیدیدند در زمان شاه جهجاه و صاحبان
عالیشان که فی روپیه دو آثار هند گندم فروخته میشد ساکنان آنجا را آنقدر قناعت بود
که کودکان در کوچه و بازار با روپیه و دینار بازی میکردند غرض حضرت خاقان و صاحبان
عالیشان در اهتمام سپاه و رعیت آنملک خصوص پرداخت خوانین درانی بکمال اتفاق و

و مهربانی میکوشیدند حاجی دوست محمد خان نام اسحاق زائی را که از نامداران انتظام بود
از مجال گرم سیل طلب فرموده در ظل عاطفت داشتند حضرت خاقانی رعایت و پاس خاطر
این دو نفر یکی حاجی خان کاکر و دیگر حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی را که نامدار و صاحب
جمعیت و وقار بودند البته بغایت منظور مینمودند ۞ احوال تجدید اقدس عهدنامه
مفصل الفصول هشتگانه و وقوع واقعه دختری از انجا بمقام قندهار
و آمدن میگناتن صاحب بهادر بغیر وثیقه که در لودیانه زیب ارقام یافته بود و نسخه
جدیده محتوی بدفعات هشتگانه بمقتضای خاطر خود تسوید تحریر آورده بمهر حضرت خاقانی
مزین نموده گرفتند که نقل متضمنش این است ۞ نقل عهدنامه دوستی و محبت
فیمابین سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر و شاه ذیجاه شجاع الملک پادشاه که بمعرفت
میگناتن صاحب بهادر ایلچی و وزیر انگلس از طرف دولت باهره هند و پادشاه ذیجاه
شجاع الملک شاه ممدوح برای ذات والا صفات و اخلاف شاه ممدوح الیه بتاریخ [illegible]
۱۸۳۹ عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر [illegible]
یافت دفعه اول [illegible]
چون [illegible] فیمابین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ذیجاه شجاع الملک [illegible]
بهادر [illegible]
مذکور [illegible] دفعه دوم [illegible] ارتباط و استدامت اتحاد و [illegible]
فیمابین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ممدوح الیه [illegible] صاحب ایلچی انگریز از طرف سرکار انگلیسیه
[illegible] بخدمت شاه [illegible] حاضر [illegible] خواهد ماند [illegible] و مصلحت

متصوّر ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی از طرف خود جهت اقامت بخدمت گورنر جنرل
بهادر معیّن و مأمور خواهند فرمود ؛ دفعهٔ سوم بعوض و بدل معاونت و مواحدت
دیرینه و نظر بر اتحاد و محبت کامله مستقیمه که از جانب سرکار دولتمدار انگلیسیه و کیفیت
شاه ذیجاه شجاع الملک رو بظهور آورده است و بلحاظ یگانگی و یکجهتی هر دو سرکار اعلیحضرت
شاه محتشم الیه گاهی احدی را از قوم اهل فرنگ در زمرهٔ نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد
و کسی اهل فرنگ را اجازت استقامت بممالک افغانستان بدون اطلاع و استرضای
سرکار انگلس عطا نخواهند فرمود ؛ دفعهٔ چهارم فوجی منتظم و مرتّب که صاحبان
انگلس سرکرده و سرداران آن باشند برای حفاظت ملک و ذات پادشاه معظم الیه و هم
جهت اندفاع اعدای بیرونی علی الدّوام در ممالک افغانستان مقرّر و معیّن خواهد شد و هر
که بصوابدید شاه و ایلچی مذکور مناسب و ضرور متصوّر گردد از فوج مزبور گرفته آید ؛
دفعهٔ پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده هم بهمان اسلوب خواهد ماند
و تعداد سرداران انگلس متعینهٔ لشکر مذکوره زیاده از پنجاه نفر نخواهد بود بشرطیکه پادشاه معظم الیه
خواهش ازدیاد آن و ازدیاد فوج مذکور نکنند ؛ دفعهٔ ششم شاه شجاع الملک معظم الیه
مشاهرهٔ فوج مذکور حتّی الوسع و الامکان از خزانهٔ خود مؤدّی سازند ؛ دفعهٔ هفتم
در خصوص امر تجارت شاه ممدوح در صورت پیش آمدن موانع بیجا انسداد و ارتفاع آن
فرمایند و هر تدبیر که در رای صواب نمای شاه معظم الیه بصلاح ایلچی انگلس برای رفاه مردم
تجار قرار پذیرد جلوهٔ ظهور خواهد گرفت ؛ دفعهٔ هشتم مضامین اقرارات جهتگانه
مرقومه بالا ابداً و انتها تا بقای حکومت سلطنت خاندان ممدوح الی بحال و برقرار و مستقل

پایدار خواهد ماند فقط؛ درین اثنا واقعهٔ غریب رو داد که دختری از نجبای شهر از راه عبور میمنود ناگاه یکی از سپاه گوره بر آن برابر شده بزبردستی و تسلّط آن عاجزه را در کاریزی که قریب بآن موقع واقع بوده برده بکار زشت را برگرفت از ینمعنی بواسطهٔ شور و افغان آن دختر مضطر مردمان رهگذری اطلاع یافته باقوام او خبر رسانیدند تا جمعی کثیر از سادات و علما فراهم آورده بدربار شاهی استغاثه نمودند چونکه اینواقعه بهمه کس خصوص بمردم افغان نهایت مکروه و ناملائم بود اگرچه شاه موصوف و صاحبان عالیشان معذرت بیحد و بسیار فرموده آتش فتنه و شرارهٔ هوای عام را خاموش نمودند اما کینه و غیرت ناموسی از دل آن مردم مظلوم معدوم نگشت بلکه خیالاتی چند بخاطر آنها جا گرفت که هرگاه در ابتدای ورود این شاه و سپاه اینچنین مقدمهٔ ناسزا بناموس شرفا رو داد در صورت استقامت و استدامت آیا بر ناموس جماعت چه پیش خواهد آمد ظاهراً پادشاه را جز نام شاهی دیگر اختیاری نیست از ناصیهٔ حال خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکر و حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی نیز آثار رنجیدگی و ندامت خوب معلوم و مفهوم میشد لاکن ظاهرداری را از دست نداده میگذرانیدند بعد از کوچ افواج بحر امواج بقصد تسخیر کابل درانثنای راه از حرکات ناصواب آنها بشاه شجاع متعین شد که خفگی خوانین درانی اوّلاً از سبب آن دختر مذکوره است و ثانی حاجی خان کاکر که بحضور خاقانی مشرف گردید امید آن داشت که برتبهٔ وزارت ممتاز و بمختار کاری افغانستان سرفراز گردد متمنی شد و حضرت خاقانی که همچنین منظور نظر نمودند و جهتش آن بود که طائفه درانی اقتدار ظاهری او را دیده هم حسد میبردند چه جای آنکه بمنصب وزارت فائز میشد و حل و عقد امور مملکت بقبضهٔ اختیار

مفوض میگردید ** نیابت شهزاده فتح جنگ در قندهار و عزیمت کابل
و واقعات اثنای راه در تاریخ یازدهم ماه شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و
دوصد و پنجاه و پنج هجری که اعلیحضرت خاقانی و صاحبان عالیشان از قندهار بعزیمت
کابل پرچم لوای عزیمت کشودند شهزاده فتح جنگ حاکم قندهار گردیده سردار محمد عطا خان
ولد سردار سمندر خان درانی بامیزائی بنیابت شهزاده موصوف سرافراز شده در قندهار
قرار یافتند حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحاقزائی و محمد تقی خان وکیل و
نور الدین خان و کد یحیی خان بامیزائی و باقی خوانین درانی سوای سکندر خان بامیزائی
بعذر عدم وجود طیاری سامان سفر رخصت چند روز حاصل نموده در قندهار ماندند
اعلیحضرت خاقانی تا رسیدن بغزنین هر چند گوش بآمدن خوانین مذکورین داشتند
آوازه آمد آمد میرسید و خود آنها نمیرسیدند بنا بر آن بیگمان متیقن گشت که مضمون
اشتهار دوست محمد خان مشعر براینکه پادشاه را جز نامی نیست بلکه گروه نصارا خود
صاحب مطلب اند بآنها اثر کرده که قدم گرفته می آیند باین اراده که هرگاه صاحبان انگریز
بر قوت یورش [illegible] قلعه غزنین را متصرف در آرند و از استماع این واقعه دوست محمد خان
بی ثبات گردیده راه فرار پیش گیرد بهتر و الا در صورت محاصره غزنین طوالت افتتاح
آن همگی خوانین مذکورین با دوست محمد خان ملحق گردیده شبخون در افواج انگریزی آورده
مشغول قتال و جدال شوند اما غلط دانسته بودند زیرا که صاحبان بلند شان را تقدیر بود
که بمجرد ورود تسخیر حصار غزنین خواهیم نمود چون بهفدهم شهر ربیع الثانی سنه الیه
کوکبه شاهی و دبدبه افواج بحر امواج انگریزی رونق بخش غزنین شد نزدیک اول

صاحبان بلندشان در اطراف و جوانب حصار غزنین گشت و سیر فرموده اظهار نمودند که
شاید میجر لیچ صاحب و میجر ہاڈ صاحب در زمانیکه نقشهٔ حصار غزنین را بقلم تحقیق آورده
بودند در خواب بودند یعنی هرگاه نقشهٔ قلعه بوضعی که حال بمشاهده می در آید [illegible]
البته توپهای قلعه‌شکن را در قندهار نمیگذاشتیم مع ذلک البته امروز افتتاح قلعه متعذر
لاکن فردا در نواخت چهار ساعت بعد از نصف شب دروازهٔ حصار را مفتوح مینمائیم
سامعان افغانستان را ازین حرف پر تعجب می‌آمد زیرا که اینچنین قادر اندازی و شعبده
کاری ندیده و نشنیده بودند غرض آنروز بسیر و تماشا و تحقیقات احوال قلعه گذرانیده
شبش جانب شرقی حصار مخیم سرادقات جاه و جلال شاهنشاهی و مضرب خیام کواکب
احتشام افواج انگلیسیه گردید و روز دیگر که صاحبان بلندشان در تهیهٔ تسخیر حصار بودند
در نصف النهار خبر رسید که مهتر موسی نام شخصی از قوم غلزائی متوطن محال زرمت با
جمعیت ده دوازده هزار غازی از راه جبال [illegible] می‌آید و محمد افضل خان ولد
دوست محمد خان مع دو هزار سوار بفاصلهٔ دو کروه نشسته منتظر [illegible]
می‌باشد درین اثنا ملاحظه شد که شوامخ جبال جنوبی و شرقی را همه پیادگان غازی
گرفته و نمودار ساخته [illegible] بیش از آنکه صاحبان فوج انگریزی [illegible]
فوج سوار و پیاده حضوری خود را مع چند ضرب توپ جلوی بمقابلهٔ آنها فرستاد
چونکه مهتر موسی با جمعیت خود [illegible] جبل بجبل می‌آمد تقابل طرفین دست داد و از
که جنود تائیدات الهی باستقبال اولیای دولت شاهی دو اسپه میدوید جمعیت غازی را
هزیمت روداد همدرین فرصت چیزی فوج انگریزی از سوار و پیاده که موسوم شاه

ججاه و متعینه کپتان نکلس بهادر بود نیز رسیدند از دیدن آنها آنمردم زیاده بی استقامت
گردیدند حکم حضرت خاقانی در آغاز مقابله شرف نفاذ یافته بود که هر کسیکه ازین
بهائم خصلتان زنده و اسیر یا سر آنها را بریده بحضور آرد یکصد و اشرفی بعوض عنایت
خواهد یافت دلاوران معرکه کار زار بسیار آدم زنده و سرهای بریده آورده اشرفیها یافتند
بعد از آنکه آن گروه اکثری فرار دشت ادبار و بعضی کشته شمشیر آبدار گردیدند از اسیران
هشتاد نفر بحضور شاه ججاه بود ند که بحضور رشود سر هر یک از قلعه بدن شان جدا فرمودند
از یمنی همه صاحبان متحیر شدند چون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت شاه سکندر نشان
گردید در آخر شب هامروز در نواخت دو ساعت از نصف شب ولیم جی میکناتن صاحب
بهادر بشرف تقبیل علیه حضور خاقانی شده عرض نمودند که در عرصه چهار ساعت حصار
غزنین از یورش افواج انگریزی مفتوح خواهد گردید حضور خاقانی خود بدولت نیز برکوه
زیارت حضرت بهلول دانا تشریف آورده تماشا فرمایند شاه ججاه فی الفور با چند نفر
از خواص تشریف فرما شدند بمجرد ورود بندگان ثریا مکان از یکطرف شروع شدن انواع
صداهای بانکهای انگریزیه و از یکجانب رسیدن نقب از بیخ برکنده شدن دروازه قلعه وقوع
دولاوران صف شکن افواج انگریزی بایک هجوم و رنگریزی خود را در حصار انداخته دست تغلب
دراز کردند تا که ساکنان حصار غزنین صدای الامان بذروه آسمان بلند نمودند البته گرا که
ساغر عمرش لبریز باده اجل شد شد باقی از ذکور و اناث در قید اسیری و هر اس در آمده
مال و مواشی آنها بجنود و اصحاب غارت رسید و غلام حیدر خان ولد دوست محمد خان
مع عیال و متعلقان دستگیر گردید صاحبان ایشان را نزد حضور خاقانی

آورده زبان عجز بیان در عفو تقصیرات او کشودند اعلیحضرت خاقانی نظر بر علو خویش فرموده
و از خون او درگذشته بصاحبان بلندشان سپردند و برای حفاظت زن و فرزند و عیال او
یاقوت خان وغیره خواجه سرایان از حضور خود گماشتند ازین فتح عجیب و نصرت غریب
عام و خاص را حیرت افزود از دلاوری دلاوران انگلیسیه شجاعت و تهور بهادران انگریزیه
هر یک زبان مدح کشودند و چون خبر این فتح دلپذیری که در عرصه دو ساعت بخوبی
نصیب روزی نبرد آزمایان انگریزی شد بدوست محمد خان که در آن وقت در نزد ارغندی
با سپاه و اسباب [illegible] لشکرکش بود رسید ثبات جسمانی او از استماع این آفت ناگوار
و طاقت جانی زایل گردیده و بجوانان وقت [illegible] احوال این [illegible] از زیرکان
نصرت انتساب حضرت خاقانی بحملهٔ تهیهٔ اسباب آماده از عقب یا گرفته می آمدند و [illegible]
وقوع امر باطل میداشتند هر گاه گوش زد گردید روسیاهی ناهمتائی [illegible] اوشان گشت
و محمد افضل خان ولد دوست محمد خان که در نواحی غزنین با ده هزار سوار استقرار میداشت
هم این حال دریافته بسیر برگشته فرار بر قرار اختیار کرد دوست محمد خان بعد از استماع
خبر وحشت اثر غزنین نواب جبار خان برادر خود را با همراهی چند [illegible] و عیال
و اطفال برای دریافت احوال در نزد صاحبان عالیشان فرستاد نواب مذکور گفته
شنیده چند کرده از صاحبان بلندشان همین جواب یافت که دوست محمد خان مع عیال خود
بهندوستان برود سالیانه یک لک روپیه برای اخراجات او از سرکار دولت قرار
انگلیسیه عنایت خواهد شد نواب مذکور بعد از دریافت احوال افسرده حال و شکسته بال
گشته یک شب در آنجا گذرانیده بعده برگشته در لشکر دوست محمد خان رسیده [illegible]

سخنان قبیح و بیداد صریح از جانب صاحبان و افواج انگلیسیه که سراسر کذب و بهتان بود
بیان نمود که بشرح در نمی آید دوست محمد خان بعد از استماع آنهمه اهتمام نواب نامور را
در کابل فرستاد تا وابستگان و زنان او را بیارد بر رسیدن آنجا نیز سخنان دروغ بی فروغ
خود را بخاص و عام شهرت داد چنانچه از بیهوده درایی او سکنهٔ کابل مضطرب و مشوش
گردیده مع عیال و اطفال فرار نواحیات و کوهستانات گردیدند بعد از آن اعلیحضرت
خاقانی و صاحبان بلندشان هفت یوم در غزنین زینت بخش بوده و مال و مواشی
غزنین را در تحت فروش در آورده و اسیران را رها ساخته متحرک بسمت کابل شدند
دوست محمد خان که از خود و بیگانه را ازین خبر یکسان دید و گردش مردم را برخلاف مراد
مشاهده نمود و محمد اکبر خان پسر خود را از سبب بیماری قریب الموت دانست و خبر فتنه
انگیزی غلام خان ولد اعظم خان نسقچی باشی را در کوهستان کابل بتواتر شنید لهذا
لاچار شده عیال خود را برداشته بجانب ترکستان فرار اختیار کرد خوانین قندهار نیز
بحضور سلطانی رسیدند شاه جمجاه و صاحبان بلندشان کپتان اترم صاحب بهادر
و حاجی خان کاکر را مع سوار خوانین قندهار و هم کسانیکه در آنحال از خوانین کابل
مشرف حضور سلطانی گردیده بودند در تعقب دوست محمد خان برای گرفتاری او مقرر
فرموده فرستادند نامبردگان بدوست محمد خان قریب شدند لاکن در گرفتنش
حاجی خان کاکر تهاون نموده چشم پوشی کرد لهذا بلا نیل مقصود مراجعت کردند چنانچه
کپتان موصوف اظهار آن معنی بحضور خاقانی در حین ورود کابل بوضاحت تمام نمود

احوال رونق بخشی دار السلطنهٔ کابل و واقعات آن چون نشیمن ازلی

و اراده لم یزلی کوکبهٔ شاهی و آسایش افواج بحر امواج انگلیسیه در تاریخ غرهٔ شهر جمادی الثانی
سنه یکهزار و دویست و پنجاه و پنج مطابق سنه هجریه رونق افزای کابل شرارت تقابل شد
اعلیحضرت خاقانی پیوسته در ملاحظهٔ لشکر کابل و نظم و نسق ملک و رعیت مشغول بوده
با صاحبان بلندشان انگلیس شور و مشاوره و موافقت را مسلوک میداشتند و رضاجویی
آنها را مد نظر دوستی منظور میداشتند که در میان [illegible] یکجهتی میرزا حیدر علیخان لشکرنویس
شاه جهان که بتجویز و تقرر کونسیل کلارک [illegible] صاحب بهادر از جانب شاه جهان بخدمت
صاحبان بلندشان بسبیل وکالت و رازداری بتخصیص و آمد و شد بود با این وجود [illegible]
فیما بین او [illegible] که جانبین رضامند بودند و خیال یکجهتی و [illegible] بیرون
خاطر هیچیک اندر [illegible] نمیگردید چونکه فرصت بینی و تعقیب ماندن خواهش فیما بین از جانب
[illegible] حاجی خان کاکر [illegible] گرفتاری دوست محمد خان [illegible]
خاطر حضرت خاقانی و صاحبان بهادر بود لهذا حسب الحکم سلطانی حاجی خان کاکر
حاجی دوست محمد خان [illegible] فساد بودند و [illegible]
ملا رشید [illegible] و آقا حسین فارسی را که معتمد الدوله دوست محمد خان بودند با چند
دیگر از خواتین کابل محبوس نمودند چنانچه حاجی دوست محمد خان اسحاق [illegible]
[illegible] که در هشت [illegible] محبوس این زندان برای قالی نجات یافته بعالم
جاودانی رحلت نمود و حاجی خان کاکر را از قید نجات دادند و اعلیحضرت خاقانی در رفاه
و غورسی رعایا و آسودگی و جمعیت سپاه میکوشیدند و بقدر دو لک روپیه بنابر تخفیف
بقایات از مالیات رعایا معاف نیز فرمودند و بجوانان غلام خانه نامرد [illegible] بهانه

نهایت مهربانی و پرورش داشتند چنانکه در تحت امیر اصلانخان جوانشیر که معروف
بخان شیر است هفتصد سوار مقرر فرمودند که در وقت ضرورت خدمت سرکار هم
بعمل بیاید و بدیگر طوایف نیز علی هذا القیاس چون بندگان شهزاده محمد تیمور باتفاق
کلونیل کلاد مارتین وید صاحب بهادر از جانب پنجاب به پشاور و از آنجا بالغلبه و قهر از
خیبر گذشته وارد کابل شدند ملا عبد الشکور خان نام که در مدت سی سال در لودیانه
مختار کار شاه شجاع و وکیل بحضور صاحبان والا دستگاه بودند و در نزد صاحبان
مستحسن الوصف و کثیر الحوصله و در سرکار سلطانی مقرب و معتمد الدوله بود همرکاب
شهزاده موصوف نیز در کابل رسید بمجرد ورود از حضور شاه بخلعت نائب الحکومه کابل
سرافراز شد خان مذکور با وجود آنکه مبتلای امراض لا دوا بود مگر شب و روز باصلاح امور
ملکی و مالی … کمر بسته که در ادای مال دیوانی سعی میکنند و بر (رفاقت) …
نواحی … که در … نزول موکب خاقانی جبهه سای عتبه علیه نگردیده بودند بلکه
… راه زنی مینمودند کپتان اوترم صاحب بهادر مع چیزی فوج و
توپخانه بنابر هدم قلعه جات آنها مقرر شده و خوانین چند را که بمراجعت قندهار شرف
… نیز با صاحب بهادر موصوف مامور شدند که بعد از انجام مهم
قندهار بروند چنانچه … رفته چند قلعه آن گمراهان را منهدم و وجود بکثری از آن مفسدان را
… ساخته خود از آنجا بطرف شال و کوئته ملک بلوچ روانه مقصد شدند
شاه شجاع همیشه ذکر مینمودند که قریب سال است که در خانه دوستان یعنی صاحبان
بلند شان سکونت میداریم هر قدردانی و اهتمام عالیشانی هیچ مشاهده نکرده ام کما

انقراض سلسلهٔ لیل و نهار نسلاً بعد نسل ادای جزای این احسان نخواهد شد بلی قصهٔ همایون
پادشاه هند و رفتن او با ایران و مددگاری و مهمانداری نمودن شاه عباس صفوی
شاه ایران و دوباره تسلط یافتن همایون شاه در هندوستان نمونه ایست ازین
کارنامه که سرکار فیض مدار بهیهٔ انگلیسیه بجا نموده اند چنانچه در قندهار بعد از تخت نشینی
و در ابتدای ورود کابل بدفعات با آواز بلند بر سر دربار عام میفرمودند تمامی حضار
چه درانی و چه غیر آن تصدیق و تحسین مینمودند هرگاه بقیام کابل املاک طائفه بارکزائی
از ضبطی سرکار بتوجهات صاحبان بلند شان بخلاص و با امان ماند و بارکزائیانی که فرار
شده بودند هر یکی چون محمد زمانخان با پسران و برادران و محمد عثمانخان ولد نواب
عبد الصمد خان و ولدان امیر محمد خان با جمیع لواحق و عشایر باز آمده بعزت و اعتبار
خود برقرار مانده امورات و مطالبات خود را حسب المرام بتلطفات صاحبان بلند
شان سرانجام مینمودند اگرچه در آن زمان حضرت ظل الهی بنا بر استرضای صاحبان
از همشفقی هیچ بخاطر خاطر نمیاوردند لیکن بر ارکین دولت چه از درانی و چه غیر آنها از نهایت
این روش شاق و ناگوار مینمود بلکه پیوسته بهمدیگر در سفر و حضر میگفتند که اکنون که طائفه
بارکزائی در سلک اعتبار و احترام خود باقی و برحال مانند در اندک فرصت مادهٔ شرارت
بلوا بلند خواهد شد صاحبان انگلیس با وجود رسائی عقل و تدبیر و آزمود کاری و جهاندار
هنگامه و شورشیان [illegible] خود را پرورش چه [illegible] آخر ندامت و غرامت دست
خواهد داد چنانچه شخصی از واردین پشاور بیان نمود که او بطابیله صاحب ناظم پشاور
روزی استفسار احوال کابل نموده پرسید که در دربار شاهی کدام طائفه

از خوانین با تمکین میباشند بیان کردند که از هر طایفه یعنی بارکزائی وغیره بسمع حضور شنیده
صاحب مذکور بحاضران دربار خود مخاطب گردیده گفت خدا شاه شجاع الملک را ابا مرزود
حاضران مجلس تعجب نمودند که شاه شجاع الملک زنده وقائم است صاحب چه میفرمایند
آو یطا ابسیله صاحب گفت که شخص نامداری را که دشمن خونخوار پهلو نشین وبعزت واعتبار خود
بحال وبرقرار باشد زنده بودن او را عقل سلیم تجویز نکند عنقریب خبر رسید که شاه شجاع
الملک از دست همین بارکزائیان کشته شد مقرر اعلیحضرت خاقانی وصاحبان عالیشان
الی چهار ماه بکابل رونق بخش بوده در آغاز موسم سرما در تاریخ بیست چهارم شهر شعبان
سنه ۱۲۵۵ هجری بسمت جلال آباد نهضت فرمودند وشهزادگان شهزاده محمد تیمور را
نایب السلطنه کابل فرموده ملا عبد الشکور خان را بدستور نایب الحکومه مانده بعضی
صاحبان چون مکنتن مکلوس صاحب بهادر وماندا ونیز در کابل ماندند بندگان
اعلیحضرت خاقانی که زیب آرای باغ شاهی شدند شهزاده محمد اکبر که در صدف جواهر
دوست محمد خان وولد ارشد شاه سکندر نشان بود وبه ایام شباب رسیده واز حاصل
جوانی هنوز کامیاب نگردیده ناگاه بیمار شده بدرد بیدوا راه مملکت ملکوت پادشاه
لایزالی پیش گرفت از فوت شاه نجباء از باغ ملک داغ سینه گشت واز قضیه این شهزاده
صغیر وکبیر را دل در آتش غم رانگیر آمد شاه نجباء تابوت آن مرحوم حضرت یزدان را در لیفا
بمزار پر انوار حضرت جوهر ملک علیه السلام فرستاده خود بدولت نهضت فرمای جلال آباد
شدند چون شهر جلال آباد مخیم سرادقات جاه وجلال ومضرب خیام سپهر احتشام
اعلیحضرت خاقانی وصاحبان عالیشان شد چند ماه اقامت آنجا بخوشی گذرانیده

انتزاع و افتتاح قلعجات محال کنر از قبضهٔ سید هاشم و تسلیم آن بسید بهاء الدین خان

❊ سید هاشم حاکم محال کنر که دست نشاندهٔ دوست محمد خان بود هرچند طلب حضور نموده شد حاضر نگشته سر از خط فرمان بازکشید آخر الامر بوقوع لاچاری چیزی فوج انگریزی مع چند ضرب توپ با یکصد سوار عبدالله خان اچکزائی بکمان افسری جارج سیکر بگر صاحب بهادر بنابر اخراج سید هاشم و نصب سید بهاء الدین خان که بجمیع وجوه موصوف و باوصاف محموده معروف بود مقرر گردید سید هاشم از ورود رستم صفتان انگریزی تاب مقاومت بجای نیاورده مگر در قلعه تشبث چند روز پایداری بر خود واجب ساخت دلاوران تهمتن نشان انگریزی خواستند که چون دروازهٔ غزنین در آن قلعهٔ با تمکین را بصدمهٔ نقب از بیخ برکنند و داخل قلعه شوند اما بیورش اول چونکه در آن شب شدت باد و باران بنهایت و ظلمت ابر و هوا بغایت بود بردن نقب در قلعه راهی پیدا نشد زیرا که بعقب دروازهٔ قلعه دیواری دیگر بر محکم بنا گذاشته بودند بعده چون دلاوران تهمتن نشان بحکم افسر کلان قدم پستر کرده و از سبب وفور باران در خیمه گاه رفتند سید هاشم از دلاوری دلاوران انگریزی مخوف گردیده و فرصت وقت را غنیمت یافته همان که راه گریز یافت فی الفور از دریا که قریب قلعهٔ مذکوره میباشد بسواری جاله عبور نموده فرار کرد پس کلان افسر مذکور ملک کنر را سپرد سید بهاء الدین خان کرده و خود مراجعت نموده وارد موکب همایون گردید

❊ احوال عبدالعزیز خان جبارخیل ❊

عبدالعزیز خان جبارخیل قوم غلجائی که یکی از معتبران دوست محمد خان بود بلکه همشیره اش در عقد نکاح دوست محمد خان منعقد و برقرار بود در قوم خود نیز نامدار و با اعتبار میبود بعد از چندگاه اولاً از اعلیحضرت

قافله

خاقانی استمالت یافته و از صاحبان بلندشان خاطرجمع گشته جبهه سای عتبهٔ علیه شد ثانیاً
خود بخود مخوف گردیده کوه نشینی اختیار کرد هرچند دلالت برجوع ورزیدنش بدربار
عالم پناه شد از ذُعور بی سبب باز نیامده بدستور عاصی ماند لهذا حکم اشرف و
صلاح صاحبان بلندشان در هدم قلعجات او بنفاذ پیوست چنانچه درچکان قلعه داشت
که از حاکم غلجائی انهدام آن متعذر بود بنابران چیزی فوج مقرر گشته تا منهدم و منعدم ساختند

احوال طوائف خوگیانی

رعایای خوگیانی سکنهٔ جنوبی ملک جلال آباد از تمرد
و جهالت در ادای مالیات دیوانی نمی پرداختند نیز فوج انگریزی بهمان اقصی کانلی صاحب بهادر
تقرر یافته قبل از آنکه گوشمالی یابند قبول ادای مالواجب نموده استدعای چیزی تخفیف نمودند
چنانچه یکهزار و دوصد روپیه تخفیف یافتند راه خیبر که مدام مسدود و مبیود یا حدود غلجائیان
از کابل تا گندمک یا تا جلال آباد که مترددین بجمعی آمد و شد نمیتوانستند کرد بند و بست
بوجه احسن یافته که اجرای قوافل و تردد خلق الله از پشاور الی کابل بکمال رفاهیت حاصل
اعلیحضرت خاقانی از جلال آباد بعزم زیارت مرقد منور حضرت مهتر لمک علیه السلام زینت بخش
لمغان شدند حاکم تاجکیهٔ لمغان که میرزا ابراهیم خان منشی باشی سرکار اشرف بود سیورسات شاهی
و ضیافت ارکین دولت را از خاص و عام چنانچه میبایست اقدام نمود حضرت خاقانی
بعد از حصول زیارت مراجعت بجلال آباد فرموده از نظم و نسق جلال آباد فراغت کلی حاصل
ساخته عنان رایات دولت بصوب کابل معطوف فرمودند ؛ مراجعت بدار السلطنه

کابل و بند و بست غلجائیان سکنهٔ اولان رباط ؛

در تاریخ هفدهم
ماه صفر المظفر سنه ۱۲۵۶ هجری بندگان اعلیحضرت خاقانی و صاحبان بلندشان نهضت کابل

وزیر اگر خوانین درانی را در عهد سلطنت بندگان شاهزمان خوار و بیوقار میکرد و سران
الطائفه را انگشت نمید اورا چرا سلطنت شاهزمان خراب میشد حق کسی را که لیاقت انچنین
منصب بزرگ و دولت سترگ بی پرسش برسد علاوه بر آن والیم حی میکناتن صاحب بهادر
که وزیر مختار کار دولت بهیه انگلیشیه بی زوال باشد بدون آزمودن و حصول تجربه شیوه
وزارت نسل بعد نسل با و بدر او چگونه بچیز آقای خود نظر کند تفویض میکنند برنس صاحب بهادر
میکناتن صاحب بهادر را رفتار ملا عبد الشکور خان پسند خاطر نیامد درین اثنا میرزا امام
وردی معتمد دوست محمد خان که در منافقت و شیطنت ابلیس کمینه شاگرد مکتب اوست
از بخارا خود را دیوانه ساخته بصورتیکه گوشت بدن خود را بدندان میکند و باین حیل
از آنجا نجات حاصل نموده در کابل آمد چونکه در خانه ملا عبد الشکور خان پیشرفت کار خود
ندید و در آنوقت عثمان خان نظام الدوله که در سرکار شاهی در شأن عمال مقرر و برجا
شده بود لهذا باو پیوسته در اندک ایامی کار بجائی رسانید که همه درانیان و رعیت
در بدگوئی و بدخواهی ملا عبد الشکور خان زبان کذب ترجمان بخدمت پادشاه جمجاه
در خلا و ملا گشودند و میکناتن صاحب و سکندر برنس صاحب بحضرت خاقانی ظاهر نمودند
که ملا عبد الشکور خان بامر حکومت نمیرسد دیگری را قائم مقام او باید ساخت شاه جمجاه
هر چند تعریف و توصیف ملا عبد الشکور خان بمبالغه میفرمودند که ازین آدم بهتر ناظم و حاکم
[illegible] بدست نمی آید چون انها بالفعل بحکومت دیگری راغب بودند لهذا بدلائل و
حکایات لاطائل میپرداختند حتی که اوصاف بی اثر میگذشت از آنجا که حضرت
خاقانی پیوسته برضای صاحبان بلندشان قدم زن طریق استغنا بودند بملاحظه

ظاهر حال عثمانخان ولد وفادار خان سدوزائی را بخطاب نظام الدوله مخاطب فرموده
حل و عقد امور مملکت را باو واگذاشتند و ملا عبد الشکور خان را از حکومت معزول
کردند چنانچه تیجر یک نظام الدوله حسب خواهش صاحبان بلندشان چنان قد غن شدید
اجرا یافت که احدی از رعایا و برایا و خورد و بزرگ نزد ملا عبد الشکور خان آمد و رفت
ننماید بلکه سوار و پیاده که در تحت او بودند هم از وجدا ساخته او را خانه نشین کردند
درین حین خبر رسید که دوست محمد خان از بخارا گریخته در تاشقرغان که موسوم بخلم است
آمده از آنجا بجمعیت مردم اوزبک مقدمه سر بامیان آورد چونکه در آن زمان ڈاکٹر
لاٹ صاحب مع چندی از سواران جانباز و پیادگان پلٹنی با چند ضرب توپ در بامیان
مقرر بود دوست محمد خان با جمعیتی که از مردم ترکستان با خود داشت مقابل لشکر ظفر
پیکر شده دو سه دفعه حمله نموده چون فائده در کار خود ندید بل هر وقت که مقابل شد
هزیمت یافت آخر الامر صورت بهتری کار خود با آن تصور دید که در کوهستان کابل
رفته باتفاق رعایای آنجا محرک سلسلهٔ فساد شود شاید که کاری بکند مردم کوهستان
نیز خبر تخلص دوست محمد خان شنیده بدهواشده درصدد آن بودند که بکدام بهانه آتش
فتنه و فساد در کوهستان روشن سازند مگر در عهد حکومت ملا عبد الشکور خان که شخصی
نیک محضر و نیت پرور بود محرک فتنه نشدند همین که عثمانخان سدوزائی بر روی کار
آمد اول میر مسجدی خان نامی ولد خواجه اسحاق که نامدار و صاحب جمعیت و وقار
کوهستان بود سر سرکشی از گریبان بغی بلند کرده متواتر خطوط طلب دوست محمد خان
فرستادن گرفت چون این خبر بحضرت خاقان و صاحبان بلندشان رسید بندگان

شهزاده محمد تیمور و جرنیل سیل صاحب و سکندر برنس صاحب مع افواج انگلیسیه و سواران درانی
فوقلزئی با تیمور کوهستان شدند اوّلا در موضع خواجه خضری بر قلعه میر مسجدی خان
مقدمه پیش آمد چنانچه میر موصوف در آن قلعه با چهل پنجاه نفر پیاده تفنگچی ملکی استقامت
ورزیده دست جلادت و مردانگی دراز کرد جرنیل فوق الذکر بضرب گلوله‌های توپ یکطرف
دیوار حصار را مسمار ساخته لشکر نصرت اثر حکم یورش داد قضارا دیوار حصار آنقدر
مسمار نشده بود که دلاوران تهور نشان باندرون قلعه درآیند با وجود آن حمله نموده
بپای دیوار پیوسته کمال تهور بکار برده قدم بر دیوار گذاشتند [illegible] درون قلعه
تفنگ و تیغ سپر ریغ میزدند کار بجائی رسید که دلاوران فوج انگریزی بسنگین تفنگ و قلعگیان
بکارد و خنجر و چنگ بر سر و سینه یکدیگر کارگر می‌شدند غرض از باعث بلندی دیوار قلعه
[illegible] مقتول بسیار اند دلاوران سر فرود در پای دیوار گذاشتند و کاتلی صاحب بهادر
نیز از زخم [illegible] دست اجل رخت حیات هم در پای قلعه از بر کشید جرنیل بهادر چون دانست
که بر قلعه مذکور فتح غیر ممکن است لهذا دلاوران فوج را حکم مراجعت و ترک مداخلت داد
چونکه [illegible] از طرف [illegible] بر سر دیوار قلعه [illegible] مقتول و مجروح شده بودند
[illegible] لهذا استقامت آنجا
[illegible] از حصار برآمده [illegible] کوهستان رفت
دوست محمد خان [illegible] در کوهستان [illegible] موضع پروان
هنگامه آرا شد افواج نصرت امواج اوّلا قدری سوار هندوستانی بمقابله
او رفت چون دوست محمد خان سواران هندی را بدون پلتن و توپ یافت محمد افضل خان

وهم را

پسرش را با چند سوار که همراه داشت فی الفور بر سواران مذکور حکم مقابله و حمله داد
بکار بردند سواران هندی روی خون دیده استقامت بر خود دشوار یافتند بعده چون
افواج انگریزی مانند امواج سیل فنا در رسید دوست محمد خان با محمد افضل خان در میدان
گریز اسپ انگیز شدند هرگاه دانست که فوج انگریزی چون سگ اجل از عقب مرا نخواهد گذاشت
و از شهرت دادن صاحبان بلند شان که هر کسکه دوست محمد خان را گرفتار نموده بیارد مبلغ
دو لک روپیه انعام داده میشود ترسید که مردم این ملک که برای زر و سیم پنج نفر را میکشند
مرا از دست ایشان هیچ جا جان بسلامت نخواهم برد مقتضای خرد آنست که بپای خود نزد
صاحبان رفته از روی عذر و التیام سرانجام مرام خود نمایم هنوز بخیال مردم آن سرزمین
این بود که دوست محمد خان در این ملک چندین مقابله و کارزار خواهد نمود تا آنکه دوست محمد خان
بعد از این از مآل کار کسی را اطلاع نداده خود را مع سه سوار که یکی از آن محمد افضل خان پسرش
بود بوقت شام متوکلا علی الملک العلام بخدمت میکناتن صاحب بهادر رسانید
صاحب ممدوح در آنحال از بالا حصار بجهت هوا خوردن سوار شده میرفت که ناگاه شخصی
آمده مصافحه نمود صاحب ممدوح پرسید که شما چه کسید گفت من دوست محمد خانم میکناتن صاحب
از شنیدن این نهایت منشرح الحال گردیده با او مراجعت بمکان خود نموده بجد محبت و سلوک را
مسلوک داشته غایت فرمان پذیرائی اختیار کرد ع یکی بچه گرگ را پرورید
چو پرورده شد خواجه را بر درید ؛ طرفه اینکه دوست محمد خان از سعادت اندوزی
سلام حضرت خاقانی ابا کرده و سر باز کشید و میکناتن صاحب نیز بحسب رضا جوئی او
عمل ورزید سبحان الله کسی که آبا و اجدادش همیشه متابعت کرده باشند و از ریزه چینی

خوان نعمت و احسان او صاحب اسم و رسم و نام و کام گردیده پرورش یافته باشد و او
ازان مطاع و ولینعمت خود از کوتاه اندیشی و حقوق ناشناسی استغنا و استعلا نماید دیگری
که امید خیر ازان بی حقوق نماید چه قدر غلط و غفلت است ازآنست که محمد اکبر خان خلف الصدق
حسب التعلیم یا برای خوشنودی آن حقوق احسان میکناتن صاحب را بچندین خیانت و خذلان
مقتل نموده آوخ واحسرت و افسوس از قتل آن مرد یکدیده خردمندان روم و روس
بر روی جهانی خاصه بخاطر پادشاه بیچاره صاحب ناموس گشته و الحق سزد نکوئی با بدان
چنانست که بد کردن بجای نیکمردان غرض میکناتن صاحب عیال و اطفال دو نفر
که از عرصه چند ماه پیش از آمدن خود شان از ظلم بهمراهی جبار خان آمده در [illegible] حسب الصلاح
صاحبان مقیم میبودند و خدمت و خبرگیری آنها صاحبان بخوبی رجوع نمودند چنانچه
یار دوست محمد خان با عزاز و اکرام تمام بلودیانه رسانیدند و بمکانات شاهی که نشست داده
و سالی دو لک روپیه برای خرج او مقرر ساختند و از روز آمدن دوست محمد خان تا بار
الی آورده لودیانه آنچه خواهش خاطرش در گرفتن اسباب و سامان و ملبوسات شد صاحبان
از ایشان هیچ تفاوت ننموده بمعرض عطا آوردند و در افغانستان هر که منتظر و
[illegible] او بود از همه فروع جسته و تکلیف ذلت [illegible] کافر به اسلام قبول کرد
باشد از او که [illegible] بمراتب اقبال شد [illegible] التفات ظاهر و باطن
خاطر باشد [illegible] صاحبان عالیشان با این رتبه و عنوان نسبت بحال دوست محمد خان
شاه بیچاره در ملک افغانستان آنچنان از اعتبار افتاد که گویا از آسمان بزمین رسید
بندگان شهزاده فتح جنگ که حاکم و ناظم قندهار بود هم از جهة رنجیدگی میجر لیچ صاحب بهادر

حسب الطلب حضرت خاقانی در کابل آمد و شهزاده صفدر جنگ برادر عینی او را قائم
مقام خود ساخته در قندهار حاکم نمودند ❊ **عزیمت فرمودن شاه جهان**
بجلال آباد سال دوم چون در کابل موسم سردی پیش آمد اعلیحضرت خاقانی
شهزاده محمد تیمور را در کابل گذاشته خود بدولت و سعادت با صاحبان عالیشان
متوجه نواحی جلال آباد شدند درین سال تا زمان رونق بخشی جلال آباد واقعه مشهور
نیامد مگر واقعه سنگ جیل چندی مردم کوهستانی سرکش شینواری را باعث دشمنی خانگی
که با آنها داشتند بتاراج گرفته می بردند از شنیدن این فوجی از سپاه نصرت پناه انگریزی از
سواران جانباز رفته با وجود اینکه آن مردم خود را در جبال آنجا کشیده بودند از ...
آنجا بخوبی گوشمالی داده قلعجات آنها را یکسره مسمار و منهدم ساخته مراجعت نمودند
کیفیت دستخطهای جعلی بنام شاه جهان روزی سه قطعه طغرا دستخط
مهری شاه جهان را شخصی بصاحب بهادر بحضور شاه ممدوح آورده نمود چون
شاه جهان کشودند و می بینند که باسم خوانین کوهستان متضمن تحریک فتنه و فساد
و بنیاد جهاد با افواج صاحبان انگریز نهاد بود از مطالعه این مضمون چونکه سراسر خلاف
مکنون مضمون ها ... بود رنگ از روی شاه جهان پرید و هر چند مهر و دستخط خاص خود
بود ... هیچ شبهای درین ... و هر کس بقدر حوصله خویش تیر رای میزد
و ... مراد ادا نمود اما هیچگونه تسلی خاطر شاه جهان نمیگردید چنانچه تمام آن روز
متفحص و متجسس گذشت و هیچ پی بحقیقت حال نمیبرد روز دیگر علی الصباح شاه جهان
میرزا ابراهیم خان منشی باشی حضور خود را طلب فرموده و دستخطهای مذکور یاد نمودند

وبرای تحقیق حال جعل تاکید فرمودند منشی باشی مذکور بمجرد ملاحظه دریافت که نوشته
اول را مفسدی از راه تحریف از روی کاغذ شسته بعد بجایش حسب مراد خود جاهای
که بانی مبانی فساد باشد نوشته است چون کیفیت این جعل بحضرت خاقانی از روی تحقیق
منکشف گردید غنچهٔ خاطر اقدس شان باین ریاحین زود بشکفتن آورد فی الفور منشی مکرر صاحب را
طلبیده چگونگی صورت حال دستخطهای جعلی را باو نشان داده بر آثار املاءات نوشته
اول که هنوز بقصور از روی کاغذها هویدا بود آگاه فرمودند صاحب موصوف نیز
بعد وقوف حال تصدیق کمال نمود لهذا مسکات صاحب کاغذها را بصاحبان عالم فوج
ظفر موج نموده و حقیقت جعل بر یک یک را واقف گردانید همگی فرحناک شده سوء ظنی که
متمکن بود در طبیعت شان گردیده بود بالکل رفع نمودند شاه جمجاه بدفعات بصاحبان انگریز
فرمودند که احسان نمودن شما در حق طائفه بارکزائی و بودن آنها باین کثرت و اعتبار
در پنجاب آخر نتیجه اش جز فتنه و فساد نخواهد بود و از این نوع کاغذها بسی خواهند ساخت
بلکه شنیده میشود که قوم بارکزائی چون جبار خان و محمد عثمان خان و محمد زمان خان در
اینجا هر روز در پی آتش فتنه و فساد میباشند خصوصا الحال که نظام الدوله
مستقل این دوست محمد خان را چون میرزا امام وردی مستوفی عبدالرزاق و میرزا احمد
و نایب امین بارکزائی را مانند ایشان کارگزار و مختار خود ساخته است همین شهرت
داده اند و میگویند که پادشاه را جز نام هیچ دخلی نیست بلکه در ملک اختیار تحریک و
تصرف سرکاری ندارد سرکاری یعنی آنکه در لودیانه در دفعات مطلوبه خود نوشته ایم
که صاحبان عالیشان را هیچ امر از امور مردم ولایت سروکاری نباشد و صاحبان

[illegible]

[illegible]

پذیرائی این مطلب نموده اند مراد اصلی ما از طائفهٔ بارگزائی و متعلقان شان بود الحال برعکس
خلاف آن ملاحظه میشود انسب آنست که قبل از آنکه فتنه از خواب بیدار گردد تدارکش
کرده شود نگارش این احوال از جانب شاهجاه که برای نواب گورنر جنرل لارد اکلند بهادر
نموده شده شاهد این مقال است اما آنچه صاحبان انگلیسیه شان مضمون اینکه ع عدو را
باحسان کشت گردن نباید * عمل نموده اند تدارک این معنی نشد عمل بفحوای مصراع مذکور
در غیر افغانستان لائق است و در افغانستان تعمیل بدین مضمون اوجب و احسن تواند بود
که ع عدو را بشمشیر گردن بزن * الحق که اگر پادشاه را اختیار میبود منتقبی از اولاد
پاینده خان بارگزائی را در ملک افغانستان نمیگذاشت بلکه خود از بارگزائیان احدی
نمیماند و ظاهر است که اگر پادشاه را دست تسلط بر طائفهٔ بارگزائی دراز میبود چرا در
بربادی مال و جان با این شناسائی چنین سرکار عالیشان رضا میداد غرض اگرچه شاه
جهاه را اضطراب و پریشانی خاطر از اعتبار بارگزائیان و تلطف صاحبان در بارهٔ ایشان
بهر باب بود میدانست که از اطوار ناشایسته و نوکاری نظام الدوله و بر سر کار آمدن
معتمدان دوست محمد خان بقیهٔ آتش فتنه و فساد روشن خواهد شد اما چون صاحبان را
پرداخت احوال بارگزائیان و منسوبان ایشان منظور بود شاه جهاه تقدیم رضای صاحبان را
اقرب بصواب میدید غرض شاه جهاه را کمند اخلاص و شوق بزیارت مرقد منور حضرت
علیه السلام و تربت شاهان که نواب عالیه اعنی والدهٔ ماجدهٔ فردوس مقام کشیده
رونق افروز لغمان شدند میرزا ابراهیم خان نخشی باشی که حاکم آن محال بود لوازم خدمت
سرکار شاهی و ضیافت آرائی دولت از خاص و عام و سپاهی بجا آورد چونکه

نظام الدوله میخواست که جز خویش از کسی در سرکار شاهی اعتمادی داشته باشد از چندی ملازمان
قدیمی حضرت شاه نهایت تخم حسد در دل میکاشت میرزا ابراهیم خان منشی باشی که
در حضور شاهی عزت و اعتبار داشت خرابی روزگار او را هم میخواست بلاسبب شکوه خیانت
موجب ترویج کار خود دانسته باوجودیکه ملک لغمان از روی تحقیق باجاره او داده شده
بود بیوجه ضبط نموده عاملان کارداران او را بمقابلش استاده کرد چندی منشی باشی
مذکور گفت و شنید نمود که ملک لغمان باجاره من است کس نشنید و بر مال او که در
مسطور بود متصرف شد ارکین دولت و خاص و عام که مشاهده اینحال نمودند مأیوس
شدند که کسانیکه ملک اجاره مینمایند باشد حصول نفع میکنند این شخص که از مدت سالها
خدمتگار حضرت شاهی بوده هرگاه منفعتی نموده از مقر اجاره داری نموده است نه
از راه خیانت [illegible] هرگاه منشی باشی مذکور بجهت تحقیقات معامله خود خواهش معتبر
[illegible] حسب حکم حضرت خاقانی منصف نبود همگی دانستند که نظام الدوله سراسر
در خرابی او کمر بسته [illegible] صاحب که جز ندارد و نبود حتی بمرکز خود قرار نگرفت چون
اعلیحضرت خاقانی از لغمان مراجعت فرموده بجلال آباد نزول اجلال فرمودند از آنجا
بمرور و عرصه قریب با همراهان بلند شان لوای عزیمت بسوی کابل برافراشتند

مراجعت شاه شجاع از جلال آباد بکابل نوبت دوم چون
اردوی کیهان پوی شاهی زینت بخش کابل شد بعد از چندی شاهزاده محمد تیمور را بصلاح و صوابدید
میکناتن صاحب بهادر بامور حکومت قندهار مقرر فرمودند در تاریخ ماه ربیع الثانی
سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری اهالی حرم محترم شاه شجاع از لودیانه بکابل

رسیدند صاحبان عالیشان تهیهٔ اسباب و لوازم سفر از خیمه جات و سواری و بار برداری بوجه
احسن نموده برای رسانیدن و حفاظت در راه میجر براد فوت صاحب بهادر را مقرر کرده بودند
عالیجاه موصوف آنچنان حفاظت در راه نموده و اعزاز و احترام و تجلیل و اکرام صغیر و کبیر را
بجا آورده بودند که بشرح در نمی آید یعنی که هر یک از خدمه و ماموران شاهی بسیار شکرگزار
میبودند

کیفیت بدسلوکی نظام الدوله و خرابی دولت

چون مکناتن
صاحب بهادر و درم خبث باطنی نظام الدوله را فریبی ظاهرش اعتبار نموده بدرجهٔ کمال
با او موافق شد همین که چند ماه از مختارکاری او گذشت از روی خودبینی و استکبار با صغار
و کبار رفتار و گفتار ناهموار و بدگوار اختیار نمود و بخدمت شاه شجاع در نهایت استغنا
رفت و آمد مینمود هرگاه دید که حالا در دربار شاهی از خدمتگاران قدیمی کسی آب و اعتبار
خود نماند که برخلاف من دم زند یا سخن گوید دست در مخالفت خوانین دراز کرده چند نفری
که در دربار شاهی اسمی و رسمی داشتند اول احوال آنها بحضور خدمت مکناتن صاحب بهادر
باقبح وجه وانموده بعد ازان در تنقیص مواجب هر یک چه درانی و چه غیر آن کمر بست *
بعضی از خوانین که خود را از ارکان سلطنت میدانستند و حکومت بارکزائی را مکروه طبع
و بر سریر آرائی شاه شجاع شکر انعامهای ایزدی بجا می آوردند هر چند بحضور شاه شجاع عرض نمودند
و شاه شجاع بنظام الدوله فرمودند که تنقیص مواجب اینمردم لازم نیست فایده نبخشید بلکه
روزی در دربار شاهی که اهل دربار مجموعاً علی قدر مراتبهم بحضور شاه شجاع هر یک بمقام
خود قایم بودند صمد خان نبیرهٔ زال بیگخان درانی بادوزائی بعرض رسانید که مواجب غلام
نمیرسد شاه شجاع بنظام الدوله اشاره فرمودند چه عرض میکند نظام الدوله در جواب گفت که

خلاف و دروغ عرض مینماید صمصام خان گفت دروغگو تو هستی که تمام خدمتگاران و دولتخواهان شاهی
از دست تو جگر خون اند و منسوبان طائفه بارگزائی که دشمن ابد دولت اند همه در پیش تو بکار
دوستی مقرون نظام الدوله از جواب صواب متغیر شده گفت بکدام خیالی چشم ترا میکشم
صمصام خان چون دید که بلحاظ حضور شاه جهان نموده جواب غیر صواب میدهد او نیز در جوابش
گفت که اگر حضور قبله عالم نباشی بشمشیر بران ترا قطع میکنم [illegible] که هنوز مقدم [illegible]
شاه جهان زینت افزای اورنگ [illegible] نشده بود من و تو در [illegible] مستوطن بودیم احوال جهانبین
برهمه کس هویداست که [illegible] محمد زمان خان بارگزائی آئینه صورت نمای حالت بود
و من با وجود یکه با دشمنان خود همسری داشتم با تو هم [illegible] مینمودم
چون گفت و شنید در رد و بدل باینجا رسید از آنجا که صمصام خان هم از بنیادیان بزرگ زاده
و صاحب [illegible] بود شاه جهان [illegible] مثنوی ایشان داده از [illegible] نظام الدوله
طاقت [illegible] افزود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه را
بجز نام دیگر هیچ اختیار [illegible]

غرض آنچه معتمدان طائفهٔ بارگزانی که در نزد نظام الدوله بودند و باو مینمودند همان بعمل می آورد

بارگزانیان و معتمدان شان در تدارک آن بودند که اعتبار بادشاه از صفحهٔ خاطر خاص و عام محو و منسی شود تا که فتنه از خواب بیدار گردد و نظام الدوله از کوته اندیشی هیچ نمیدانست

نمیدانست که گرمی بازار من و امنیت ملک و رعیت همه موقوف و مودع باعتبار بادشاه جمجاه است والّا آفتابی باین بزرگی را پارهٔ ابری ناپدید کند عاقبت کار بجائی رسید که

شاه جمجاه یکفلوس از مالیهٔ ملک بکسی داده و بخشیده نمیتوانست آوقاف مزار پر انوار حضرت عاشقان و عارفان که از زمان سلاطین رضوان مکان سابق الی یومنا هذا آن حد

آنرا موقوف ساخته بود شاه جمجاه بباعث عدم اختیار نتوانستند که مقرر داشته بمجاوران و مشائخان آن مزار پر انوار رسانند اگر شاه جمجاه میخواستند تا ترپور صاحب کدام سواری

بنوکریش بحال دارد بدون رضای نظام الدوله حکمش بجائی نمی آمد مردمان رعیت و سپاه چون استغاثه یا عرضی از احوال خود بحضور شاه جمجاه مینمودند شاه جمجاه بنابر عدم اختیار

جز حرف امر میشود از زبان جوابی بر نمی آوردند از جهة آنکه تا پرده در کار برقرار باشد شاه جمجاه میدانستند که حکم من بجائی نمیرسد پس ناچار بدون لفظ امر میشود دیگر چیزی نمیفرمودند

در آن اوقات حکم سرکار ذوالاقتدار انگلیسیه در بدلی میکناتن صاحب بهادر اصدار یافت که صاحب ممدوح تدارک رفتن داشتند شاه جمجاه از ملالت بی پردگی و بدنامی خود میفرمودند

که الحال میکناتن صاحب که شخص خردمند و دانشور است میرود و قائم مقام او سکندر برنس صاحب است هر گاه در وقت او هم همچنین بدنامی و سبکی شاملحال اولیای ایند دولت باشد پس

راه بخشید شاید ... که بجائی نمیرسد که مبادا اصحاب بلند شان بعضی از ما

آزرده شوند تا که طاقت و تحمل در استغنا و استکبار عثمانخان نظام الدوله و در خود نمیبینیم
ولی پروائیهای او مینمائیم صرف بپاس خاطر صاحبان عالیشان است و چون بندگان شهزاده
محمد تیمور مأمور قندهار گردیدند نظام الدوله پسر خود عباس خان نام را با شهزاده موصوف
همرکاب نموده فرستاده بدون اطلاع حضرت خاقانی برای مردم قندهار و میجر راولنسن صاحب بهادر
نوشته حل و عقد و قبض و بسط ملک قندهار را تفویض بعباس خان پسر خود نمود چنانچه شهزاده
محمد تیمور بدون گرفتن سه هزار روپیه تنخواه ماهواری خود در ملک و مال هیچ دخل و اختیار
نداشت روزی نظام الدوله رقعه مشتمل اینکه حل و عقد و قبض و بسط جمیع وجوهات
قندهار حقیقی سرکار [illegible] و دیگران کسی را و پرداخت رعایا و برایا من کل الوجوه مفوض بعباس خان نیست
شهزاده تیمور را بدون تنخواه ماهواری خود هیچ امر دخلی و غرضی نیست نزد میرزا ابراهیم خان
منشی باشی نوشته برای تحریر [illegible] و بخاقانی فرستاد چون حضرت خاقانی مضمون دستخط
مطالعه فرمودند نهایت برآشفتند و بکلی رنجیده خاطر گردیده فرمودند که هرگاه امور کلی و جزوی
متعلق بعباس خان گرفت پس شهزاده محمد تیمور در قندهار چرا نشسته و این سخن را بمیکناتن صاحب
بهادر هم بیان فرمودند و صاحب موصوف نظر بحفظ خاطر و حمایت نظام الدوله و ملا
چند [illegible] آورده که هیچ [illegible]

تنقیص مواجب خوانین ملکی خاصه طوایف غلجائی و نفاق و فساد گردیدن

چون نظام الدوله تنقیص مواجب خوانین [illegible] پادشاهی نمود و میکناتن صاحب بهادر ظاهر کرد که خوانین ملکی
هزار [illegible] روپیه میخورند همگی [illegible] بیجاست اگر تنقیص مواجب آنها هم شود کسر تنخواه بود که عمده
بر واردی میکناتن صاحب بهادر چونکه از فتنه قلم مردم واقف نبود اظهار بد نظام الدوله را

نیک دانسته اختیار دادند اوّلاً از طائفه غلجائی مطالبه چهل هزار روپیه بابت مواجب
ایشان نمودند خوانین غلجائی زبان بعذر گشادند که در هیچ عصری از مواجب ما مردم نقصان
نشده زیرا که بعهده ما خدمت و محافظت طرق و تهانجات راه و غرامت اموالیکه
بسرقت رود مقرّر و لازم است و این مواجب مقرّری را کسی با مردم رایگان نمیدهد بلکه
در عوض خدمت میگیریم پس تنقیص مواجب بر خود بکدام وجه روا داریم نظام الدوله عذر ایشان را
کمتر شنیده بلکه [illegible] استرداد مبلغ مذکور را ظاهر نمود خوانین غلجائی هرگاه این معامله را
مشاهده نمودند از حضور او رخصت شده بوقت شب از شهر کابل فرار نموده بماوای خود
رفته در تحریک فتنه و فساد و انسداد راه شدند چنانچه افواج انگریزی که با جارج سیگر
صاحب بهادر در آنحال عزیمت جلال آباد داشت چون بمنزل خورد کابل رسید طائفه غلجائی
سدّ راه شده فیما بین ایشان مقابله و محاربه واقع شد بعد از آنکه آن مردم بهاسم خود صلح
باصلاح آمدند و فوج انگریزی از حدود ایشان گذشته بجلال آباد رسید نظام الدوله حاکم
سابق غلجائی را معزول ساخته محمد اکبر نام پسر هفت ساله خود را بحکومت محال غلجائی منصوب
ساخت این معنی زیاده بر طبیعت خوانین غلجائی ناگوار افتاد هم درین حال نظام الدوله
بر معمولی خود نوشته از جانب میکناتن صاحب بهادر بحضور شاه شجاع آورد که چند نفر خوانین
درّانی چون غلام احمد خان ولد مختار الدوله و عبد الله خان اچکزائی و محمد عطا خان ولد
سردار سمندر خان بامیزائی و نعیم سردار سکندر خان و عبد السلام خان ولد محمد اکرم خان
بامیزائی امین الملک از شهر کابل بیرون شده بروند و در کابل نباشند شاه شجاع فرمود
که ایشان چه خطا کرده اند محمد اکرم خان امین الملک و سردار سمندر خان سر خود را بکار پادشاه داده اند

وبا خود پسران آنها خدمت نکرده اند تقصیر ایشان همین است که از جهة نقصان موجب خود
با تو گفت و شنید کرده اند بارگزانیان و متعلقان آنها دوست شدند که پهلو نشین تو شده اند
و این همه خوانین دشمن گردیدند که اخراج شان باید کرد آخر الامر شاه جمجاه بعد تامل بسیار
بملاحظهٔ تقدیم رضای صاحبان بلندشان برضای خود حکم دادند که خوانین مذکور را
از شهر کابل اخراج سازند خوانین مذکور از این واقعه سراسیمه و مضطرب گردیده بحضرت
خاقانی عرضداشت نمودند که هر یک ما غلامان در ملک کابل املاک و عیال و زندگانی
بقدر حال داریم اکنون از کابل برآمده بکدام سمت رویم و چه کنیم حضرت خاقان سابق
معروضهٔ آنها را بمیکناتن صاحب رسانیدند صاحب موصوف گفته فرستاد که مناسب همین است
که اخراج شوند و زیاده از سه روز در اینجا نباشند و بدون ملک پشاور دیگر جائی نروند
چون این حکم بخوانین مذکور رسید دانستند که ما را بسبیل قید بطرف هندوستان میبرند ❊

بلوا و خروج نمودن خوانین درانی بجهة خلاصی خود از قید اخراج

چون خوانین مذکورین از حمایت شاهی مایوس شدند بجهة نجات خود از آوارگی و
بیچارگی کنکاش کردند و با دیگر قوم و بزرگان درانی آتش هنگامه شدند شبیکه علی الصباح حسب
رفتن ایشان بود شخصی بدر خانهای بزرگان ایشان چند پارچه کاغذ مضمون اینکه فکری بحال خود
بکنید که فردا همه شما گرفتار و اسیر هندوستان خواهید شد نوشته بخانه هر یک از
خوانین و غیر ایشان [illegible] اند خفته رفت
هرکس آن نوشته را دیده هراسیمه و پریشان گشته از آورنده کاغذ هر چند جستجو کردند نیافتند
خوانین مذکور از اضطراب [illegible] گرفته [illegible]

فتنه بلوای عام از روی عهود و اقسام با همدیگر باتفاق پیمان و میثاق بستند عجب از
بیخبری صاحبکار بسیار هوشیار که اینچنین اشخاص نامدار را از شهر فتنه زای اخراج
میسازد و از احوال شان بالکل غافل و بی پروا باشد باوجودیکه خوانین مذکور از جهت
صلاح و بهبودی کار خود همگی شب و روز بیکجا میگذرانیدند و بخانه همدیگر و باقی مفسدان
آنشهر تردد میکردند و او بیخبر نشسته قطع نظر از ان در شب صبح بلوا او را خبر دادند
و او از مستی تدارک آن نکرده بخواب غفلت رفت و شاه شجاع نیز اطلاع نداد علی الصباح
تاریخ هفدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۵۸ هجریه که هنگامه بلوا برپا شد شاه شجاع مضطر
گردیده اولا چاپچیان و نسقچیان در شهر فرستادند تا منادی و قدغن کردن گرفتند هیچ
فائده حاصل نشد چون در انحصار خوانین مفسد ارشاد رفت سر بانه زدند و بالاجماع
بجواب گفتند که از سلوک و افعال نظام الدوله الحال کار از اختیار رفته ثانیاً فوج تلنگه
و هندوستانی رکابی حضوری خود را مع شهزاده فتح جنگ و چند ضرب توپ بجهة تخلیص
سکندر برنس صاحب و پراکندگی جمعیت فسادکیشان فرستاده برای سکندر برنس صاحب
پیغام فرمودند که از میان شهر خود را کشیده یا در چهاونی انگریزی بروید یا در بالاحصار
بحضور حاضر شوید سکندر برنس صاحب که با تیغ اجل دست و گریبان بود سخن نشنیده راه عدم
پیمود و فوج تلنگه و نجیبی هندوستانی که با شهزاده ممدوح رفته بود قریب هفصد نفر مقتول
و مجروح شده باقی با شهزاده ممدوح مراجعت ببالاحصار نمودند شاه شجاع میرزا
ابراهیم خان منشی باشی را بچهاونی در نزد میکناتن صاحب بهادر فرستادند که درینوقت
تعطیل بکار نیست فوج را حکم بدهید که از چهار طرف داخل شهر شوند چراکه هنوز اتفاق

جمعیت اینهمه مردم مفسد چندان نیست البته از لطفای شراره شرارت فسادکیشان بالکل
وجه تواند شد و بهمه دستگیر پنجه تدبیر خواهند گردید میکناتن صاحب بخاطر آن رسید
که شاید پادشاه را خوف گرفته یک پلتن تلنگه و هشت ضرب توپ فی الفور در بالاحصار
بجهة خاطرجمعی حضرت خاقانی فرستاد که مقیم بالاحصار باشند حضرت خاقانی گفته فرستادند
که جمعیت ما در بالاحصار با حسن وجه است تشویش بار جهة تاخیر است که اگر بزودی تدارک
فتنه شهر نشود از خیره چشمی این مردم جهال و اقفهم مقدمه جدال و قتال بطول خواهد کشید
در جواب معروض داشت که شتابی بکار نیست از آنجا که حضرت خاقانی مدام رضای
صاحب موصوف را مقدم بر رضای خود میداشتند مجبورا سکوت اختیار فرمودند الحق
که فکر حضرت خاقانی در خیال آنحال نیک بجا و قابل اعمال بود هرگاه میکناتن صاحب
بفرموده حضرت شاه جمجاه عمل مینمود که پلاتن انگریزی در روز اول از هر طرف داخل شهر
مینمود چند خانه مردمان متمرد مفسد پیشه را آتش میدادند یقین که فسادکیشان فی الفور گرفتار
والا در عالم مجبوری از شهر فرار میشدند و مردم شهری از خوف تباهی مال و عیال خود امان
میخواستند و چون تاخیر و تسویف بعمل آمد در عرصه دو سه روز مردمان نواحی در شهر
جا گیر شدند و همگی خواص و عوام از رعیت و سپاه بر پشت مصحف شریف بعهد و قسم گردید
با اتفاق اینهمه گروه بخدمت شاه فرستادند که بندگان اقدس مالک و پادشاه و ما همه مطیع فرمان
بردار هستیم امید که بندگان اشرف خود را از طائفه فرنگ جدا فرموده با مان موید نمایند
حضرت خاقان ارشاد فرمودند که وجود ما از طائفه فرنگ سوا نخواهد شد کسیکه در خانه کسی
سی سال عمر بگذرانده و بجز قدردانی و صد نشانی و بغیر مهمانداری و غمخواری چیزی دیگر مشاهده

بکدام مذهب و ملت مخالفتش با او نیز باشد خصوصاً پادشاهان که حق شناسی لازمهٔ این
شان است اگر از بیخردی و ناقابلی مختار کار من خفت و بدنامی چند روزی حاصل گشته لا اگر
خاطر من از ایشان برنجیده آنچه بر سر ایشان بیاید بر سر من نیز خواهد بود چونکه فرستادگان
بی نیل مقصود مراجعت نموده بار بار عرائض موکد بعهد و میثاق بتمنای اول باعتبار
دیگر فرستادند و حضرت خاقانی همان ارشاد اول را تکرار فرمودند لاچار گشته در عالم
مایوسی محمد زمانخان بارکزائی را که بالداری معروف بود بخلافت اختیار نمودند و حضرت
خاقانی را بکفر نسبت دادند بعد آن محمد زمان خان مذکور و امین الله خان و غیره مفسدان
باگروه غازیان هر روزه قریب چهاونی رفته غوغا و تفنگ زنی میکردند آنقدر جرات
انتها نمود که علانیه بر چهاونی یورش بردند باآنکه همینکه میدیدند که فوج انگریزی از چهاونی
بدر شد خود را از میدان میکشیدند و بوقت شام همگی در شهر بجاهای خود می آمدند تا زمانیکه
افواج انگریزی در چهاونی بودند مدام همین معامله هر روزه داشتند روز اول مقدمه که
سه شنبه هفدهم شهر رمضان سنه هجریه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت بود خانه
برنس صاحب را که در نفس شهر بود آتش زدند و قریب خانهٔ او خانهٔ جانستن صاحب خزانچی
بود از آنجا یک لک و پانزده هزار روپیه کشیدند که هر کس مبلغی برد و دیگری نقد بست
تفنگی بدست هر بیسر و پا افتاد بعد از آن بر قلعهٔ نشانخان که مابین ده افغانان و شهر بود
رفته حمله نمودند چونکه صاحبان گودام قلعهٔ مذکور را خریده برای سکونت آراسته بودند
چند تفنگ رد و بدل نموده چون اقامت خود را غیر ممکن دیدند لهذا بجمعیت پا بکار
مردمان چند اول خود را بسلامت کشیده در چهاونی رسانیدند آنچه غله و اسباب

مقالخانه

ذخیره در آنجا بود غازیان بغارت بردند ترلور صاحب بهادر که یوم اول در برج وزیر
فتح خان بمکان خود بود چون این واقعه رو داد سواران جانباز بسبب آنکه صاحب مذکور
لشکرنویس و مختار کار شان بود پیوسته سروکار با او میداشتند نگهداری او چند ساعت
نمودند چون ترلور صاحب در خود دست پائین بدر لیقه نوشته خود از سکینات صاحب
نمود و جواب نرسید و غازیان هیچ خواستند که او را گرفتار سازند مردمان محله اندرابی جمعیت
نموده او را از آنجا کشیده در چهاونی رسانیدند بعده چون غازیان از شهر فارغ و
ظفریاب شدند در گرفتن قلعه جعفرخان کابلی که قریب چهاونی بود و گودام یعنی ذخیره
غله وغیره آذوقه تمام فوج در آن فراهم مشهود متوجه شدند با وجودیکه در آنجا مردمانِ
تلنگه مسلح برای حفاظت مقرر بودند مگر مردمان غازی هجوم آورده متصرف شده غله
و اسباب آن را نیز تاراج نموده عمارت را آتش دادند بعد از آن در گرفتن قلعه شریفی که
متصل چهاونی بود شدند و در آنجا مانند دیوشان بهر طرف آن قلعه سوراخها برده داخل
آن شده آتش زدند و تسخیر قلعجات مذکور غازیان را از نتیجه جنگ گشت که همگی
[illegible] شهر بودند و دیوار بست باغات نیز متصل بود و در گرد و نواح اشجار و انهار بسیار
[illegible] قطعیات اگر در میدان میبود خسارت و دلیری نمیتوانستند کرد که بآن سهولت
از دست دل و دلیران انگریزی [illegible] از قضای کردگار آن سال زمستان آنقدر صعب
سرمایش سخت بود که کسی باین مرتبه در قرنها کم یاد میداد یعنی از کثرت سردی هوا لیش گرمی
از طبیعت آتش برده بود و از افراط باشش برفش راه آمد و شد خلائق بسته گردیده از نتیجه هم
بود که اهل کابل دست بجانه زنجوری اندرختند و در دلاوری خود را علم میساختند و تاریخ

بیست و چهارم ماه رمضان یوم سه‌شنبه بهنگام نماز عصر بر پشتهٔ دهٔ بی بی ماهرو که قریب قلعهٔ
چهاونی بود سواران انگریزی سیرکنان با انتظام خود میگشتند که سواران کابل نیز قدم جسارت
پیش گذاشته بگوشهٔ پشتهٔ مذکور برآمدند سواران تهورنشان انگریزی که قدری خود را بعقب
کشیدند سواران کابل بیباکانه خودنما شدند دریحالت سواران انگریزی بحسب ضابطه رو بآنها
آورده دست تهور بسکید یکدیگر دراز کردند سواران کابل را پای ثبات نمانده راه گریز در پیش
گرفتند چند دفعهٔ دیگر نیز در خیابان باغ شاهی که طرفین آن دیواره و اشجار دارد مقابلها
اتفاق افتاد مگر بحملهٔ اول دلاوران تهمتن نشان انگریزی جمعیت کابلی گریخته داخل شهر میشدند
یکدفعه چپاوهٔ غلجائی نووارد خارج شهر و آنانکه سکان شهر و موسوم بغازی بودند باتفاق
همدیگر در اطراف چهاونی غوغا برداشتند تا آنکه چیری سوار انگریزی مع چند ضرب توپ جلوی
از چهاونی بیرون شده بهر طرف که حمله نمودند آنمردم مانند رمهٔ گوسفند که از حملهٔ گرگ پراگنده شوند پراگنده
گردد بهیچ طرف تاب اقامت نیاورده راه فرار پیش گرفتند بلکه آنچه قلعجات در نواحی
چهاونی بود سوای قلعهٔ موسوم ریکاباشی که قدری مستحکم بود تمامی از هیبت و صدمهٔ
آمدآمد دلاوران انگریزی خود بخود خالی گردیدند وقتیکه غازیان و طوائف غلجائی در قلعهٔ
ریکاباشی واقعهٔ سمت شرقی چهاونی جاگیر شدند دلاوران هنرپرتوان انگریزی متوجه آن
شده گوشهٔ آنرا بضرب گولهٔ بم منهدم ساختند و بنوعی بتغلب و تسلط اندرون قلعه شدند
که نظارگیان را کمال حیرت دست داد خلاصه اینکه مردمان غلجائی و کابلی در آنمقدمه بسیار
ضایع شده بسوی شهر از راه گریز در خزیدند و دلیران بیشهٔ انگریزی بفتح و فیروزی
مراجعت بچهاونی خویش نمودند ❁ محاربهٔ سپاه انگریزی و غازیان در کوه

دره بی بی ماهرو دفعهٔ دیگر چون بر پشتهٔ دره بی بی ماهرو مقابله روداد و جنگ
رستمانه اتفاق افتاد و چشم زخم عظیم بلکه بر افواج انگریزی رسید از این انگریزی بود که
مردم پیادهٔ کوهستانی شب همه شب در تدارک و سعی شده در دره بی بی ماهرو که متصل چهاونی
و اعلی سر آن بود جا گرفتند و علی الصباح صغیر و کبیر و برنا و پیر از شهر و قریات آمده سوار
و پیاده که چون مور و ملخ مینمودند بمقابله پیش شدند پلاتن انگریزی خارج چهاونی شده
قریب بدیوار چهاونی ایستادند سواران انگریزی با چند ضرب توپ دشمن کوه بالای پشته
عروج نموده دلاورانه با آخر پشتهٔ مذکور رسیدند اولاً که سوار و پیادهٔ کابل بجانب
شمالی پشته قدم پیش گذاشتند دلاوران انگریزی بحملهٔ اول آنها را در پیش انداختند بلکه
آنچنان پس شدند که هزیمت تصور میتوان کرد چونکه از گوشهٔ شرقی پشته بدره بی بی ماهرو
تفنگ زنی شروع کردند و در گوشهٔ مغربی جمعی کثیر فراهم شدند و دو ضرب توپ انگریزی مع
سواران که بطرف مغربی پشته ایستاده بودند چند نفر پیادهٔ کابلی آهسته آهسته از جانب
مغربی خزیده خود را بجائی رسانیدند که آنها را از سبب پناه بودن کسی ندید و آنها از توپچیان
توپ را میدیدند لهذا خود را از انتقام محکم ساخته بضرب تفنگ توپچیان را از سر توپ کناره
ساختند حتی که توپ بجا ماند و از باعث تفنگ زنی مخالفان توپچیان مذکور را دست
جرأت انجام توپ کوتاه گشت ناگهان سواران کابل که در قابو مستعد حمله بودند چندی
دست از جان شسته خود را بسر توپ رسانیدند در آن حال توپچیان بدون توپ پیش رفته
کار را مسدود هم یافته با سواران انگریزی عطف عنان نموده بچهاونی درآمدند چون متصل
چهاونی پلاتن و افواج دیگر طیار بودند مردم مخالف نتوانستند که زیاده مبادرت ورزیدند

داخل چهاونی شوند لهذا یک توپ انگریزی را بقبض آورده مراجعت بجانب شهر نمودند لیکن
هیچ مقابله بمیدان در فریقین دست نداد صاحبان چهاونی در تمهید صلح و صلاح متوجه
شدند ظاهر است که اگر یک ضرب توپ مذکور در معرکه مزبور سر شده نمیشد مردم مخالف
هرچند که غالب میبودند از کثرت و سطوت آنها این واقعه رو نمیداد بهر صورت شجاعت و
دلاوری و شهامت و بهادری فوج انگریزی هویدا است صد بار زدند و بردند اگر یکبار
نزدند و خوردند چه مضایقه آخر الامر در سال دوم چون که جنرل پالک صاحب بهادر از جلال آباد
بکابل می‌آمدند در حدود خورد کابل و تیزین محمد اکبر خان و طوائف غلجائی و غیرهم چندین
سنگرها بسته بودند و خود محمد اکبر خان تقریباً با پنجاه هزار سوار و پیاده مقابل بود ساعتی
نایستاد و سابق بر آن که در جلال آباد با جمعیت کثیر هنگامه آرا بود هم تاب مقابله نیاورد
پلتن انگریزی متعینهٔ جلال آباد نیاورده فرار و شکست ادبار گردیده بلکه تا تیزین هیچ جا
آرام نگرفت و نیز در زمان ورود جنرل پالک صاحب بهادر موصوف در کابل که تمامی سکنه
کابل و کوهدامن و کوهستان در استالف که محل صعب است جمع شده بودند از رسیدن چند
پلتن انگریزی مال و ناموس خود را گذاشته فرار نمودند انصاف و رحمدلی صاحبان بلند شأن
این درجه که بناموس آن مردم متعرض نشده اگر بعضی در میان اهل استالف بدست سپاه
افتاده بود آنرا نیز رها نمودند محمد اکبر خان و غلجائیان ظلم اساس در صلح و صلاح طرفین
بمجرد رفتن افواج انگریزی بعزم جلال آباد از حدود قلعه تاج خان الی فرود منزل جگدلک
که مسافت بیست و چهار کروه است چه جفاها نمودند که احدی را از صغیر و کبیر و آزاد و اسیر
زنده و باقی نگذاشتند و بر صاحبان چه سختیها در میان آوردند الحق آنچه پرورش و نوازش

طائفه بارکزائی بیرحم نموده بودند نتیجه اش دیدند سه یکی زاده گرگ میپرورید *
چو پرورده شد آخرش بردرید * در زمان مراجعت افواج انگلیسیه بجانب هندوستان
جنرل پالک بهادر بر سکنهٔ کابل نهایت ترحم نمودند اما فوج قندهار بحینیکه قلعه غزنی را
مسمار نموده بکابل می آمدند چون دروازهٔ مقبرهٔ حضرت سلطان محمود مرحوم را کندیده
بهندوستان بردند اهل خرد را تعجب رو داد که آیا چرخ کبود را با سلطان محمود چه عداوت
بود که بعد از چندین صد سال بمقتضای آن دست جفا و اهانت بدر او یا انوارش گشود
یقین که همین معنی موجب کراهت و ملالت طبع پادشاه کیوان بارگاه انگلستان شده باشد
رجعنا الی المطلب * **طلب داشتن میکناتن صاحب بهادر محمد اکبرخان را و او را از خود دانستن و مبالغ کثیره دادن و بدست خود مستعد کشتن خود ساختن** * چون قبل از وقوع هنگامهٔ بلوا و فساد میکناتن صاحب بهادر
در طلب محمد اکبرخان خطوط چند متضمن بر خاطر جمعی ارسال داشته بود محمد اکبرخان از استماع
اخبار این هنگامه منشرح الصدر گردیده همان طلب را ذریعهٔ آمدن یعنی مرجوع خود ساخته
در کابل آمد و از آنجا بوسائل و رسائل با میکناتن صاحب بهادر نهاد صاحب موصوف را
از متعقدان ظاهر و باطنی در حقیقت اکبرخان بخود مایل و مطیع نمود که بدون اطلاع و استصواب شاه
جمیع بنای عهد و میثاق با او گذاشته بعمل آورد و بر این انصرام و انتظام داد که اختیار ملک و
مال و تمامی رعیت کابل و توابع آن من بعد محمد اکبرخان باشد و افواج انگلیسیه مراجعت بهندوستان
نمایند اگر پادشاه اقامت کابل را منظور بفرمایند سالیانه یک لک روپیه برای خرج پادشاه
بدهند و اگر بهندوستان بروند اختیار دارند کسی متعرض نشود و قلعه بالاحصار نیز سپرده

محمد اکبرخان شود چون شاه شجاع از معنی اطلاع یافتند برای میکناتن صاحب بهادر بکمر نوشتند
که شما مرا درین ملک برای همین آورده بودید که سپرد دست دشمن کنید از بدعهدی طائفه
بارکزائی دسگنند این ملک هنوز واقف نشده اید چرا خود را و مرا هلاک میسازید عقبت بهبودی
مبلغان خود را باین مردم میدهید و بامداد خود اینطائفه پرکینه را بر قتل خود مستعد میسازید
این شرط عقل نیست میکناتن صاحب بهادر که یقینش بر راستی و یگانگی محمد اکبرخان حاصل
گشته بود چنین جواب فرستاد که الحال قول طرفین و میثاق فیمابین انجام و اختتام یافت
ترک آن نمیشود شاه شجاع از معنی شب و روز سیماب وار بیقرار و در اضطراب و اضطرار میبود
و دست تحیر و تحسر بیکدیگر میسودند که میکناتن صاحب را چه پیش آمد که با وجود عقل و دانش
کارش از جاده صواب بدر می افتد اولا عثمانخان را تا آزموده بمجالی رسانید که از بیوفائی
رفتار زشت او باین روز رسیدیم الحال محمد اکبرخان را در کنار گرفته که عهد و پیمانش مختصر
تدارک هلاک من و اوست بعده میکناتن صاحب بهادر حکم بیرون شدن پلتن و التوابع متعینه
بالاحصار داد بمحمد اکبرخان گفته فرستاد که فوج و اسباب با مردم از بالاحصار بیرون میشود سپاهیان
خود را بفرستید که در بالاحصار تصرف و دخل یابند محمد اکبرخان فی الفور دو هزار نفر پیاده علیحده
و جزائرچی روانه بالاحصار نمود از ملاحظه اینحالت صغیر و کبیر و برنا و پیر شهر کابل زبان عجز و نیاز
بدرگاه دارنده هر دو جهان بدعا کشودند که پروردگارا بالاحصار در تصرف محمد اکبرخان
نیاید که سر و مال و ناموس و عیال شاه شجاع الملک پادشاه بباد فنا میرود حضرت خاقانی
بباعث فلکی اینکه درین یکدو ساعت سر و ناموس و مال و منال این همه بغارت و تاراج رفته گرفتار
دست دشمن میشوم مستغرق گرداب غم و الم میبودند ساکنان بالاحصار که اکثر از آباو اجداد در شهر

یافته و خانه زاد این دولت خداداد بودند درحین خروج فوج انگریزی کمر بردگی بسته و از سر خود در گذشته
بعد از برآمدن پلتن و اتواپ بهمت و استقامت بجد و جهد دروازهٔ بالاحصار را مسدود
و محکم کردند و سپاهیان محمد اکبرخان چند نفری که داخل و قریب دروازه شده بودند مقتول و مجروح
گشته باقی مایوس شده برگشتند حضرت خاقانی باستماع خبر استیحال شکر و ثنای داور بیهمال
کردگار ذوالجلال بزبان حال و مقال جاری کردند هرگاه میکناتن صاحب بهادر بعد این واقعه
معلوم نمود که محمد اکبرخان بوزیر و حقیقت بنای ضبط و تاراج بالاحصار داشت و از شیطنت او
خوب آگاه گشته هرچند تدبیر کرد هرگز موافق تقدیر نیفتاد بعد از مشاهدهٔ استیحال بحضور شاه
جمجاه نوشت که اینجانب پادشاه درین ملک مصلحت نیست هرگاه ما بهندوستان میرویم
سالی چهار لک روپیه در آنجا بجهت اخراجات مقرر داده میشود حضرت خاقانی در جواب
نوشتند که اگر من با شما [illegible] ناموس [illegible] میشوم با شما میرفتم اما بنظر نمی آید که شما نیز از دست این طایفه
دروغ و وعده و غدار پیشه جان بسلامت برید بهتر آنست که از حفظ کار خود غافل نباشید چون
چند روز از این سوال و جواب نگذشته بود که غوغا بلند شد که محمد اکبرخان بمهمانی میکناتن صاحب
[illegible] صاحب را دستگیر نموده تا قلعهٔ محمودخان [illegible] باخود آورده بازبقتل
رسانید حضرت خاقانی از استماع این خبر وحشت اثر آنقدر [illegible] بیقراری نمودند که [illegible]
[illegible] نموده بودند [illegible] صاحبان مقیم چهاونی [illegible]
جهت [illegible] بیرون [illegible] چهاونی منظور کردند یعنی در جلال آباد میرویم
حضرت خاقانی از برای [illegible] صاحب نوشتند که زنهار چهاونی را گذاشته درین شدت
سرما و [illegible] عزم جلال آباد نکنید که هرگز بسلامت نخواهید رفت [illegible]

درچهاونی گذران شما نمیشود در بالاحصار بیائید که باتفاق ایام زمستان را خواهیم گذرانید
واگر از آذوقه تنگی رو دهد در نواحی بالاحصار بحسب ضرورت مجبوری اضطرار بقدر کفاف
تاخت و تاراج نموده بهر صورت زمستان را میگذرانیم این معنی نیز قبول خاطر صاحبان نشد لهذا
با فوج مقیم چهاونی بعزم جلال آباد بیرون شدند محمد اکبر خان خود تعاقب آنها نموده و مردمان
اطراف و جوانب را ترغیب و تحریص بر قتل و غارت داده تا آنچه در تقدیر بود بظهور آمد یعنی از آنهمه
مخلوق حضرت خالق یکنفر هم نتوانست که بجلال آباد برسد یعنی تمامهم از صغیر و کبیر و برنا و پیر و ذکور و
اناث حتی اطفال شیرخواره بمعرض هلاک آمدند مگر برخی که از منزل تنخاک و قلعه تاج خان گریخته
در شهر کابل رسیدند که یکی هم پای رفتار نداشت که از باعث برد و برف همه ریخته و سوخته
بود و صاحبان بقیة السیف با عورات و اطفال خود بغایت بدحال اسیر دست علیجاییان نکوهیده
خصال شدند خدای سبحانه اینچنین روز نصیب کس نکند محمد اکبر خان ظلم بنیان را آه یک مظلوم هم
گریبان گیر نشد حقا که در بارگاه حضرت کبریا هیچ جای چون و چرا نیست چونکه مقدمه چهاونی
خلاص یافت فرد التش صغیر و کبیر بر سر بالاحصار جمعیت نموده بقصد آنکه مانند چهاونی در تخلیه
آن نیز بپردازند بعضی اشخاص از راه خیرخواهی بعرض حضرت شاهی رسانیدند که تا وقتیکه امین الله خان
لهوگردی را مطیع خود نسازند جمعیت مردم فساد اندیش پراگنده و بنیاد فتنه کنده نخواهد شد
حضرت خاقانی چون دانستند که بیقین خاص و عام پیوسته که بادشاه در حقیقت عین فرنگیست و باین بر
باز از مفسدان فتنه انگیز قوم بارکزائی سرد شدنی نیست ناچار بنا بر اطفای نوائر بلوا و تسخیر بالا
نائب امین الله سلاله دودمان سلطنت و شهریاری خلاصه خاندان ابهت و بختیاری فرزند ارجمند
سعادت ظهور شهزاده سلطان شهپور را که در دیده جهان بین شاه ممدوح چون مردمک دیده

و بخاطر حق گزینش عزیز الوجود و برگزیده معبود و نظر باهلیت و لیاقت و تحسین نجابت و سعادت او
پیوسته تفضلات باطنی و تلطفات ظاهری حضرت خاقانی بحال شاهزاده آلش نسبت بجمیع
فرزندان زیاده و افزون بود اگرچه مفارقت یک آنی از وی بجهانی مساوی نمیداشتند مگر
بواسطه شیوع صرصر حوادثات هیبت انگیز دورانی که سفینه خلافت و سلطانی را در گرداب شور و شر
و فساد طوفانی میدید ناچار تن بقضا و دل برضا داده با فرستادگان فساد کیشان که برسم
وکالت هم در آن فرصت بحضور خاقانی حاضر شده استدعای درب حصار بدین مضمون
مینمودند که همه مردمان بالیقین حاصل گشته که پادشاه با طایفه فرنگ مخالفت نمینماید و بهیچگونه
از موافقت آنها دست بر نمیدارد هرگاه بنا بر رفع آن اوهام عوام دروازه های بالاحصار
سپرده سپاهیان محمد زمانخان نمایند بهتر است و الا بدولت تسخیر بالاحصار دست برداشته
بخانه امین الله خان فرستادند تا باین ذریعه موافقت پادشاه را بخود نزدیک و مخالفت را
دور پنداشته دست از حمله و فساد بازدارند از آنجا که از عهد خردی آثار فتوت و جوانمردی
و انوار سعادت و دانشوری از جبین حال فقاهت مآل شهزاده موصوف چون خورشید طالع و
چون ماه تابان ساطع و درخشان بود لهذا از جمله عهد الخصیص از زبان الهام ترجمان در بسیاری
مقتضیات فعل الهی را بگوش اندرز نیوش نموده بود در ایام اقامت بخانه نائب مذکور
همه را مصروف برای تمهید و ارادت نمود یعنی از روی وفور خردمندی و هوشیاری
در قضاء ها خواهان درانی و قاضی و بارکزائی و غلام خانه و غلجائی را بوعده خلعت و
جاه و منصب تشویق و تحریص باطاعت و فرمان برداری حضرت خاقانی کرده همه را با خود گرداند
و بر امین الله خان را بشروط آنکه بندگان شاه شجاع دو لک روپیه بمحمد زمانخان عنایت فرمایند

مُطیع خود فرمودند همین که امین الله خان را میلش بجانب شاه جمجاه بود رونق کار بارکزائیان
رو بزوال آورد و محمد زمان خان از اخذ دو لک روپیه اوّل ابا آورده گفت من خلیفه ام بدون
خارج کردن شاه شجاع الملک از قلعهٔ بالاحصار صلح نمیکنم امین الله خان که رغبتش از
تصرفات باطنی شهزادهٔ موصوف بجانب شاه جمجاه مصروف گردیده بود در جوابش گفت که
خلافت تو در آنحال بود که پادشاه از مسلمانان دست کشیده بود الحال که حضرت پادشاه
مالک و مختار اند ما را خلیفه در کار نیست وزارت نیز مرتبهٔ بلند است البته از حضور پادشاه
جمجاه برای تو میتوانیم حاصل نمود و الّا فلا چونکه اکثر خوانین فوق الذکر بواسطهٔ خلعت و منصب و
جاه و شوکت گردن بستهٔ عقیدت شهزاده والا همت بزرگ همت گشته همه مستعید دولتخواهی
شاه جمجاه میبودند باستماع این جواب مؤید قول سراسر صواب امین الله خان گشته
وزارت را در حق محمد زمانخان اولی و احسن دانسته رجوع بخدمت شاه جمجاه نمودند

صلح نمودن شاه جمجاه با محمد زمانخان و امین الله خان بباعث تشریف بری شهزاده شهپور و آمدن ایشان و افتتاح دروازهٔ حصار

در تاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری نور دیدهٔ شوکت
سرور یعنی بندگان شهزاده شهپور با جمیع خوانین و سران درانی و فارسی و غلجائی و کوهستانی
وکابلی و غیرهم و امین الله خان و محمد زمانخان و سائر اکابر و اصاغر آن دیار در بالاحصار
بدربار جهانمدار حاضر شده جبهه بپای عتبهٔ علیه گردیده شرف استلام سریر فلک احتشام حضرت
خاقانی حاصل نمودند و از حضور فیض ظهور حضرت خاقانی بجلدوی این اطاعت و فرمانبرداری
واقبال فدویت و خاکساری مورد و مخاطب بکلام تفاخر انتظام احسنت و آفرین گردیدند

چنانچه بعد از آن هر روزه بقاعدهٔ مستمره برای ادای سلام و استماع اوامر و احکام صبح و شام وزیر موصوف و نائب امین احمدخان و باقی خوانین بحضور اقدس مشرف شده علی حسب ترتیب روزمره حاضری سواران خود میدادند درین فرصت بندگان اشرف جماعهٔ مفسدین را مشغول زر و منصب ساخته برای جاسوسی گذاشتند که صاحب مقیم جلال آباد بود که الحال خاطر جمع دارید که قلع بنیان فساد ایشان خوب خواهد شد محمد اکبرخان که خارج از جماعه در جلال آباد هنگامه آرا بود چون استماع نمود که حضرت پادشاه با زمام ملک مطاع وقت شدند کارش رو به شکستگی آورد بلکه متحیر و متأسف ماند که کار بر جمعیت و جانبازی حاصل کرده باز از دست رفت آمد اگرچه در تمهید فریب شده مردمان را تلقین و تفهیم کرد که اگر پادشاه با انگریزان پیوستگی و دلبستگی ندارد پس او را بفرمایید جهاد بر انگریزان جلال آباد باعث شوید بنابر آن مردمان هر روز مصحف شریف را بر سر خود گرفته صلوات خوانان و تکبیرگویان به دروازهٔ دربار شاهی می آمدند و آشوب و غوغا میگفتند که پادشاه جهان پناه نهضت بسمت جلال آباد نمایند تا بقیهٔ انگریزان نیز از این ملک برداشته شود حضرت خاقانی ملاحظه میفرمودند که هنوز کومک افواج صاحبان در جلال آباد نرسیده اگر بجانب جلال آباد حرکت نمائیم یکبار مردم برکاب ظفر حاضر خواهند شد مبادا صاحبان مقیم جلال آباد بیجا شوند و تهدید فرمودند که محمد اکبرخان هرگاه از محاصرهٔ جلال آباد دست بردار شده مشرف حضور اشرف شود در باب گذاشتن جلال آباد بند و بستی با صاحبان انگریز کرده خواهد شد یعنی اول مقدمی نزد صاحبان مقیم جلال آباد میفرستیم اگر برضا و رغبت خود کوچ نمودند بهتر والا بعد از آن جمعیت اتفاق نموده بر جلال آباد میشویم چونکه خیرخواهان ...

بارکزائی باز آمدن محمد اکبر خان را روا نمودند حیله چند در چند در میان می آوردند تا عاقبة
صلاح وقت بهمین منعقد شد که محمد اکبر خان هم در آنجا باشد لاکن بجهة صاحبان دستخط
فرستاده شود چنانچه حضرت خاقانی مرتبهٔ اول سردار عنایت الله خان درّانی با میرزائی و در
ثانی دین محمد خان پیشخدمت خاص حضور خود را ظاهر الصورت وکالت با تمراد که صاحبان
از جلال آباد کوچیده بروند و باطناً برای استمالت و اطمینان هوشیار نمود از ایشان
که محمد اکبر خان شخصی بسیار بد عهد و خدیعت پیشه است زنهار بقول و قرار او اعتبار نکنند
که همچون واقعهٔ میکناتن صاحب در حق شما نیز پیش بیارد بذریعهٔ نوشتجات مؤکده فرستادند
و در همهٔ عالم مراد و مقصد حضرت خاقانی آن بود که چند گاه باین آمد و شد سفیر و دستخط سخن
بتعویق افتاده زبان عوام از مقدمهٔ تحریک جلال آباد بسته شود چون مرتبهٔ ثالث نخفیه نوشتند
که حقیقت مکاری و غداری مردم کابل بر همه حال است که شنیدید و دیدید پس چه باید کرد
که ما و شما از شر و فساد این مردم کذب بنیاد ایمن و آباد و خاطر جمع و آزاد بمانیم
و زیاده خرابی بایشان نرسد دیگر صاحب بهادر نوشتند که حضرت خاقانی از روی تفقد
و مهربانی بوجهی که ممکن بینداز ند تا عرصهٔ پانزده روز از کابل حرکت نفرمایند که فوج انگریز
عنقریب از پشاور در جلال آباد میرسد حضرت خاقانی نظر بنوشتهٔ صاحب موصوف لیت و
لعل و امروز و فردا عرصهٔ دو ماه کامل از کابل حرکت نمودند و بارکزائیان به مردمان
همین میگفتند و شهرت میدادند که پادشاه عین فرنگیست فریفته نشوید و باعث همین
که قصد جهاد بطرف جلال آباد نمیکند حضرت خاقانی مبالغ خطیر بهر بلی هر پا و پیاده توله
بهر خیل بهر یکیشان بدست آورده رفتن جلال آباد را بانواع حیل در تعویق میداشتند تا که

بهر کس خوب متیقن پیوست که پادشاه هرگز عزم جلال آباد بطوع جهاد ندارند لهذا بتعلیم و تحریک
بارکزائیان عوام کالانعام و بعض خواص خدیعت اساس میرحاجی نام پسر میر واعظ را که
یکی از اکابر سکنه کابل است مقدم نموده علمها بر داشتند و چندین مصحف با تبرکات که
در زیارتگاهها بود بر سر بر داشته فوج فوج و جوق جوق با صوفیان حق گوی و فقیران
مست هوی که بتحقیق این همه افعال تماماً از فریب و مکر بود از کابل بعزم جلال آباد بیرون
شدند شاه شجاع چون دیدند که جماعهٔ فتنه انگیز بارکزائیان شعبدهٔ دیگر بر روی کار
آراستند اگر حالا من از شهر بیرون نشده شامل این جماعه نشوم بلا تامل مقدمهٔ بلوای
عام بر من برپا خواهند نمود لاچار بند و بست نموده بندگان شهزاده فتح جنگ را
پیش قراول فوج مقرر ساخته مرخص فرمودند شهزادهٔ موصوف در دِه خداداد در
خیمه گاه قیام پذیر بودند و حضرت خاقانی از قلعهٔ بالاحصار با فوج مانند مور و مار یعنی بیشمار
بتاریخ بیست و دوم ماه صفر یوم شنبه با سامان شاهی و دبدبهٔ عالم پناهی در دامنه
کریوهٔ سیاه سنگ نزول اجلال فرمودند لاکن با محرمان و مقربان مکرر میفرمودند که
در عرصهٔ یکماه بجلال آباد خواهیم رسید و اگر در این مدت هم امداد صاحبان بهادر از طرف
پیشاور بفوج مقیم جلال آباد نرسیده باشد ناچار چون قریب بجلال آباد شویم ضرور از این
مردم مفسد فتنه انگیز خود را کشیده با صاحبان عالیشان یکجا خواهیم شد و چون با صاحبان عالیشان
ملحق و متفق شویم این مردم خود بخود پراگنده خواهند شد البته این اراده تحقیق مصمم بخاطر داشتند
زیرا که آنچه جواهر عمده و دانگی از قسم الماس و لعل و یاقوت و زمرد داشتند که تخمیناً قیمت
چهل پنجاه لک روپیه بود همه را از جواهرات عمده و جواهر خانه انتخاب کرده در کیسهٔ خود

گذاشته بودند چنانچه بعد از واقعهٔ شهادت شان آنهمه بدست محمد زمان خان افتاد
چون شاه شجاع از بالاحصار برآمده بکریوهٔ سیاه سنگ نزول اجلال فرموده دربار عام
نمودند در ساعت با عزت و تمکین یعنی هنگام نماز پیشین فرزند بدل پیوند سعادت ظهور
شهزاده شهپور را که سابق آن نور دیده مروت و فتوت در مقدمهٔ قلعه بندی اقامت
امین الله خان در باب ارجاع خاص و عام و احضار خوانین و سران هر طائفه از انام
بدربار فلک احتشام اظهر من الشمس و ابین من الامس شده بمحک امتحان در آمده بود بحضور
پرنور خود طلب نموده فرمودند که الحال بندگان ما عازم جلال آباد اند شمارا بعهدهٔ نیابت
دار السلطنهٔ کابل سرافراز و ممتاز و قائم مقام حضور فیض گنجور خویش فرموده
رقم حکومت کابل را بنام نامی و اسم گرامیش بمستخط خاص مزین فرموده عطا نمودند و
نصر الله خان پسر امین الله خان را بمختار کاری و نیابت شهزاده مقرر نموده از زبان الهام
بیان ارشاد فرمودند که زنهار زنهار غفلت را بخود راه ندهید از احوال شهر و حصار هشیار
و خبردار باشید البته زمان حال کاری نامشروع از شما بسمع همایون نرسیده علاوه
خشنودی بندگان اشرف از شما حاصل است اگر چنین نبود شما از ان متمتع اید پس بعد
بعد از ان اهل دربار را مرخص فرموده بخیمهٔ خلوت تشریف فرما گشته بوقت شام برای انجام
و تفهیم امورات واجبه ضروریه خود در پالکی نشسته و شهزاده موصوف را رو برو در پالکی
حکم نشستن داده داخل بالاحصار شدند و حکم اشرف قبل از ان بمستحفظان دروازه
صدور یافته بود که شهزاده بوقت شام در بالاحصار آمده باز علی الصباح روانه لشکرگاه
میگردد هر یک بکار خود هوشیار و خبردار باشید بعد از رونق افزائی شبستان عظمت

کامرانی یعنی حرم سرای سلطانی از زبان محرمان خاص معلوم شد که شب همه شب بندگان والا
ناآرامی و بیقراری داشتند بلکه تمام شب را قدم بحرکت در نماز و دم بذکر اسم پروردگار
گذرانیدند و هر لحظه و هر لمحه از خواجه سرایان استفسار میفرمودند که شب چه وقت است
بعد از آن بهنگام آغاز صبح صادق دو رکعت نماز سنت فجر را در آنجا گزارده فرض را معطل
داشتند که در خیمه‌گاه ادا کرده شود و در پالکی نشسته کهاران را مکرر اشارت فرمودند
که بسرعت تمام رفته در خیمه‌گاه برسانند که نماز فرض فجر را تأخیر نشود و بوقت خود گزارده
آید با چند نفری معدود از خدمتگاران روانهٔ خیمه‌گاه گردیدند سبحان الله و بحمده قضای حضرت
کبریا برای ترقی مدارج ایشان چه سامان مهیا داشت که با این سنت و فرض فجر سبحان الله
و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله خوانان بدولت شهادت و سلطنت سعادت
فائز گردیدند

واقعهٔ هائلهٔ شهادت حضرت شاه غفران پناه
از دست ظالم بیدادان بیجا و روسیاه شجاع الدوله

[illegible] که پادشاه امشب در بالا حصار
[illegible] خیمه‌گاه خود خواهند آمد با اطلاع این خبر تمام شب
[illegible] نشسته با
[illegible] هنگام صبح [illegible] حضرت شاه [illegible] بالا حصار و منزلگاه [illegible] چونکه در آنجا
پالکی [illegible] پادشاه [illegible] مشغول بذکر خداوند [illegible] پالکی [illegible] آن
ظالم مغرور [illegible] شد آن [illegible] از انصاف دور [illegible] صد ضرب تفنگ
[illegible] بسر پالکی سر داد [illegible] از وقوع این بیداد [illegible] با جسم [illegible] دل [illegible]

بی اختیار از پالکی برآمده خواستند که خصم نابکار را گرفتار کنند یا از دو وار شمشیر ذوالفقار شعار
بدار البوار بفرستند اول آن حرامی نمک حرام از هیبت و شوکت حضور خاقان والا مقام
تاب استقامت و آرام نیاورده بخوف تمام چون سگ گمنام از ضرب غلام پاکر بر شد و آن مقهور
و مردود حضرت ودود خواست که بی نیل مقصود برگردد دیگری جعفر نام بد انجام همراه او
که با آن حرامی باین حرکت بی برکت بحصول رو سیاهی دو جهانی مشارکت جانی داشت
او را انگشت زده گفت ای بدبخت جای اندیشه نیست و درین بیشه و صحرا جز این شیر از کار
افتاده کسی نیست برگرد و کارش تمام کن و الا اگر زنده رفت شیرخواره خاندان ترا هم زیر تیغ
بیدریغ خواهد کشید لهذا آن حرامی بدگهر با جعفر کافر سیر مکرر بر سر شاه جم اقتدار بی گناه
گناه که زبانش ذاکر کلمه طیبه لا اله الا الله بود و از ضرب گولهای تفنگ تا این هنگام
از تاب و توان مانده و در غایت درد الم بیچاره و بی پناه آمده بزخم شمشیر بدرجه شهادت
رسانیدند و خود گریختند شهنواز نام پیشخدمتی که در آن وقت بر رکاب شهادت انتساب
حاضر بود دو نفر را بزخم شمشیر مجروح ساخت لاکن چون میدان از اغیار خالی و کیسه ها
جنت آرامگاه را پر از جواهر و لآلی یافتند فرصت وقت را غنیمت انگاشته هر دو کیسه پر
جواهر گران قیمت آن مستحق غفران جنت را بریده راه حرمان پیش گرفتند و آن ناخدا ترس ملعون
پاس و استیلای یاس و هراس که خاصه متقیان خیانت اساس است همان جواهر
گران سنگ بیش بها را در یک دو روز از دلهای که پنهان کرده اند جنت تا ازلی نصیب بیش
نصیب بی نصیبی دیگر گردیده و از آنجا کشیده بچند مبلغ فروخت آخر الامر بدست شجاع الدوله
حرامی رسید القصه نعش پادشاه جمجاه جهان در میدان بخاک و خون غلطان افتاده بود

افسوس افسوس شهنشاهی که رایت خورشید آیت رفعت و نامداریش از قبهٔ مهر و ماه گذشته و کوس ابهت و بزرگیش در عرصهٔ جهان بلند آوازه گشته بود ظالمان بیحیا و ستمگران بیوفا از فرط بیرحمی و جفا بضرب قرابین غدر و تفنگ دغا و از غایت ستمگاری و شقا بزخم شمشیر عناد و تیغ دغا از پا در انداختند هیهات هیهات ازان گلشن آرای باغ سلطنت شهریاری که از گلبن امید گلی نچید و برفت و حیف حیف ازان چمن پیرای حدیقهٔ خلافت و نامداری که از نهال آرزو ثمری ندید و برفت و از دست چنین سگان رایگان از جهان حسرت بنیان در بیست و سوم ماه صفر سفر گزیده بدار الجنان منزل ساخت انا لله و انا الیه راجعون ه

دردا که بیخ گلبن شادی بریده شد ❊ واحسرتا که شاخ طرب بار ور نماند ❊

تاریخ

ظرف تر نقشه بکابل شد ❊ خارج از مرکز نقطه شد ❊ سلطنت زینت شجاع الملک ❊ متوکل علی الله توکل شد ❊ بامدادان پی غزا بیرون ❊ باغی چند باز شد ❊ آن سکندر [illegible] ❊ [illegible] تغافل شد ❊ آنقدر دست جور بکشاده ❊ که برون از حد تحمل شد ❊ تن سیمین و جسم نازک شاه ❊ از دم تیغ پاره چو گل شد ❊ [illegible] ❊ [illegible] شد ❊ [illegible] ❊ [illegible] شد ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ چونکه سپاهان خرطاب [illegible] شد ❊ [illegible] تاریخ ❊ [illegible] شد ❊ [illegible] شد ❊ [illegible] گشت آه و ناله [illegible] شمع دولت [illegible] شد ❊

شعر

چون رسد تیغ بران صورت میمون افسوس ❊ چون خورد گوله بران جان همایون افسوس ❊ آنکه [illegible] جنگ

بسامان جهانگیری گرو ... | از سه کس دزد و شود کشته شبخون افسوس

آنکه در حشمت و اقبال بُد افسانهٔ دهر | از چشم دور رسیدش اجل افسون افسوس

آنکه در تاجوران بود چو جمشید بجاه | دیو تختش برد از گردش گردون افسوس

آنکه پیوسته ز دولت بفرح بود قرین | ناگهان با غم و اندوه شده مقرون افسوس

آنکه کیخسرو بزم آمد و اسکندر رزم | بزم و رزمش بچه انجام شد اکنون افسوس

آنکه رو از عمل فرض خدا داشت سفید | سرخ رو گشت بخون بر ره مسنون افسوس

کان گوهر بکر پادشه کوه وقار | سر پی تیغ چه بنهاد بهامون افسوس

دُرِ دُردان بگهر گوهر کان دُران | در کف بدگهران چون شده مرهون افسوس

یاد میداد فریدان جهان را بحشم | شوکت و ثروت و آئین فریدون افسوس

بیرق دولتش از بس بهوا بود بلند | بیکی باد اجل چون شده وارون افسوس

زد بهم رای خطا از بد فوج قضا | بخت اسکندر و تدبیر فلاطون افسوس

رهزنی چند گدا خو چو غریبش کشتند | مخزن نقد [illegible] از مخزن قارون افسوس

تن سیمین سمن برگ مثالش مجروح | ز آهن سنگدلان لعل شده از خون افسوس

بسکه خون رفت گل [illegible] گشت سفید | [illegible] شده گلگون افسوس

گرد چون دُر گرانمایه اگر سیل بآب | چون گل آلوده شد آن لؤلؤی مکنون افسوس

دوست خاک از سر نعشش شست و نگهداشت بناز | دشمنش گنج صفت ساخته مدفون افسوس

چشم سیلان بود روان از پس نعشش یکسال | آنقدر خون که ز طوفان غم افزون افسوس

بد زند بیدار خوشش [illegible] جهان [illegible] دل شاد | چون نه [illegible] نشود [illegible] دیگر دون افسوس

داغم از سینه چو خون از کفنش شسته نشد	رود چشم ارچه روان بود چو جیحون افسوس
باز هر روز کسی از قاتل او خون نگرفت	نشد ارمان دل غمزده بیرون افسوس
تا از این قصه غصه ست نگردد منظوم	رشته نظم نتابد در مضمون افسوس

القصه چون این خبر قیامت اثر بسمع شهزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش مانند شب دیجور گردید و در نهاد صغیر و کبیر و برنا و پیر آتش حسرت و نفیر در افتاد در آنحالت شهزاده نامدار با وجود حدوث اینچنین حادثه مصیبت بار چار و ناچار متوجه باستحکام حصار شده نگهداری قلعه و برج و باره بوجهی از روی استقامت و پردلی و شجاعت و مردانگی فرمودند که در آن انقلاب قیامت آثار اهالی حرم محترم و طفلان زار و باقی صغار و کبار با حسن وجه از دست تاراج و تصرف قاتلان خونخوار دید عهد آن غدار محفوظ و محروس ماندند مگر در ظهور این واقعه بارگذاشتن بدبیان متعلقان شان بمردم شهر مبارکباد بیا گفتند میر حاجی پسر میر واعظ با علمهائیکه بعزم جهاد و جلال آباد آراسته بود در سپاه سنگ بگشته و شهر آمده از زبان خود بمردم ندا میداد که لارد کلان ایلچی بلارد ملحق شده [illegible] هر یک بنیاد [illegible] نهاد که الحال [illegible] طوائف فرنگی را از میان [illegible] [illegible]

شهزاده سلطان شهپور خالی نمودند ملتمس بر آن گشتند که انتقال کل خزاین و قلعه و دروازه‌های
حصار بقبضه و تصرف شما صلاح دولت چنان سزاوار است که زود بر تخت نشسته
متصرف همه اسباب سلطنت شوید هرگاه شهزاده فتح جنگ از آنجا برگشته آید چونکه
از شما بعمر بزرگتر است البته بتخت نشین خواهد شد سبحان الله زهی همت و نامجوئی دیوانمرد
و مبارکه خوئی شهزاده ممدوح که بمجرد استماع فرمودند که درینوقت ما را آرزوی تخت
نشینی و نفاق خانگی منظور نظر انصاف منظر نیست چراکه هنوز والد بزرگوار ما پدر
در میدان بیکسی خسته و کشته افتاده لازم حال آنست که باتفاق خرد و بزرگ اول قصاص
خون والد را از قاتل بی سامان باز ستانیم بعد از آن قسمت هر کس هر چه باشد بظهور خواهد
آمد لهذا متوجه نجات شهزاده فتح جنگ شده تا اینکه نایب امین الله خان حسب الارشاد
شهزاده والاشان و بهمراه یک خواجه خانجی و بعضی خوانین قزلباش سوار و پیاده همراه
فرستاده شهزاده فتح جنگ را از قلعه از چنگ آن معهودان سگ سار کشیده در بالا
رسانیدند ❊

احوال تخت نشینی شهزاده فتح جنگ باتفاق مردم

فردا الیش امین الله خان با تمامی خوانین درانی و کابلی و میر حاجی اپسر میر واعظ و خوانین
قزلباش در بالاحصار آمده شهزاده فتح جنگ را نظر ببزرگ سالی نسبت بسایر اولاد شاه
جنت آرامگاه که در آن هنگام در کابل حاضر بودند و بنابر اتفاق و منظوری شهزاده
سلطان شهپور شاه چراکه آنوالا منش را حصول قصاص شاه فردوس جاه از منافقان
بیدستگاه مطلوب هوای طبع والا بود و الا اتفاق خانگی در روا داری
حضرت شاهزادان و سائر اعیان خاندان بتخت نشینی ایشان بیشتر و پیشتر ممد و معاون گردیده بودند

بر تخت شاهی نشانده بخلافتش مشغول شدند بعد از چند روز از همه خوانین خواهش میثاق نموده
خوانین درانی و قزلباش و کابلی و غلجائی و کوهستانی مگر بعضے که با محمد زمانخان متحد
ملازم بودند باقی همگی میثاقی که مشتمل بر اطاعت شهزاده ممدوح و قبول پادشاهی او
باشد بانواع اقسام و قسم کلام الله مؤکد و مرتب ساخته نوشته و مهر نموده بشاه ممدوح
سپردند چنانچه شاه ممدوح نیز هر یک را از شال و شمله علی قدر مراتبهم بخلاع فاخره مفتخر و
ممتاز فرمودند بعد از ان خوانین مذکورین سر مخالفت با محمد زمانخان برداشته چند روز
گذشته مقابله محمد زمانخان و امین الله خان درمیان شهر اتفاق افتاد با وجود یکه امین الله
خان را قوتش نسبت محمد زمانخان بیشتر بود چونکه امین الله خان را یقین شد که میر حاجی
پسر میر واعظ با محمد زمانخان موافقت و با شاه شجاع جنگ طریق منافقت دارد لهذا در روز
مقابله محمد زمانخان میر حاجی را در خانه خود طلبیده بنابر احتیاط نظربند ساخت همین که
مردمان کابلی و کوهستانی خبر نظربندی میر حاجی را دریافتند همگی بتحریک محمد زمانخان
[illegible] قوی خود ساخته و متوجه محاربه [illegible] خبث باطنی خویش گشته [illegible]
[illegible] محمد زمانخان [illegible]
[illegible]

[illegible] **احوال تشریف بردن شهزاده شجاع الملک شاه برای تخلیه قلعه [illegible] حصار و وقوع محاربه با مخالفان**

چون بعد از وقوع این واقعه صلاح کار محصوری و قلعه بندی انجا دید
لهذا ضبط و حفظ اطراف و جوانب [illegible] آمد و شد غله و [illegible] قلعه [illegible]

که قبض و محکمیش از همه جوانب اولی و اقدم بود فتح جنگ شاه بصوابدید این ایلدخان نزول
بندگان شهزاده شهپور شاه را در آنجا احسن و اقوم یافته مع خوانین و لشکریکه در بالاحصار
حاضر بودند روانه نمودند تا در محکمی قلعه مذکور توجه فرموده بمقابله مخالفان نیز پرداخته باشند
چون شهزاده ممدوح در آنجا استقامت فرمودند محمد زمانخان از همه مقدمه آگاه گردیده
بروز دوم با تمامی سوار و پیاده ملازم و باشنده شهر کابل و غلجائی اطراف از راه چهاردهی
عقب تعقیب کرده بوقت شب خود را رسانیده علی الصباح مستعد جنگ شد و محاربه و
مقابله از هر دو جانب بنهایت واقع گردید بلکه اکثر از مخالفین رو بفرار نهادند که علم
ظفر نصرت در بالاحصار بحضور شاه ممدوح میرسانیدند ناگاه سردار عبدالسلام خان که
یکی از سرداران معتمد شهزاده موصوف حاضر بوده دم از خدمتگاری و جانسپاری میزد
با محمد زمان خان ملحق شده و سازش نموده فوج مخالف را در قلعه خود داخل کرده سرخروئی
حاصل نمود ازین معنی سپاه مخالف غالب و لشکر شهزاده مغلوب شده از بیدلی و وقوع نفاق
سردار عبدالسلام خان رو بگریز نهادند با وجودیکه شهزاده شهپور شاه دران حین از اسپ
فرود آمده و بکمال استقامت و دلاوری هر یکی از مردان بیدل را دلداری
داده در میدان جنگ بمقابل خصم بآهنگ درنگ داشته از جا حرکت نفرمودند حتی که
مردمان اطراف و کوه نشین که مقدمات آن جنگ را معاینه میدیدند تهور و پایداری شهزاده
ممدوح را دیده آفرین و بنامردان نفاق پیشه نفرین نمودند چون سپاه مخالف رسید
و شهزاده ممدوح نظر فرمود که از مردم لشکر کسی در رکاب حاضر نماند پس مصداق
باقضا کارزار نتوان کرد ٭ گله از روزگار نتوان کرد ٭ کرو کار آن کند که خود خواه

به حکم برگردگار نتوان کرد، زیاده سعی و استقامت خویش را دران محل بیفایده تصور فرموده ناچار اسپ سواری طلب نموده رو به بالاحصار نهادند من بعد جنگ بیرون بسبب عدم وفاق موافق صوبه‌داران مشائخ سیرت موقوف مانده بامید ورود افواج ظفر امواج انگلیسیه تهیهٔ تحصن را مبرم و مستحکم نمودند، حقایق محصوری

قلعهٔ بالاحصار بامید ورود افواج و امداد صاحبان انگریز

بهادر چون محمد اکبرخان خبر شهادت پادشاه غفران پناه شنید نظر باظهار جرئت شروع باجرای سر دادن توپ و تفنگ نموده صاحبان محصورین قلعهٔ جلال آباد دیگر به باستعداد [illegible] پلاتن و توپخانه بر محمد اکبرخان حمله آورده جمعیتش را متفرق و پریشان ساختند حتی که نامبرده با چند نفر سوار و پیاده سراسیمه افسرده بکابل آمد چون [illegible] امین الله خان [illegible] در باب [illegible] محمد شاه خان غلجائی امین الله خان را [illegible] نزد خود [illegible] شاه فتح جنگ از قتل امین الله خان پریشان [illegible] شد عالیجاه [illegible] با [illegible] پادشاه غفران پناه [illegible] شاه [illegible] [illegible] بالاحصار [illegible] [illegible] ایستاده [illegible] [illegible] بالاحصار که ذکر ایشان شد [illegible] خان [illegible] حاجی هاشم خان [illegible] سایر خوانین بالاحصار آمده بشاه فتح جنگ عرض نمودند

که مایان همه بدل و جان در خدمت و جانسپاری حاضریم خاطر اشرف را از جانب ما جمع دارید
بعد آن شاه فتح جنگ باتفاق خوانین فوفلزائی چون سردار عنایة الله خان و عظیم گلخان عمرخیل
و سردار سکندر خان و صمد خان بادوزائی و محمد عمرخان بامیزائی و خدمتگاران قدیمی از
سائر خوانین و فوج هندوستانی و دیگر دولتخواهان چون خواجه خانجی عرف شیخ مزار
یعنی مزار حضرات عارفان و عاشقان علیهم الرحمة و الرضوان مع پسران خویش و میر آفتاب و
ساکنان بالاحصار تا عرصهٔ چهل روز که در هر روز و شب جمعی از مردم کابلی و کوهستانی و
قزلباش و غلجائی با محمد زمانخان و محمد اکبرخان بر سر بالاحصار و بالابرج که مراد از شیرپور
باشد جنگهای آوردند پایداری نمودند و هر هفته که از طرف محمد زمانخان و از جانب کابلیان
و قزلباش و محمد اکبرخان هم بمعرفت امین الله خان و محمد شاهخان غلجائی وکیلان بجهت
صلح و صلاح می آمدند جواب سوال هر یک بکاردانی و عقل و رسائی میرزا ابراهیم خان
هاشمی و میرزا حبیب علیخان لشکرنویس صورت انجام میپافت و کار قلعه داری از ذخیره و آذوقه
نیز باهتمام ایشان پیش میرفت چونکه مخالفان را از جهة عدم حرکت صاحبان بهادر
و اعتبار روبترقی بود با وجود این خوانین فوفلزائی و غیره که در بالاحصار بودند دست از پا
خطا نکردند و در خدمت محصوری فتح جنگ شاه بخدمات و کارات سرانجام خود اصلاح
میرزایان موصوف پی در پی در نزد جنرل پالک صاحب بهادر ارسال جلال آباد فرموده
استدعای حرکت شان بجانب کابل مینمودند از جانب جنرل بهادر ممدوح پیوسته
همین جواب بظهور میرسید که عنقریب حرکت خواهیم نمود خاطر خود را جمع دارند چون که
حرکت فوج صاحبان از جلال آباد بجانب کابل نزدیک شد و زمان محصوری بطول انجامید.

و باروت در قورخانه بالاحصار باقی نماند و خبر اتمام باروت در شهر مشهور گردید و
بارکزائیان وقوف یافته قدغن بلیغ نموده گرفت و گیر شدید بکار بردند که هم قدر از یکمثقال باروت
احدی را جرأت رسانیدن در بالاحصار نبود بلکه یکنفر منشی از هندوان شهری که بمعرفت
خواجه فرار تعهد رسانیدن باروت نموده بود و قدری قدری میرسانید بارکزائیان
واقف احوالش شده گرفتارش نمودند تا اسلام نیاورد سلامت نماند غرض در بالاحصار
قلت باروت کار بجائی رسانید که اگر یک استار بوزن هندی را در عوض یکصد روپیه میخریدند
هم امکان وجود نداشت باوجود اینهمه اشکال میرزایان موصوف بانواع حیل بهر قسم که
میتوانستند باروت از شهر طلبانیده و بشب از برج و دیوار قلعه بالا کشیده نگهداشت
قلعه مینمودند چون از بعضی هم بارکزائیان اطلاع یافتند نهایت در شهر گرفت و گیر نموده
آغاز نهادند آخر الامر در بالاحصار گوله و باروت عدیم الوجود گردید لهذا نواب شجاعت علیخان
ناظم که در سرکار شاهی بمنصب دیوان بیگی سربلند و امر باعث نام اجداد خود یعنی نواب نجیب الدوله
وغیره در عصر شاه غفران پناه از هند بود بحسب ضرورت تعهد ساختن باروت نموده در زیر
بالاحصار شوره بجائی ایجاد کرده و انگشت و [illegible] ساخته اندک اجرای کار نموده در تدارک
ساختن اسباب بود که ناگاه برج [illegible] متصل شهر و شاه برج قلعه بود مخالفان
[illegible] از برج بر کنند [illegible] گوله و باروت کار باید [illegible]
سنگ [illegible] ایجاد [illegible] محمد اکبرخان [illegible] محمد شاه جهان [illegible]
بنای اصلاح [illegible] گذاشتند محمد اکبرخان [illegible] که از خواندن [illegible] انسان را خوف
می آید چه جای آنکه [illegible] نوشته داد

مضمون عهدنامهٔ محمد اکبرخان که بفتح جنگ شاه سپرده است

درینوقت خجسته بخت که بندگان سپهر مکان السلطان ابن السلطان والخاقان
ابن الخاقان سلطان فتح جنگشاه پادشاه این بندهٔ درگاه آله محمد اکبرخان ولد امیر
دوست محمد خان را برتبهٔ وزارت خود سرافراز فرمودند بندهٔ درگاه آله اقرار نمودم
بخدای واحد و لاشریک عزّ و جلّ و محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وجمیع پیغمبران
وچهار یار کبار و ائمهٔ اطهار که سلطان ممدوح را از دل و جان بپادشاهی خود
برگزیدم و اختیار نمودم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیاة احدی را بپادشاهی
اختیار ننمایم و بسر و مال و جان در خدمتگاری سلطان ممدوح کوتاهی ننمایم و بکاری که
و شایان پادشاهی نباشد اقدام نکنم و مدام محکوم حکم سلطان ممدوح باشم و نفاذ امر
سلطان ممدوح را بر خود و بر ملک و بر لشکر واجب و لازم دانم و هرکسه سلطان ممدوح را
بپادشاهی و فرمان روائی قبول نماید منکه محمد اکبرخان ابن امیر دوست محمد خانم دشمن جانی
سر و مال و جان و ناموس او باشم و هرگاه بمال و جان و ناموس سلطنت و عزت سلطان ممدوح
بنیت باشم و یا ظاهرا یا باطناً و اشارةً و کنایةً و دلالةً و یا بگفتهٔ کسی مخالفت و تعدیا
و نقصان نمایم بغضب و لعنت خدای عزّ و جلّ و ملائکهٔ مقرب و نفرین پیغمبر آخر الزمان و اصحاب کبار
و امامان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار باشم و هرگاه درین اقرار خود ثابت قدم و راسخ
نمودم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ...
باشم لهذا این چند کلمه بر سبیل اقرار نامچه قلمی گردید فقط بر ورق مصحف شریف بدستخط
خود نوشته فرستاد و امین الله خان و محمد شاه خان نیز بجای ضمانت نامه بدین الفاظ

نوشته دادند فتح جنگ شاه در روب قلعهٔ بالاحصار را مفتوح ساخته بقبضهٔ ایشان سپرد
و محمد اکبرخان همین که تصرف بالاحصار نمود بنای بدعهدی را گذاشته اولاً جمعیت
شاه موصوف را از دوشان جدا کرده در نزد خود برد بحیلهٔ اینکه چون بحضور مشرف میگردم
و اینمردم مسلح جابجا حاضر میباشند موجب هراسم میگردد بالفعل که سر اطاعت
بغلامی بر قدم صداقت گذاشته ام امیدوارم که این سپاه هندوستانی از سوار
و پیاده و توپخانه اگر بخاطر پادشاه در حق من خللی نباشد سپردم گردد تا از بالاحصار
کوچیده در نزد من آمده قیام نمایند ثانیاً در طلب مبالغ شده دو لک روپیه نقد و
جنس وصول نمود چون دانست که دیگر نقدی دیگر از شاه ممدوح وصول نمیشود یک خط
از خطوطیکه شاه ممدوح در حالت بیچارگی و وقوع بدعهدی محمد اکبرخان برای لکک
صاحب بهادر نوشته فرستاده بودند در اثنای راه بدست شخصی افتاده و آورده بنزد
محمد اکبرخان گذرانیده بود بهانه خود ساخته و دست آویز خود ساخته شاه ممدوح را محبوس
گردانیده آنچه اسباب و اموال در محل شاهی بود همه را بتاراج برد و آنچه [illegible] بود
[illegible] از خود شاه ممدوح وصول نمود بعد از آن [illegible]
شاه [illegible] گونه‌گون [illegible] کرده [illegible] وصول
[illegible] فتح جنگ شاه
[illegible] الطاف [illegible] خوف آمیز
[illegible] شاه ممدوح [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] دلاوری و مردانگی [illegible] شاه [illegible] بالاحصار را

برکرزند با وجودیکه دلاوران طرفین دست و گریبان میبودند و از جهة عدم باروت و گلوله بسی
مردم ضائع میشدند و دفع الوقتی کار باند اختن سنگ و کلوخ رسیده بود و از طرف
مخالف دولک تفنگچی با نردبانهای دخول شدن بالاحصار آماده و مستعد ایستاده بودند که
هم تفنگ و شمشیر برای جنگ و قتال داشتند و هم جوال و رسن برای بردن مال بر پشت و کمر
بسته بودند درچنین حال پر اختلال شاه ممدوح بر سر همان برج خراب بر کرسی شجاعت و
جوانمردی نشسته مردم سپاه را بانثار زر سرخ ترغیب و تحریص جنگ داده با جمعیت خویش
بکمال استقلال استقامت ورزیدند که از دلاوری و بهادری شان از دور و نزدیک
آن معرکه حقیقت شگفت مسموع میگردید

نجات یافتن فتح جنگشاه از حبس محمد اکبرخان و رسیدن بجلال آباد نزد جنرل پالک صاحب بهادر

چون محمد اکبرخان از بدباطنی خود بنای داغ کردن و عذاب ناصواب نمودن گذاشت
فتح جنگشاه مخفیاً با چند نفر از بالاحصاریان عهد و بست فرموده بوقت شب از دیوار
آویخته در شهر رفته بمحله چنداول پنهان شدند کسانیکه شاه ممدوح را از بالاحصار کشیده
در چنداول رسانیده بودند متحیر ماندند که اکنون شاه ممدوح را چگونه از شهر برآورده بمطلب برسانند
آخر همگی رجوع بمیرزا ابراهیم خان منشی باشی و میرزا احمد علیخان لشکرنویس که در آن ایام
هردو آنها در خانه امین الله خان نظربند بودند نمودند میرزایان مذکور بلحاظ آنکه اگر شاه
فتح جنگ دستگیر دست محمد اکبرخان شود بجز کشتن نخواهد گذاشت لهذا تمهیدی بکار برده
در بیرون کشیدن شاه موصوف از شهر کابل بصلاح و رفاقت عالیجاه نائب سرافرازخان تاجک
برادر امین الله خان و خواجه خانجی شیخ مزار انوار حضرت عاشقان و عارفان رحمهم الله

تدبیر سلیم و تدارک قویم نهیه شاه ممدوح از اسپ و اسلحه و آنچه مطلوب وقت بود
کرده با آدمان معتبر بجلال آباد رسانیدند آفرین بر میرزایان مذکور که حقوق نمکخواری
و خدمتگاری را بی کم و کاست منتهی ساخته بجا آوردند که قلعه داری بالاحصار و انصرام
مهمات متعلقات آن باهتمام ایشان شده و نجات فتح جنگشاه از کابل و رسیدن او شان
در جلال آباد هم بکوشش ایشان بعمل آمده حقا که این نهایت دیانت و بمحل لیست و
غایت فطانت و خیر سگالی و کمال هوشیاری و دانائیست جبال کارگزاری حق ادا
که با وجودیکه خود از دست محمد اکبر خان نظر بند خانه امین الله خان بودند هرگز غم جان خود
نداشته آقازاده خود را از محل هلاک و ایادی چنین اعادی بیباک خلاص ساختند بجا نانی
زیاده ازین چه باشد میرزا ابراهیم خان بملاحظه آنکه کسی ازین معنی مطلع نشود در خانه امین الله خان
نظر بند نشست و میرزا احمد علیخان خود کمر بسته شاه فتح جنگ را از چند اول کشیده
تا صبح مقرره بار پادشاه بوقت شب برده سپرد آدمان متعینه شاه این چنین کار دلاوری
سر انجام نیستی حق وفاداری و یاری ساری که بظهور آوردند دیگران نیز که خدمتگاران و
هواخواهان شاه مغفور و پناه بودند هر یک مقدور خود خدمتی بجا آوردند چنانچه خواجه جان
شیخ قرار داد ... که صاحبان عالیشان انگریز بهادر را بمیرزایان قدم زن طریق همراهی شدند
و سعی ... که در ... بالاحصار ... گرد وقد
شدید بود که ... از سپاه و رعیت در بالاحصار بردند هرگاه احمد برخلاف تاکید
معمول نماید خانه او تاراج و اموالش بهم صاحب و عیالش گرفتار و تباه گردد
خواجه مذکور با وجودیکه این قید دیده ... سوم اول بر آمدن صاحبان از بالاحصار

دو پسر خود را با یکصد نفر تفنگچی بخدمت شاه غفران پناه در بالاحصار فرستاد و از ظهور صبح
کمر حوصلهٔ بارکزائیان شکست بعد آن در یوم دوم سردار عنایة الله خان و محمد عظیم گلخان
عرض بیگی وغیره خوانین درانی بحضور پادشاه غفران پناه مشرف گردیدند و هم در همین هنگام که
پادشاه جنت آرامگاه شربت شهادت نوشیده بدار الجنان پیوستند و شاه فتح جنگ را
محمود خان در قلعهٔ خود نگهداشته مستعد سپردن بمحمد زمانخان گشت خواجه فوق الذکر
امین الله خان را بملامتهای و تدبیر سر غیرت کشیر آورده تا نامبرده کمر همت بسته شاه
فتح جنگ را از چنگ آن سگ طینتان برآورده در بالاحصار رسانید و تیر در
محصوری شاه فتح جنگ خود و شیخ فراز مع پسران در بالاحصار خدمت میکرد و [illegible]
از حبس محمد اکبرخان شاه ممدوح فرار نموده در محلهٔ چنداول مختفی شدند شیخ مذکور با
میرزایان سابق الذکر بنجات شاه ممدوح هم شریک و رفیق بود محمد عظیم گلخان [illegible]
بعد از خروج صاحبان از چهاونی در حالت شدت قحط سالی با عنایة الله خان و سردار
نور الله خان با میرزائی و سواران باتحت خود بروز روشن در بالاحصار بحضور شاه
غفران پناه مشرف اندوز شد و در روز یکه شاه غفران پناه را ظالمان روسیاه مابین قلعه
لشکرگاه شهید کردند و جسم مبارکش در میدان بیکسی و خاکدان غریبی افتاده بود و از
باعث پریشانی و بیسر و سامانی هر کس بکمال وحشت و اضطرار بغم جان خود گرفتار بود و هم
آن ساعت پرملالت که جز مهر جانخان درانی اسحاق زائی آبدارباشی احدی از نوکران
قدیم و ملازمان جدید بر سر نعش پاک شاه فردوس آرامگاه از الم جانکاه سینه چاک و
داغ غم و آه آه چهره آلوده خاک نبود هم عظیم گلخان عرض بیگی رسیده بجوانمردی [illegible]

همدست و همباز گشته نعش مبارک شاه را با آن سعادت اساس همیمی و فدویت اختصاص
قدیمی یعنی آبدارباشی شریک همت و وفاداری و رفیق خدمت و جان نثاری گردید
بر دوش اخلاص کوش برداشته در بالاحصار رسانید الحق که اگر در آن عالم مصیبت که
هنگامه محشر نمونه از آن ساعت قیامت اقامت است مهرجانخان آبدارباشی بنابر
ادای حقوق نمکخواری خود را هلاک دیده بر نعش پادشاه شهید سعید پایداری و غمخواری نمیکرد
آیا ظالمان روسیاه و قاتلان گمراه چه خاک خواری هنوز بر سر خود میریختند هزار تحسین و
آفرین بر اینچنین خدمتگاران خاص با اخلاص که در حالت نعمت و احسان و در ساعت خوف و
زیان بصداقت و دیانت خود بدل و جان با ولی النعم یکرنگ و یکسان مانده اند و نیز
چون امین الله خان از مقابله محمد زمانخان مغلوب گردیده در بالاحصار آمد بهر کس که
عهده محافظت بالا برج برای یکشب میدادند احدی از غایت بدلی قبول نمیکرد
محمد عظیم گلخان مذکور بدون تأکید هیچکس همچنانکه از شهر مغلوب گشته مراجعت ببالاحصار
داشت خود در بالا برج رفته قیام ورزیده معتمد خود را فی الفور بحضور شاه فتح جنگ بنابر
تبلیغ تسلی از محافظت برج مذکور فرستاد و تا زمان محصوری حضرت فتح جنگ شاه جانفشانی تنها
مینمود و نیز در زمانیکه بندگان سلطان تیمور شاه از کابل باعث آمدن محمد اکبرخان در سایر شهر
باطنی وزیر با دشمنان همدستان شده در کوه کوهچه گرفتار دست ماندند
عقبای ناکار آن کوهسار گردیدند همه است که اراده محمد عظیم گلخان تخلص یافته مراحل
بهای پیاده شده بود که حضرت بخشش گناه ٭ که دارد چنین حق نعمت نگاه ٭
نائب سرافرازخان برادر حقیقی امین الله خان بعد خروج صاحبان بهادر از چهاونی

بغایت خیرخواهیها بجا آورد یعنی امین الله خان را برهنموئیهای خود از محمد زمانخان بُریده بپادشاه غفران پناه پیوند کرد و در زمانیکه فتح جنگ شاه بقید محمد اکبرخان گرفتار شد حفاظت اهالیان مُشکوی خسروی را از دست درازی غلجائیان بی ناموس ونام هم سرافرازخان مذکور مینمود و در نجات فتح جنگشاه با میرزایان در غمخواری شریک بود و در زمان عزیمت شهپور شاه و گرفتاری اوشان در کوه کرگچه نائب مذکور صورت دوستی یاری و مرافقت و غمخواری کماینبغی بانجام رسانید راجه جیمل سنگه گشتوان از فتح جنگشاه در ایام محبوسی و گریختن از زندان و رفتن بجلال آباد لحظه جدائی نکرده نهایت جانفشانی نمود میرزا محمد علیخان نام قوم توریت که در تحت میرزا ابراهیم خان منشی باشی نوکر شاهی بود در هنگام خارج شدن صاحبان بهادر از چهاونی با وجود قدغن با یکصد سوار از اقوام خود از شهر در بالاحصار بخدمت شاه غفران پناه مشرف شد و در زمانیکه شاه فتح جنگ با صاحبان بهادر از جلال آباد در کابل تشریف آوردند مال و اسباب محمد میرزا نام جوانشیر معتمد محمد اکبرخان را از قلعه او که واقع سمت هزاره و بتعداد دوازده هزار روپیه بود هم میرزای مذکور بفرمان شاه فتح جنگ تاراج نموده آورده تحویل سرکار شاه ممدوح نمود چون تحریر اسم هر یک از چنین اشخاص وفا اختصاص که در خدمتگاری و اخلاص خود را مانند آفتاب علم ساخته اند موجب تطویل کلام است و در اجمال تحصیل مرام که بر همین قیاس هر یک از خدمتگاران حق شناس و هواخواهان حقیقت اساس بقدر حوصله و استعداد خود با وجود یاس و هراس در خدمتگزاری و جانسپاری حصول نیکنامی همگنانی نموده اداء حقوق نعمت را کما حقه مؤدی ساختند آفرین بر چنین مردان مگر نظام الدوله که با وجود

صاحبکار و مختار کار بود و زر و مال بیشتر از همه حاصل نمود چنانچه امین الله خان
در زمان مختارگاری خود بکرات بحضور شاه جنت آرامگاه عرض و اظهار نمود که نظام
الدوله از روی تحقیق مبلغ ده لک روپیه از مالیات نقد برده از آغاز بروز مقدمه بلوا
الی انتها و مراجعت افواج انگلیسیه بطرف هندوستان هیچ خدمتی نه بصاحبان
بهادر و نه بپادشاه و اولادش بجا آورد که بقید تحریر درآید اما افعالی در زمان صاحبکاری
خود بجا آورد که باعث برانگیختن هنگامه فتنه و فساد و موجب بدنامی و حقارت شاه
غفران پناه جنت مکان در ممالک افغانستان شد حقا که اگر تفحص مواجب خوانین غلجائی
بادعای کمال کاردانی که محض حماقت و نادانی او بود نمیشد و علاوه بران پسر هفت ساله
خود را اگر با بران طوایف حاکم مقرر نمیداشت چرا آنها یاغی میشدند و همچنین اگر در وقت اخراج
مخمس خوانین معتمد درانی متوطن قندهار و نادار و با اعتبار ساعی نمیگشت چرا آنها محرک
بلوا میشدند فی الحقیقه اگر ملا خدای خیر [illegible] چرا با افعال ناشایسته خود پادشاه
غفران پناه را بدنام ممالک افغانستان میساخت و اگر خلل انداز فیمابین صاحبان و پادشاه
نمیگردید چرا [illegible] مقدمه بلوا از پادشاه غفران پناه بدگمان میبود آفرین بر این [illegible]
فطنت که [illegible] بلوا [illegible] اعتبار [illegible] بعد از ده سال احتمال داشت او
با افعال ناشایسته خود مواد فتنه و فساد را در یکسال قابل اخراج ساخت القصه شاه فتح جنگ
در زمان مختوری خود بحسب رای میرزایان موقوف بنابر انتظار ورود افواج صاحبان
والاشان که شاید بزودی آمده دستیاب [illegible] کامران مقصود شوند قبول خواهش [illegible]
کابلی و قزلباش و محمد زمانخان نفرمود و اگر نه هر یک معتبران خود را بدفعات بجهت صلاحیت

فرنادند

فرستادند هرگاه شاه فتح جنگ عذر آن محمد زمانخان را در مقدمهٔ شهادت شاه غفران پناه
میپذیرفت وصلت صبیهٔ صلبیهٔ دوشیزهٔ خود بشاه فتح جنگ مینمود و یقین که اگر صلاحیت
شاه موصوف محمد زمانخان بضمانت کابلی و قزلباش میشد چندان خرابی بعیال و اموال
منسوب و متعلق شاه غفران پناه و خود فتح جنگ شاه نمیرسید مگر فتح جنگشاه چونکه منتظر
ورود جنود صاحبان بلندشان بودند با هیچکس صلح نمیکردند صلحیکه با محمد اکبرخان نمودند
هم بنهایت ناچاری و حالت اضطراری بود که سابق ذکرش گذشت ❊

نشستن فتح جنگ شاه در کابل بتخت بورود جنرل پالک صاحب بهادر

خلاصه اینکه شاه فتح جنگ باتفاق جنرل پالک صاحب بهادر و افواج انگلیسیه در
هژدهم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هجریه وارد کابل شدند جنرل پالک صاحب بهادر و جارج میگرگر صاحب بهادر
بتجدید فتح جنگشاه را بر تخت شاهی نشانده و بیرق شاهی را برپا نموده بعد از اظهار خوشی
بشلک توپ و تفنگ پرداختند و پس از سه یوم جنرل ممدوح و میگرگر صاحب بهادر بوساطت
میرزا حیدر علیخان لشکرنویس استدعای آن نمودند که بزودی از خوانین درانی وزیری
منصوب شود تا انتظام امور ملک و رعیت نماید لهذا حسب الصلاح امیر اصلان خان
جوانشیر المعروف بخان شیرینخان و باقی خوانین قزلباش که در آن ایام بنابر حفظ مال و ناموس
عیال در حین ورود جنرل پالک صاحب بهادر بمقام تیزین و فرار شدن محمد اکبرخان
بجانب ترکستان خود را از همراهی محمد اکبرخان جدا کشیده بدولتخواهی صاحبان انگلیسیه
منسوب ساخته بودند غلام احمد خان درانی با میرزائی را خلعت وزارت پوشانیدند ❊
در آن حین کیفیت استقامت امین الله خان لهوگردی جماعهٔ غازی که از منزل تیزین فرار کرده در

در کوهسار ستالف و کوه دامن و چاریکار قیام کرده بانی فساد و عناد شده بودند
صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شاهپور را
بافسری مقرر کرده و فوج ظفر موج انگریزی را برکار سعادت انتساب شان همراه ساخته
برای اندفاع آن انبوه بی شکوه مأمور سازند تا دمار از نهاد آن جماعه اشرار کشیده آواره
دشت ادبار گردانند شاهزاده ممدوح بمجرد استماع حال بحال رغبت اقبال اینمعنی فرموده
بمعه خوانین درانی و قزلباشی و فوج ظفر موج سرکاری از شهر کابل برآمده تشریف فرمای
کوهستان شدند از تفضلات جناب کبریا و یمن اقبال شهزاده شجاعت دستگاه عبد
المجاهد آن گروه مجاهدین خودخواه ساعتی مقابله نموده از بیدلی و عدم مادهٔ اتفاق تاب صدمات
آتش آب آهن تاب دلیران فوج نصرت مآب نیاورده میدان را از خس و خاشاک وجود خود
صاف و پاک ساخته فرار کوهسار آوار گردیدند لهذا ملک و مال و غله آن مردم بی اقبال را
آتش داده عالیجاهان [illegible] صاحب بهادر و مکنزی صاحب بهادر و دیگر صاحبان بخدمت
شهزاده والا جاه گشته حالی نمودند که ملک کوه دامن و کوهستان اینحال که بتمام
کمال از شماست بضبط در آورده عاملان حضور و آورده خود نیز در جابجا بدارالحکومه روانه
شوند شهزاده ممدوح فرمودند که هر امریکه رضامندی و خوشنودی اولیای سرکار عالیمقام
باشد بسر و قبول منظور است لکن از کابل خبر رسیده که فتح جنگ شاه از اقامت و تخت نشینی
کابل انکار نموده عزم هندوستان دارند درینصورت اقامت ما درینجا چه فایده دارد لهذا
از شنیدن اینخبر بنا بر صواب گفتند که الحال اقامت و ریاست کابل بسوای شما حق دیگری
نیست بنابران از آنجا بمعه تمامی فوج واپس آمده داخل کابل گردیدند از آنجا که فتح جنگ شاه

خود قصد مراجعت بهندوستان داشتند هرچند که ترغیب بماندن کابل نمودند شاه ممدوح قبول نکرده فرمودند که افواج بحر امواج انگلیسیه را حکم بمراجعت بهندوستانست و من بدون افواج صاحبان ماندن اینملک را هرگز منظور ندارم البته درصورتی متوقف میتوانم شد که چهار پلتن از فوج انگریزی نزد من اینجا بقدر اقتضای ایام زمستان بگذارند واگر این ممکن نباشد قدری مبالغ خواه بصورت امداد خواه بطور قرض بدهید که دراینوقت ازوجه نقد هیچ در نزد من باقی نمانده واگر از قسم جواهر چیزی هست دراین خرابی هیچ کار روائی ازان نمیشود و عهدی که اکابر و اصاغر این ملک بیمین و میثاق و قسم و طلاق با من کرده باز خلاف آن معمول و مرسوم داشته اند از آفتاب روشن ترست جنرل پالک صاحب بهادر و میکنگر صاحب بهادر بعد از استماع اینمقال و ملاحظه اینحال گفتند که ماندن فوج و دادن مبلغ حکم نیست شاه فتح جنگ عهدنامه که در وقت تخت نشینی از خوانین و سائر سکنه آنسرزمین مهر کرده در قبضه خود داشت نشان داد مضمون آنرا دریافته از بدعهدی آن مردمان نیک واقف شده گفتند که الحال آنچه خیر خود دانید برفتن هندوستان یا بماندن افغانستان بعمل آرید و مختارید بعد ازان شاه فتح جنگ با چندی از بیگمات اهالی حرم محترم برآمده شامل افواج بحر امواج انگلیسیه شده روانه هندوستان شدند و جان خود را بملک امن و امان رسانیدند

اختیار نمودن بندگان شهپور شاه ریاست کابل را و بتخت نشستن شاه ممدوح و مراجعت کردن جنرل پالک صاحب

بهند چون بندگان سپهر مکان شهپور شاه ترک اقامت شاه فتح جنگ و [illegible] رفتن صاحبان فرنگ در ماندن او [illegible] آرامگاه بریاست کابل

کابل یافتند بر همت والانهمت شاهزاده ترک ریاست و انکار اقامت و رفتن بهندوستان و
دست برداشتن از ملک افغانستان و سلطنت و جاه شاه جنت مکان و رسانیدن جان
خود بملک امان و اندیشه کردن از ظلم و تعدی ظالمان ناگوار آمده بخواهش و معتبران حضور
خود فرمودند که جناب والد ماجدم از عهد شباب دولت تا زمان شیب شهادت
از رویه سپالداری و همچشمی نگشته و چندین صعوبت و مشقت و رنج و زحمت دیده و لهذا
دست از مقصود بر نداشتند تا دولت شهادت برداشتند اگر یک پسر آنوالاجاه هم
درین ورطه جان اندازد یا درین راه خسته و کشته شود جز اتباع سنت آنوالادرجت
امر دیگر نخواهد بود مناسب نمی پندارم که روش و راه والد جنت آرامگاه خود را گذاشته
سلامتی و آرامی جان خود را غنیمت شمرم اگر درین راه هلاک گردم نیکنامی بلکه عین بندگانی نواب
بود همدرین حال جارج سیکر صاحب بهادر بحضور شهزاده موصوف کیفیه بیان نمودند که اگر
درین ملک شما قیام میکنید و ریاست اینجا خود را منظور دارید بهتر است و خشنودی ما
نیز در آن میباشد و الا شهر کابل و قلعه بالاحصار مسمار ساخته میشود تا نشانی و علامت
بنیادی باقی نخواهد ماند شهزاده ممدوح فرمودند که اگرچه نیکنامی و وفای جوهر دلان اینملک از آنچه مکرر
بامتحان طرفین رسیده اعتمادی نیست مگر ... صاحبان عالیشان انگلیسیه
و هم بلحاظ جاه و حقداری ریاست آبائیه و اجدادیه و هم بنابر رفاه ملک و املاک و
خانه و مکان خلق الله و هم نظر باینکه افواج نصرت پناه انگریزی بی خلل و بی نقصان
از ملک افغانستان بر آمده داخل هندوستان خواهند شد اقامت و استقامت کابل
مارا منظور است فقط الحق که از قیام شاه ممدوح کابل رفاهیت و آرامی رعیت و سپاه

صاحبان عالیشان رسید یعنی افواج و اسباب شان بخوف و نقصان از ملک افغانستان
عبور کرده بهندوستان داخل گردید میکریگر صاحب بهادر بعد از استماع این سخنان تحسین و
آفرین بسیار تکرار نموده گفتند که کیفیت را بجنرل پالک صاحب بهادر بیان نموده موعظه بحضور
دلهند بعمل آورده میشود چون صاحب موصوف از حضور شاه ممدوح رخصت یافته بلشکرگاه
رسیده کیفیت بجنرل بهادر ممدوح بیان کردند آنشان نیز بغایت پسندیده و نهایت
خشنود گشته آفرین فرمودند فردای آن روز عالیجاه شکسپیر صاحب بهادر نائب جنرل بهادر
موصوف که تقریر فارسی خوب داشت در بالاحصار آمده شاه ممدوح را بر تخت سلطنت و
خلافت نشانید و دربار معدلت آثار را از خوانین و اراکین رنگین نموده سلامی شلک
اتواب بجناب نموده نقاره شادیانها را گرم ساخت همه مردم قلعه و شهر زده شاه شهرها
بگفتند و زه ؛ رضامند شد هر کس از همتش ؛ که آبادی باشد از دولتش ؛ با این بزرگی که داری بجا
بجا ؛ حصار و ده و شهر ماندی بجا ؛ دعاگوی شاه تو هر کسی ؛ همی گرد و خوش بود و خرم بسی
بعد از آن صاحب موصوف امیر اصلان خان جوانشیر عرف خان شیرین خان را که قابلیت سپهداری
کار بزرگ داشته مدار المهام ملک نمودند و غلام احمد خان پسر مختار الدوله را که در وقت شاه
وقوف تمام داشت بر منصب وزارت برقرار گذاشتند و میثاقی تجدید از کل خوانین و اراکین آنجا
قزلباشیه و فارسیه و غیره هم گرفته همه را سوگند دادند که نقض عهد نکرده پیوسته در انتظام
استحکام دولت شاه ممدوح باگاهی و دولتخواهی جاهد و ساعی بوده بجز راستی و خیرسگالی دیگر
امری بخاطر نیاورند همه تصدیق نمودند بعده هر یک را از خوانین تنها تنها در زیر تخت شاه
ممدوح طلبیده مصحف مجید بر روی دست شان نهاده قسم دادند و کل خوانین عهد نامه بر مضمون

برورق مصحف مجید نوشته دادند درین زمان فرحت عنوان که بندگان سپهر مکان
السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان سلطان شهنور شاه پادشاه مایان
اقرار مینمائیم بخدای عزوجل واحد ولاشریک و برسول الله و جمیع پیغمبران و چهار یار کبار
و کل مهاجرین و انصار و خاندان آل اطهار صلوات الله وسلامه علیه و علیهم که سلطان
بپادشاهی بر سر خود برگزیدیم که بودن سلطان ممدوح مادام الحیاة احدی را اختیار
نمینمائیم و بسر و جان در خدمتگاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم و نفاذ حکم سلطان ممدوح را
بر خود و بر ملک و لشکر واجب و لازم دانیم هر که سلطان ممدوح را بپادشاهی و فرمانروائی
قبول نماید مایان جمیع خود بین که حاضریم دشمن و مخالف بمال و جان و ناموس او باشیم
هرگاه بمال و جان و سلطنت و عزت پادشاه ممدوح بدنیت و بدخواه باشیم یا ظاهراً و
باطناً و یا اشارةً و یا دلالةً مخالفت و خیانت در سلطنت نمائیم بغضب و لعنت خدای
عزوجل و پیغمبر و اصحاب کبار و مهاجر و انصار و امامان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار
باشیم لهذا این چند کلمه بسبیل اقرارنامچه قلمی گردید تحریر ۲۷ شهر شعبان سنه ۱۲۵۵ هجری
مگر غلام خان ولد [illegible] خان [illegible] نموده گفت من با صاحبان بهندوستان [illegible]
[illegible] هر صاحب بهادر [illegible] عتاب [illegible] سرکار ما نان نخواهد داد
بعد از آن [illegible] صاحب بهادر [illegible] گفتند که کمال تعجب است که برادر بزرگ
بندگان شهزاده [illegible] صاحبان عالیشان [illegible] هر چند ماندن در [illegible] انجا
باعث شدند منظور نکرده عزم هندوستان نمودند و شهزاده فتح جنگ برادر شما با وجود
دولت و ثروت دیده و در [illegible] عازم هند گردید و شما با وجود خردسالی [illegible]

شیرینی تلخی زمانه را چشیده ترک دنیا بست نکرده اقامت گزیدند پس در صورت
اگر رنگ مهی استقامت نبود که از خیبر آرد و سلامت نرود همان عهد میثاق شد
با تو هست نخواهیم آن عهد را شکست بعد آن شاه موصوف یک راس اسپ ترکی
بصاحب والا مناقب ممدوح برای سواری عطا نموده مرخص فرمودند و شاه شجاع و [خوانین]
و سپاه و رعیت و منسوبان و متعلقان دولتخواه چند روزی بخرمی و خوشحالی گذرانیدند
مردم رعیت نهایت شادمان و دعاگو و نعمت خوان پادشاه نوجوان بودند چرا که آبادی
و آسوده حالی و جان خلاصی و فارغ البالی خود بوسیله شاه والاجاه میدانستند بعد از
چندی شهزاده حیدر را بمعه هزار سوار تند اترک و سامان حاکم بامیان مقرر کرده مرخص
نمودند تا شهزاده ممدوح در آنجا رسیده سد راه محمد اکبر خان شود مبادا که نامبرده در آنجا ورود [قیام]
کرده فتنه برپا سازد و نامبرده از خوف و هراس جان کوچ در کوچ نموده بطرف ترکستان [رفت]
بعد چند روز بحضور [illegible] استماع اینکه صاحبان بهادر مع افواج بحر امواج خودها از دریای [اتک]
عبور نموده به پنجاب رسیدند اول احوال و ضمیر منیر تبدیل وضع دیگر منقلب گردید
واضح است که کسیکه نمک حرامی ارث جد و پدر و برادران و اقران اختر داشته باشد کی شیوه
راستی و صدق مقالی و خیراندیشی و نمک حلالی از او بظهور رسد بر همه دانا ظاهر و هویدا [است]
که شاه ولیخان با تیمور شاه جنت مکان چه روش پیش گرفته بود و نتیجه [نیز] داشت
و از دولت همین خاندان رفیع الشان بچه منصب رسیده بود بعد آن پسر اش با حضرت شاه
شجاع الملک چه نمک حرامیها که قابل تقریر و تحریر نیست و بار بخدمت پادشاه حاضر شده
عفو تقصیر میخواستند شاه شجاع از فرط رحم عفو فرموده بمنصب اجدادشان سرافراز نمودند

درین زمان اگرچه خود بمنصب وزارت سرافراز بود و لیکن از عادت جبلّی از طمعش بنده و در اجرای سلطنت گردید الحق که مصرع اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت * نهی زیر طاوس باغ بهشت

* دهد عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ * کشد رنج بیهوده طاوس باغ * خلاصهٔ کلام آنکه غلام

احمد خان وزیر بد ضمیر مخفیاً هر قوم را از درانی و فارسی و قزلباش دیده از جادهٔ راستی و

خیرسگالی برگردانیده و بشیوهٔ فریب و دغابازی و رغلانیده بکجروی و عهدشکنی بنیاد نهاده

و متواتر ارسال رسل و رسائل برای محمد اکبر خان بمعرفت محمد رضا خان پسر باقر خان و اربعا

و قربانعلی خان باغ علیمردانی و میرزا امام ویردی و عبدالرزاق مستوفی و سلوک پیدا و در روز مره

نوشت و خواندن بدین مضمون میکرد که زنهار زنهار پیش نروید و بدین دیار واپس آیید که اقوام

صاحبان فرنگ درینجا استقامت و درنگ کرده عازم هندوستان شده بپنجاب رسیده اند

ملک از شماست با شما و همه مردم و جمیع اقوام را دیده از اطاعت پادشاه گردانیده ایم

اگر استاده اید مردان شوید و اگر نشسته اید برخیزید و بدین طرف حرکت کنید و هیچ

خطره بدل راه ندهید زود بیائید و دل صاحبان را تسلی داده که با لشکر

بیست هزار سوار و اقوام بکابل...

ما... نمیتوانیم... محمد اکبر خان...

... به ... کابل ... کوچ کرده ...

... نوشت که بیائید و در روز

سواران شما خواهند رسید و سوارانیکه با شهزاده ... فهمانیده ایم

... پادشاه ... میان پادشاه ...

مستعد ... محمد اکبر خان ... کابل ... خود ... پریشان ...

برگشت در هر منزل صد دو صد سوار از مردم غلامخانه و قزلباش وغیره باو ملحق میشدند
روز بروز قوت میگرفت تا آنکه قریب باجیان رسید شهزاده حیدر از استماع این خبر
سراسیمه و مضطر گشته در تدارک حمله طیاری داشت چونکه سواران قبل از این بدولت
خود با مخالفان نموده بودند بمجرد شنیدن خبر هر یک بطرف محمد اکبرخان گریخته فرار شدند
و شهزاده حیدر تنها ماند چون شهزادهٔ مذکور رونق زمانه را دگرگون و خیمه بخت خود سرنگون دید
ناچار رو بفرار نهاد و التجا اگرچه طلبش صاحبان شجاعت پناه الی مستقل شدن شهپور شاه
تا عرصهٔ دو سه ماه در کابل یا جلال آباد مقیم میبود وزیر مذکور و مردم غلامخانه هرگز طالبگار
محمد اکبرخان نمیشدند و شر و فتنه و فساد بلند نمیکردند اما از کم بختی ساکنان افغانستان سبب که از اطاعت
از سر ایشان کم نمیشوند اگرچه الحال از افعال و اقوال خود منفعلند و یک کودکی از قوم سدوزائی [illegible]
دستگیر شان نمیشود اما چه سود ع چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی ؛ برآمدن

بندگان شهپور شاه بجانب جلال آباد و تاراج شدن اسباب شان در حدود غلجائی از جهاد محمد اکبرخان

چون خبر آمدن محمد اکبرخان به بندگان شهپور شاه رسید و دانست که مخالف با هواخواهان
بل منافقان از عهد و پیمان برگشته بل از دین و ایمان گذشته با آرزو و ارمان طلبیده اند
فرمودند که بحالا مناسب نیست که در حصار برقرار باشیم و آنقدر سرمایه و لشکر نداریم که
قلعه بندی کنیم چنان نشود که بی پردگی عیال والد ماجد شود با نقصان جان من پس لازم
که از اینجا کوچ کرده در جلال آباد تدارک سامان جنگ نمائیم و بدولت بخت آزمائی کنیم لهذا
در آنحال بموافقت نائب سرافرازخان و [illegible] خان و ملا عبدالمجید خان و دیگر قوم افغان

دمائی عیال و اطفال بی‌گناه ... بیات ...

قدیمی هواخواه از کابل شرارت تقابل کوچ اختیار فرموده

در کوتل کرکچه رسیده آدمان محمد اکبرخان از عقب رسیده

مال و اسباب شاه والاجاه را مع رخت و سامان خدمتگاران

شاه ممدوح را نیز محاصره نموده نظربند و معطل داشتند

استحال محمد عظیم گلخان عرض بیگی کمال همت و جوانمردی

قوم غلجائی بود فراهم آورده بمردانگی و فرزانگی بندگان شاه

خلاص ساخته در جلال آباد که هنوز عثمانخان نظام الدوله

مذکور با وجودیکه تا دو هزار پیاده و سوار جمعیت داشت و

دم موافقت بمزرعهٔ جان و دل بتخم خیرخواهی دودمان شاهی میکاشت

طاقت استقامت نیاورده با شاه ممدوح فرار شده در

غلجائی جبار خیل از ... همت و غیرت بحفاظت مردم الوس

بسیار کرده ... در جاها نشانده از راه دریا در پشاور

غلجائی با وجود ... اینچنین خدمت نموده عثمانخان نظام

هنوز از کابل بجلال آباد نرسیده ... تنظیم ... حکام

جلال آباد قائم نشد تاریخ دیدگان راه ... این

افسوس ... اعتماد کرد ... صاحب ... که اینچنین شخص ناکس

امور سلطنت را با او ... و ... داشته بود که با مردم

صفر خدمتگاری صاحب موصوف شنیده بود که سپهدار خان فرستاده است و بظاهر حال هم از
روی قال و مقال خیرخواهی کماحقه ایشان معلوم شد اما در خوبی و ناکرده کاری او غور نکرده بود ظاهر اینکه از
زمان ظهور بلوای آوان فرار فرمودن بندگان شهید شاه کسی ندید و نشنید که نظام الدوله
خدمتی نموده باشد که مفید احوال خاندان شاه غفران پناه یا صاحبان انگلیس فتح جاه بوده باشد
زهی حیای چشم و چشم حیا که حالا بطرف هند رفته بصاحبان بهادر میگوید که من از سبب خدمت
شما خراب و آواره از وطن مالوف جد و باب شده ام و اولاد شاه غفران پناه را میگوید که از
باعث خدمتگاری شما دربدر گردیده ام هرگز چنین نیست بلکه از هراس پاداش افعال و کردار خود
و از خوف اتلاف و اهلاک دولت بسیار خود جان و عیال و حاصل و مال را از املاک بخطر
کشیده است بالفرض اگر در حضور پادشاه جنت آرامگاه بخدمت صداقت خود اعتماد داشتی
در زمانیکه صاحبان انگلیس از چهاونی کابل بعزم جلال آباد بیرون شدند چرا از حضور شاه غفران پناه
رفته در محله چنداول مختفی شد و اگر از افعال زشت خود اندیشه نداشتی در زمانیکه محمد زمانخان و
امین الله خان اطاعت پادشاه غفران پناه را قبول کردند و دروازهای حصار مفتوح گردید
چرا بحضور پادشاه شهید حاضر نشد و اگر در خدمت پادشاه منافقت نداشتی در محصوری
فتح جنگشاه که امین الله خان شده بود چرا بخدمت فتح جنگشاه حاضر شده خدمت ننمود قطع نظر
ازین اوکار اگر بخدمت صاحبان انگلیس از خدمتگزاری خود قوی دل میبود و میدانست که
پادشاه عالیجاه بتور قلب مرا بر صفحه خاطر مرتسم ساخته چرا در میان فساد در چهاونی
بخدمت مکناتن صاحب بهادر حاضر نمیشد و خدمت و اخلاص خود را ظاهر میکرد
و اگر در آن ملک اعتبار میداشت و سخنان کذب منافقش بصاحب موصوف ظاهر نمیشد

...صاحب ... [illegible] ... در قالب ...

...راول اختیار میکرد غرض بر اهل البصارت و البصیرت ...

...الیقین از افعال زشت مآل او بوقوع آمده و مسموع ...

...شاه غفران پناه که در عوام کالانعام اهل هندوستان ...

...صاحب بهادر با محمد اکبر خان شهرتی داشت بهم ازگفتا...

...رصه سی سال در دوستی سرکار دولتمدار انگلیسیه ...

...آید در زمانیکه مکناتن صاحب بهادر با محمد اکبر خان ...

...اشته این الفاظ درمیان آورد که اختیار ملک بنگا...

...در ملک بمانند سال بسال یک لک روپیه ...

...هندوستان بروند اختیار دارند کسی مزاحم نشود ...

...تنگ گفته فرمودند که من درین سی سال حرف ...

...شنیدیم و اثری از مخالفت ندیدم امثال مکناتن ...

...طریق بیگانگی با من پیش گرفت ازینهم از گفتار ...

...بیگانگی و بیگانگی من در سرکار ذوالاقتدار ...

...اختیار اعلیحضرت پادشاه شجاع الملک ... الد...

...حقوق دوستی قدیمی سرکار فیضدار انگلیسیه را ...

...دست میداد و باز بر سر سلطنت تازه ...

...بیش شصت و چند سال گذشته و شب و روز عالم را ...

سلطنت کوره‌وی ولایت خود چندین رنج و تعب بر روی کار کشیده و خوب و زشت زمانه را
بارها تجربه نموده پس پادشاهی که باین صفات موصوف و باوصاف حمیده و اخلاق گزیده
بعالم معروف باشد و علاوه برآن همه مردمان افغانستان را در هر زمان که لوای عزیمت
می افراخت آزموده بود که اکثر تیر دعا بهدف مراد نمیرسید و از دست آن مردم جز بلوه
بلد اقامت در هیچ جا نکشید صاحبان خرد صرف این ادنی نهاد هر بیخبر را که مطلقا
ورای وقوعی ندارد بمیزان قطع و یقین نمی آرند و سخن بی شاهد دلیل عقلی و نقلی را جز دعوی
باطل نمی شمارند ملاحظه باید کرد که آیا سلطان شهید مملکت و اقتدار و دولت پایه
سرکار انگلیسیه را ندیده و نشنیده بود که کدام تسلط و دولت خود و بچه خاطر می از
اقوام و عوام ولایت خود که دغابازی و فریب سازی شان بدفعات مشاهده فرموده
بود در مآل کار اندیشه نمیکردند و آنقدر حال میدانستند که در بین تمام ایشان کسی نبود
دیگر که بعد از انبیا و اولیا صلوات الله و سلامه و رحمته علیهم سلاطین با تاج و کمر
صفای ذات و اصطفای صفات از همه کس فائق تر است و بهمه وجه از راه جهالت
و غدر و نفاق و سایر ذمایم اخلاق دور است اگر بالفرض و التقدیر پادشاه غفران پناه را
از اول منشأ جهالت مردم آن دیار اراده حرکت باختیار بود و حقوق سی ساله نیکوئی
صاحبان عالیشان انگلیسیه را فراموش میکرد و احسانات پادشاه کیوان بارگاه
انگلستان را ملاحظه نمیساخت پس چرا با مردم فسادکیش موافقت و مرافقت میکرد
و اگر منای فساد ایشان را دریافت مینمود چگونه محمد زمانخان ... میشد حاشا
ثم حاشا که شاه شجاع الملک مرتکب افعال بیگانگی با سرکار ذوالاقتدار

[illegible] ... شاه [illegible]

در راه موافقت و مخالفت سرکار انگلیسیه باخته و او [illegible]

حقیقت را گذاشته دیده و دانسته خود را از جهة بیگانگی

ممدوح خراب ساخته اند البته گرفتن خون سلطان شهید و [illegible]

بمالش پر ذمت همت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان [illegible]

چنانکه راقم این اخبار صحت آثار را کوائف متعلقات [illegible]

مردمان آن دیار صحیحاً و صریحاً واضح و [illegible]

از این باعث بتحریر آن پرداخت

بیان مجمل و مفصل احوال کابل ... مختصر ... تمام شد

[illegible] الاول ... ۱۲۶۱ ...

[illegible] شاه شجاع [illegible] | باید ... [illegible]

آن شاه جم کلاه فلک بارگاه [illegible] | در دفتر [illegible]

[illegible] | تاریخ [illegible]

[illegible] | ذی الحجه بود

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]